منحة الابرار علم الهدی

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس حق شناس و ستایش نیایش اساس بیان نعمت شایستگی قبول درگاه کبریای خداوند
بی‌مانند و آفریننده برتر از آلایش نمایش چون و چندست که واقفان اسرار دانشوری
و عاکفان حظائر شناسگری را در تقدیس و تنزیه او جل شانه هر چه از عوالی لآلی صفات
ثبوتی و زواهر جواهر نعوت سلبی نظر اندیشهٔ حیرت پیشه آید که هیچ نیاسند
علم هدایت افراختگان میدان علم و عرفان در مقام تحمید و تمجید عظمت سلطان
جاودانش همگی بقصور و نادانی معترفند و در ادای اعبای نبوت بر دوش هوش انداختگان
مشهد آگاهی و ایقان هنگام شکرگزاری نعمت احسان بی‌پایانش یکان یکان در زوایای
فتور و حیرانی معتکفند و درود بیکران تحفهٔ روان سرور ایشان که بنور سطوع دعوت
ضیای لامع بعثت شارع میدان هستی و رستگاری مطیع و عاصی نموده و
بوضع ارکان شریعت و رفع بنیان ملت ابواب احسان و مرحمت بر روی امت
دانی و قاصی گشوده و اساس دین قویم بعنایت پاک نهادان خاندان نبوت و ولایت
استوار داشته و رابطهٔ طریق مستقیم را برعایت هدایت وحی نژادان دودمان
خلافت و عصابت پایدار افراشته جویندگان طریق سداد را از ظلمت ضلالت
و حیرت جهالت باشراق انوار دلالت و ارشاد رهانیده اند و پویندگان سبیل
رشاد را بالتمام جادهٔ میانه روی و اقتصاد بسر منزل مراد رسانیده اند
صلوات زاکیه و برکات نامیه بر ایشان باد و بر سایر افاضل عباد و اماثل پاکیزه نهاد

بعد

بعد از آرایش دل و زبان بادای وظایف سپاس و ستایش بیعدد کار و اهدای
درود خجسته و سعود بر تربت مزار نور بار ولاة ولایت بشارت و انذار و حماة
ثبات سپهر بیقرار از آفت تباهی و مخافت تبار بر ضمائر بصائر ارباب سلامت فطرت
و اصحاب استقامت فطنت روشن و هویداست که آفرینش مردمان برای شناخت
و پرستش یزدان عز و علاست پس بر ذمت همت خردمندان لازم است که پروردگار
خود را شناخته راه بندگی پیمایند و چنانکه باید قیام بوظائف عبادت آن نمایند
تا بوسیلهٔ اطاعت و فرمانبرداری از رذیلهٔ سرکشی و زیان کاری رهائی یابند
و فراخور آنچه شایستهٔ آن باشند از سرمایهٔ ایمان بسوی غرفات جنان شتابند
دریافت سعادت عظمی در نشأهٔ عقبی موقوفست بر این و رسیدن بمقصد اقصی
برخوردن از نعیم مقیم بی‌منتهی راهی ندارد جز این و پیمودن راه عبادت مثمر
وصول بمنزل سعادت نیست مگر اینکه بر جادهٔ استقامت روند و از روی بصیرت
و آگهی سپرند و جادهٔ استقامت همین شریعتی است که خاتم انبیا علیه و علی آله من
افضل التحیة و اکمل الثنا بامت نموده و همگنان را امر بمتابعت و نهی از مخالفت
آن فرموده و اوصیای آنحضرت که بفرمان خدای عز و جل پاسبانان ملت و همت
بر اتمام این نعمت گماشته اند و حدود و احکام الهی را از آفت تحریف و تبدیل نگاه
داشته اند تا آنکه جمیع طوائف انام از خواص و عوام دست تمسک و اعتصام
بدامان آن پیشوایان زنند و بمرکوب سفینهٔ آل از تلاطم امواج تحیر و ضلال د

تا کو افواج تحسر و نکال خلاصی یافته باحل قبول و اقبال رسند و پوشیده نخواهد بود
که قوانین و قواعدی که در خاتمه مصادر و موارد از ایشان وارد شده و بمسامع عاقبت
اندیشان رسیده بعضی چنانست که دانستن آن بجمیع مکلفان لازم و واجب
گردیده مانند اصول عقاید ایمان و کیفیت نماز و روزه ماه مبارک رمضان
که هیچ صاحب دیده خود را در دانستن آن معذور ندیده و بعضی دیگر مختص ببعضی کسانست
کسانی مردمان از تکلیف علم و عمل آن بر کران مانده اند و در عهده امان آرمیده
مانند زکوة بنده آزادی را که از مال زیاد بهره مانده یا نصیبی را که دارد بنصاب
نرسانیده و مانند حج و عمره بی راحله و زادی را که بعلت قلت بضاعت پا بدامان
حرمان کشیده اکنون ذره بی بها در نظر اولو الباب کیاست و ذکا علم الهدی جعله
الله من المقربین الیه زلفی بالتماس بعضی از عرق ریزان جبهه کوشش در تحصیل
زاد عقبی اندیشه آن دارد که اصول عقاید دین را با بعضی از امهات مهمات
بخش نخستین که در تبصیر و تذکیر دیانت پیشگان خجسته آیین ناگزیر شمارد
بتحبیر این ارقام منحة الابرار نام مجرد از تفسیر احکام صلوة و صیام بر لوح تقریر
نگارد و بازای اهمال تفصیل از مسائل بمقتضای امثال مقترح سائل چندی از
جوالب سعود و سوالب نیران که وقوف بر حقیقت خفته بعد جهان آن در میزان
امتحان سبک و گران بر استوای ارکان طاعات قلوب و حسنات ابدان افزاید
و ابواب کرامت جاودان بر رخسار الطاعة فرمان گشاید بسا ربان سارب

آلهی

آلهی و شاربان شارب رو نهی که متقلد قلاده ارشاد و متوسد وسادهٔ انقیاد
باشند بنما ینبر وجهی که شاید و بخار سنگی را از بوستن بیند کی آراید آغاز کتاب
و بیان نمودن ترتیب ابواب باید دانست که رهروان سبیل عبادت پروردگار
و مهتر ساقیان سلسبیل سعادت پایدار خاتم انبیاست و بعد از رحلت آنحضرت از
دار دنیا کتاب خدا و ائمه هدی علیه و علیهم صلوات الله و تحیاته جل و علا این دو
گوهر گران بها از یکدیگر جدا نیستند تا روز جزا بمقتضای این حدیث متواتر المعنی که
ثابت الورود است باسانید متعدده و متون شتی انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم
به لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
پس هر پاک نژادی که در راه سعادت نشاتین اقتفای آثار ثقلین کنند هر آیینه
در صراط مستقیم نجدین از رین فتن ذات الشین رهائی بینند و هر تیره نهادی
که سر از متابعت کتاب و متابعت عترت باز زنند و راه رستگاری از دیگران طلبد
چندانکه پای تکاپو هرسو فرساید ندامت تباه کاری بر وخامت شرمساری
افزاید و مستفاد از آیات مسطوره در قرآن مبین و دعوات مأثوره از ائمه
دین چنانست که اساس آسایش نشاه عقبی و حصول فوز و صراعلی بر حصول اعانت
و سرا عانا ایمان اعتقاد کردنست بجمیع آنچه اعتقاد بدان باید نمود و دوری جستن
از سرکشی و جحود در تنقل از مواقع نیان و توسل بذرایع سود و کمال آن بفرمان
برداریست در سر اسر اوامر و نواهی الهی و فرمان برداری میسر نیست مگر شناختن

وجدا کردن اعمال واخلاق شایسته از اعمال واخلاق ناشایسته کما هی بنا بر این اراده
چنانست که یکان یکان از ارکان ایمان ووظائف موعودهٔ آن از امهات موجبات
کرامات ومهمات منجیات هوان بگشایش این سه در در نظر دیده وران خرده بینی
نموده آید، وپویندگان طریق بصیرت وعرفان را بپایمردی مزاولت مضامین این سخنان
شریعت بنیان دستار ارادت بساق عرش سعادت سوده عقدهٔ انتظار از دل
غبار بسر انگشت اعتبار گشاید، امید آنکه تبویب ابواب سه گانه بدین ترتیب که اتفاق
افتد پسند نظر دوستداران افتد وبعینه کانرا از مطالعه اش بهرهٔ فراوان و
انتفاع نمایان رسد باب اول در معرفت اصول عقاید ایمان باب دوم در شرح
حسنات ابدان وسیئات نمایان باب سیم در بیان نمودن طاعات قلوب ومعاصی
پنهان، وچون این مختصر باشارهٔ دوستان فارسی زبان که بسیاقت لغت تازی
چندان آشنایی ندارند تحریر می یابد اگر در موافقت تشیید بنیان گفتار بایراد
اخبار ائمه اطهار علیهم السلام از ذکر الفاظ کهربار ایشان بترجمهٔ آن اقتصار رود
شاید، چه ائمه دین روایت مضامین را بعبارت رعایت الفاظ روا داشته اند
برای کسانی که همت بر تادیت همان معنی بی زیاده ونقصان گماشته اند، وگاه باشد
که بعضی از اخبار ونصوص یکی از منابع ومشارع آن نسبت داده نشود بخصوص
ازین جهت که جمیع علوم وحی نشان ایشان از یک چشمه سار است وگفتار هر یک
از ایشان گفتار دیگران است، ولهذا در کتاب کافی که جامع لوامع اصول ا

ازحضرت

ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که گفته گفتهٔ من گفتهٔ پدر و گفتهٔ
پدرم گفتهٔ جدم وگفتهٔ جدم گفتهٔ حسین وگفتهٔ حسین گفتهٔ حسن وگفتهٔ حسن گفتهٔ
امیر المؤمنین وگفتهٔ امیر المؤمنین گفتهٔ رسول خداست وگفتهٔ رسول گفتهٔ خدای
عز وعلا علیه وعلیهم افضل التحیة واکمل الثناء، اکنون هنگام گشایش ابواب کتاب
بعنایت هدایت نمایندهٔ مواطن بست وگشاد، وبخشایندهٔ خزاین آگهی وسداد فراخور
شایستگی واستعداد **باب اول در معرفت اصول عقاید ایمان** از آنجهت
که جملهٔ مقاصد که تعلق بوصول اصول عقاید داشته باشد در ضمن پنج گفتار نموده دار
شود بر وجهی سدید که مدارک افهام عامهٔ انام بتدبر دران از حضیض تقلید باوج
تحقیق توانند رسید وطریق سدید سلوک فرزانگان صاحب دید نتوانند گردید
جز باقتباس انوار واقتفای آثار تنزیل مجید ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او
القی السمع وهو شهید **گفتار اول در توحید** آفرینندهٔ آسمان وزمین وهرچه
بران پرتو هستی یافته از ما فوق آن تا ما تحت این یکی است، مبدع ممکنات و
مخترع کاینات جزوات بچون او نتوانند بود ونیست، اوست موجد عالی وسافل
هست کنندهٔ نفوس وهیاکل فاطر جاندار وبیجان، صانع آشکار وپنهان، خالق
موت وحیوة، جاعل نور وظلمات، فرو برندهٔ گوهر بینش وبایستگی، بخشایندهٔ
مایهٔ جنبش وپایندگی، زدایندهٔ ظلمت شب از چهرهٔ صباح، گشایندهٔ خزاین فلاح
ودفاین نجاح، هم آمد شد شب وروز بطلوع وغروب خورشید جهان افروز بفرمان

اوست وهم سرگردانی افلاک وحیرانی آب وخاک بتسخیر سلطان اوست بدیدهٔ
تفکر نگاه کن وببین در عجایب آسمان وغرایب زمین تکاپوی ستاره وجستجوی
ثوابت وسیاره هبوب ریاح ونزول امطار ونبوع عیون وتلاطم بحار حرکات
بروج ونجوم وثمیر غیوم برکات صحاری وجبال واکام وتلال حصول اثمار
وفروش از فصول انعام ووحوش جریان سفینه بر روی بحر زخار با چندین احمال
واوزار سیر کشتی بیابان وچگونگی آفرینش آن وسایر آنچه بنظر عبرت آیی یکان
یکان شاهدیست بر یکتایی ذات باری اگر بنایی بی بینی میدانی که آنرا بنایی
بپای داشته واگر بر نقشی بنگری می یابی که نقاشی آنرا نگاشته چرا بنای عالی
محکم افلاک را بانی نباشد اعلی واعظم از احاطهٔ ادراک واین همه نقشهای دلکش
چالاک را نگارنده نباشد مقدس ومنزه از آلایش آب وخاک خانهای مسدس
زنبوران بی زیاده وکم بوجهی کیست وفرمان روایی یعسوب ایشان در تدبیر کار
خانه بر وجه اتم از چیست پرندگان را در میان آسمان وزمین نگاه داشته وهر
یک را برنگی تازه وآهنگی خوش آوازه نگاشته میوهای گوناگون از قطعات متجاوره
زمین بیک آب پرورده وهر یک را بکیفیتی وخاصیتی متفرد وممتاز گردانیده
در یک شاخ خار وتر نهاده ویک جوهر را شایستگی خل وخمر داده در لعاب زنبور
شفا وشیرینی گذاشته واحجار وصخور را بهای ورنگینی افراشته از میان سرگین و
خون شیر صافی پاکیزه گوارا دعوی بندگان ساخته واصناف اطعمه از آن بر وفق

خواهش خورندگان پرداخته قطرهٔ باران را در صدف لؤلؤ شاهوار گردانیده
با آن صفا ودرخشندگی ونطفهٔ مستهان را در رحم زنان بعد از پیمودن مراحل جنینی
با قضی منازل جوانی رسانیده با این زیبایی وفرخندگی مستنبط حقایق و
مستدرک دقایق ولطایف مظهر انواع هنر واصناف کمال مصدر غرایب صنایع
وعجایب اعمال **فصل** تو نبودی وپیدا شدی وبا اندک تأملی میدانی که خود خود را
از نیست هست ننمودی چرا که در حال نیستی خود نبودی پس چگونه نقش خود نمودی
ودر زمان هستی خود بودی پس چه قدرت بکار فرمودی ومثل تو نیز ترا وجود را
هستی نتواند داد چرا که او نیز مانند تو عاجزیست بی بنیاد اندیشه کن در مطلبی
که بآن عزم نمودی وسعی بسیار در حصول آن بکار فرمودی واخر چنان که خواستی
رخ ننمود از اینجا بدان که اگر حصول مطالب ووصول مآرب در دست تو بودی
عقدهٔ خواهش بر انگشت کوشش گشودی دریاب که کار در دست دیگریست
وتدبیر امور ما از امثال واکفای تو عالی تریست گاهی که بورطهٔ افتادی هولناک
مانند غرق شدن در آب وسوختن بآتش بی باک واز جمیع خلایق وتدابیر ناامید
گشتی ورشتهٔ مددکاری از هر کس ناچار وناگزیر گسستی چه سان دل بی بندگان
بر هانندهٔ قادری وچگونه مدد می جستی از فریادرسندهٔ حاضری که چاره بیچارگان
وفریادرس درماندگانست بورطهٔ کشتی ناامید از همه کس ببین که بیست امید
بیان که اوست خدای سئل مولانا الصادق علیه السلم عن الله عز وجل فقال

للسائل هل ركبت سفينة قط قال بلى قال فهل كسرت بك حيث لا سفينة تنجيك
ولا سباحة تغنيك قال بلى قال فهل تعلق قلبك هناك ان شيئا من الاشياء
قادر على ان يخلصك من ورطتك قال بلى قال الصادق عليه السلم فذلك الشئ
هو الله القادر على الانجاء حين لا منجي وعلى الاغاثه حين لا مغيث **فصل** پیوستگی
اجزای جهان و اتصال تدبیر آن در سراسر ازمنه و قرون ایتی است از آیات وحدت
کردگار بیچون و تعاضد مقاصد و مآرب گوناگون با تفاوت اطوار و اطوار در جمیع
مراتب جنبش و سکون علامت پیدایی نگارنده و دارنده بیرون از احاطه بصا
و عیون ببین که چون موجودات با تباین ذوات و صفات بمدد کاری هم پرداخته
اند و مخلوقات با تباعد امکنه و جهات در افاعیل و حرکات با یکدیگر ساخته اند
ابی که از آسمان آید دانه نهان در زیر خاک را پرورش نماید و از گرمی و سردی انجم
بایسته یابد بقدری که شاید تا بسر حد کمال گراید در رستن و بالیدن اشجار و
رسیدن حبوب و اثمار هر یک از کاینات دیگران را مددکار و اشخاص بنی آدم بلکه
سراسر اجزای عالم از پست و بلند در مکاسب و مطالب یکدیگر را معاون و سودمند
و برین قیاس سایر کارکنان عالم امکان از جماد و نبات و حیوان هر یک از ایشان
همگنان را معاضد و مددرسان اینها همه راه نمای خردمندان صاحب بینش است
بسوی اینکه کردگار همه شان یگانه صانع بیش نیست چه اگر متعدد بودی صانع باین
اتصال ننمودی و تدابیر بکمال نغنودی و موجودات اینچنین با هم نساختی و بکار

یکدیگر

یکدیگر نپرداختی و بنابرین خیال محال الصنع هر صانعی از صانع دیگران ممتاز بودی
و هر یک از ایشان بر شرکا ترفع و تغلب نمودی و نیز اگر پروردگار را شریک بودی
هر اینه او نیز دست قدرت گشادی و کتب و رسل فرستادی و بندگان را ببندگی
خود فرمان دادی و آثار ملک و سلطنت او نمودار شدی و صنایعش پدیدار آمدی
چون هیچ یک از اینها معلوم نیست شک نیست که یکیست چنانکه در تنزیل کریم بیان نموده
و خود را بآن ستوده و بر زبان پیغمبران خبر از آن داده و در سرشت
هر ذره از ذرات کاینات و جبلت هر فردی از افراد موجودات شهادت بآن نهاده
همه ذرات از مه تا بماهی بوحدانیتش داده گواهی همه اجزای کون از مغز تا پوست
چو وا بینی دلیل وحدت اوست **فصل** چون همه چیز و همه کس آفریده اوست
و آفریده نشاید که مساوی آفریننده باشد پس او را مثل تواند بود و نه مانند
و نه همتا و نه نظیر و چون بخودی خود تمام و کامل است و قدرتش او هر چیز را شامل
پس او را نه مددکار باشد و نه وزیر و نه معاون و نه ظهیر و چون از نقص و قصور
و احتیاج و فتور منزه است و مقدس و الا نشاید که آفریننده هر چیز باشد و هرگز
نه جزو تواند داشت و نه صورت و نه ترکیب و نه کیفیت و نه جسم تواند بود و نه عرض
و نه جوهر بلکه از صفات ممکنات بالاتر است و از لوازم حادثات برتر و توهم قبول
تغیر و افول را چه احتمال و تخیل جواز اتحاد و حلول را چه مجال ساحت پیشگاه
اقتدارش فرسنگها بر کنار از احتمال الادات و اشتمال آلت و رفعت کبریای خدایش

مبرا از حلول و از افتراي اتخاذ ولد و تهمت نسبت نه حد او را سزد و نه غايت
نه بدايت مي پذيرد و نه نهايت نه در مكانست و نه در جهت نه مقارن
زمانست و نه قابل رؤيت هيچ دانا را بدانستن كنه حقيقت خود راه
نداده بلكه زبان مقربان سرآمدان بارگاه را در مقام حسور از ادراك
بقصور ما عرفناك كشاده مشعر عقول و افهام در رسيدن بسراپرده
جبروتش خيره و مدارك بصائر و احلام اندر يافتن سرادق عظموتش
حيره اساس حواس را درين مقام با تمامي نا تمامي و قصور چه اعتبار
و معيار قياس عقول و اعلام با رسائي نارسائي و فتور در جه شمار
صفات فرخنده مبرا از شائبه تعطيل و تشبيه نا رسيده بحريم جلالش
كمراه كرديده و نعوت زيبنده محلى به نعوت تقديس و تنزيه دور از
سراپرده جمالش از هم پاشيده فصل چنانكه كنه ذاتش معلوم
كسي جز او نيست با غايت هويدائي كنه صفاتش نيز از ادراك و احاطه
غير او متعاليست با نهايت پيدائي چه حيات و قدرت و ارادت
و سمع و بصر و ساير صفات كمال و عين ذاتست و چكونكي اين صفات
بيرون از شباهت بصفات ممكنات است دانائي دانايان و توانائي
توانايان با وست و بينائي بينايان و شنوائي شنوايان از اوست
زندكان را او موهبت زندكاني ارزاني نموده و خواهندكان را او صفت

كراهت

كراهت و ارادت كرامت فرموده حاصل كه كمال هر صاحب كمالي پرتوي
از كمال اوست و جمال هر صاحب جمالي رشحه از جمال اوست همه كمالات
او و او بذات خود كامل است بلكه همان كمال اوست كه همه را شامل آست
جميع معلومات و مقدورات و مسموعات و مبصرات نزد علم و قدرت او
يكسان است چه با وجود احاطه بر سراسر اجزاي زمان و سراسر پهناي
مكان از مقارنت زمان و مقاربت مكان بر كرانست بلندي و پستي و
نزديكي و دوري نسبت با و نيست در دل نهفتن و بزبان كفتن بر سبيل
اسرار و بطريق اجهار همه مساويست خواهي بلند كو بر سر راه و خواه
آهسته در بن چاه مستخفي در شب تار و سارب در نهار نزد شنوائي و
بينائي او برابر يك قرار علمش محيط است بشعور انعام و انعاس انام و وزن رغام
و كيل بحار و قطرات امطار و اوراق اشجار هيچ بركي از درختي نمي ريزد
مكر آنكه ميداند و ميشمارد و هيچ ميوه سر از پرده شكوفه بر نمي آرد مكر
آنكه خبر دارد بي اطلاع او نطفه پيدا اندر ارحام مادران قرار نمي كيرد
و بي آكهي او هيچ زني بار نمي كذارد همچنانكه بار نمي پذيرد هميشه چنين بوده
و هست و باشد و پيوسته سجال احسان و زلال افضال بر سر بندكان
باندازه قبول و اقبال باريده و بارد و باشد همه چيز با و قائم است و او بذات خود
قائم و همه كس باو محتاج است و او از همه بي نياز و بر همه حاكم هر چه خواهد
كند و بايد و هر چه نخواهد نكند و نبايد دست رد بر حكم او نهادن نشايد

وقضای او را تغییر و تبدیل از پی نیاید **گفتار دوم در عدل** دانایی و توانایی
و بی نیازی خدای عز و جل چون روشن و ظاهر گردید ظلم و ستم ناکردن او
بوضوح پیوست و سر نازدن بدی و قبیح از او بظهور رسید چه دانا بقبح
آن و توانا است بر ترک آن و بی نیاز است از فعل آن پس هر چه از او صدور
یابد نسبت ببندگان از کرامت و هوان محض نوازش باشد و عین احسان
اگر چنانچه چون نمودی و کاری نا شایسته از او روا بودی بر فرض محال اعتماد
از سخن پیغمبران برخاستی و پاداش نیک و بد اعمال چرا که بنابران تقدیر
نه بیم بجا ماندی نه امید نه تکیه بر وعد گنجایش داشتی نه وثوق بوعید
انزال کتب و ارسال رسل فایده نداشتی و هیچ یک از پیغمبران همت بر دلالت
امت نگماشتی کیست ستمکارتر از چنان تیره روانی که خود را بدین گمان انداز
و کیست نابیناتر از بدگوهر ستمکاری که دست اندیشه بسوی امثال این
خیال محال یازد و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بآیاته انه
لا یفلح الظالمون پاک و پاکیزه دار ساحت عزت پدید کار دو جهان
را از غبار گمان شرک آمیز هرزه درایان و منزه و مقدس شمار فنای
کبریایی بیت و بلند را از گفتار ناهنجار خود رایان سبحان ربک رب
العزة عما یصفون هر چه کند از روی مصلحت کند و از او بظهور نیاید
مگر آنچه باید و شاید جمیع خیرات راجع است بدو و هیچ یک از شرور راه
ندارد بسوی او کردار او را همگی خیر محض شمار و اگر بدی بنظر آید نقص خود را

دران متهم دار ان الله لا یظلم الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون
فصل آنچه فرمان تقدیرش برای هر یک از بندگان از سود و زیان مهیا
داشته کلک تدبیر هوشمندان مناسبتر و بهتر از آن بر لوح اندیشه نگاشته
بهر کس هر آنچه شایسته کرده است آنچنان که بایسته پاداش نیک و بد گفتار
و کردار تعیین نموده و ابرار و اشرار را بنیکی و بدی در هر کار آزموده مشیت
قاهره و قوت باهره اش از عیث و عبث متعالی است و هیچ یک از صنایع
و افعالش نیست که از فوائد بسیار و عوائد بیشمار خالی است در آفرینش هر چه
آفریده بسی حکمتها و مصلحتها دیده نهان از دانش و بینش شمارندگان اگر
چه بی نیاز است از جهان و جهانیان و تکلیف باندازه طاقت مکلفان نکرده
بلکه بسیاری کمتر از آن نمی بینی که در شبانروزی پنج نوبت نماز و در سالی
یکماه روزه مقرر داشته و حال آنکه زیاده برین بر مردمان دشوار نیست و بر
قیاس زکوة و حج و عمره و تکالیف دیگر که بزبانها و سنت پیغمبران جاری
کلفت و مشقت برای هیچ آفریده نخواسته در هیچ حال و نوال افضالش شامل
هر نیک و بد بیش از کوشش و سوال فیض احسانش کاسه دریوزه طلبکاران
را مالا مال نموده وجود بی پایانش در سزا دادن گردنکشان و بدکاران طریق
امهال پیموده شاید راه استبصار گزیده دیده اعتبار گشایند و پا از وادی
خونخوار اغترار کشیده بر سر اعتذار آیند حاصل که آنچه اصلح و الیق بحال
هر کس بوده برای او مهیا نموده بی کم و افزون ان الله لذو فضل علی الناس ولکن اکثر

الناس لا یشکرون **فصل** بندکان را بر افعال و اعمال مجبور نساخته بحیثیتی که هیچ
اختیار نداشته باشند در باز ایستادن از معاصی و کزاردن طاعات و یکباره عنان
اختیار بدست ایشان نکذاشته که هرچه خواهند توانند از حرکات و سکنات بلکه
راه خیر و شر نموده و قدرت بجا آوردن هریک ازین دو کرامت فرموده پس اکر بنده
براه خیر رود و دست از اعمال ناشایسته کشد و اعمال شایسته چنانکه مامور شده
بجای آرد باید که خدای را شکر کزارد بر نعمت هدایت و بخشایش قدرت و اکر طریق
سرکشی پیماید و از فرموده تخلف نماید باقدام بر ترک واجبات و فعل حرام باید که
نفس خود را در معرض ملامت آرد بر رذیلت ضلالت و جرأت مخالفت و هدیناه
النجدین که در قران مبین است همانا اشاره دارد باین و امر بین امرین که در
اخبار ائمه دین وارد شده اراده دارد که کاری ناشایسته کند پس باز داری او را
از کردن آن و از نافرمانی باز نایستادن و منع تو دست نکشد از تردد عصیان
چون بینی که ممنوع نمیشود و تخلی تو دادا و اثر نمیکند او را کذاری و کذری
درین صورت نتوان کفت که تو او را بر آن کار داشته و رایت نافرمانی او افراشته
چرا او باختیار خود نافرمانی کرده و از جاده صواب پا بیرون کذاشته از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت شده که در توریة مکتوبست ای موسی بدرستی که من ترا
آفریده ام و بر کزیده و توانائی داده و امر بطاعت و نهی از معصیت کرده پس اکر
اطاعت کنی مرا یاری دهم ترا بر طاعت و اکر معصیت کنی یاری نکنم ترا بر معصیت
و مراست منت بر تو در فرمان بردن و حجت بر تو تمام است در نافرمانی کردن

و تقریب دلایل بمخوله اشعری و معتزلی بطرف افراط و تفریط نپویند که هر یک ازین
دو مقال بمهاوی کمراهی و ضلال کشانند و بمهاوی بر وسیاهی و نکال رسانند ان ربک
هو یفصل بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون **کفتار سیم در نبوت** دانسته
شد که سرا پرده جلال ایزد بیهمال از ان الایش عالی تر است و همه کس را شایستکی
تقرب آن بارکاه نیست و این معنی نزد هر دیده ور مقرر خواهد بود که بندکان
بخودی خود راه بندکی او نتوانند نمود و تمیز میان زیان و سود نیارند نمود
پس ناچار دست از توسط بنده آکاه از مقربان آن درکاه که روئی با معبود توانند
داشت و روئی با عبید پذیرنده اعبای رسالت و رساننده لوازم دلالت
بر کشتکان بوادی ضلالت پی تمسک استعانت بید دست همت از بلندی فطرت
باوج عرش عنایت سوده از انجا فرا کیرد و ستاند پس دامن موهبت کشوده هم
بلیان از استفراغ خود حوصله قابلیت از انچه کرفته رساند سرمستان خواب غرور
و غفلت را بیداری و هشیاری بخشاید و کمراهان چراکاه غوایت را براه راست
هدایت نماید بمنتهای اهتمام بجانب رستکاری خواص و عوام تازد و همکان
را از حقیقت اغاز و انجام و کیفیت توشه آخرت بستن از کذارش ایام با
خبر رساند که سزاوار پرستش کیست و طریق پرستاری و بندکی چیست
بندکانی درین سراچه فانی چکونه باید و از حرکات و سکنات این جهانی
در ان جهان چه بکار اید و چه بکار نیاید مردمان را در معاشرت با یکدیگر

کدام شیوه ستوده است و کدام شیوه نامحمود و صفات و اخلاق پسندیده
از صفات و اخلاق ناپسندیده بچه نشان و چه علامت جدا توانند نمود
ثمرات و مثوبات جاودانی را چه نشانست و چه امتیاز و موجبات
عقوبات آن جهانی از سایر لذات و مباحات بکدام صفت و چه علامت ممتاز
صدق استعداد اخلاص پیشگان حقیقت کیش را از گوهر مراد بر نماید و بر
کاسهٔ دریوزهٔ دقیقه شناسان وفا اندیش از طرایف لطایف باندازهٔ قبول
عقول طوایف بپیماید نیک بختان ارجمند را از هرگونه آلایش پاکیزه سازد
و صاحبدلان سعادتمند را بآرایش تعلیم کتاب و حکمت نوازد فرمان
برداران مسعود را بنعیم مقیم بی منتها امیدوار گرداند و گردنکشان
مردود را از عذاب الیم نشأهٔ عقبی ترساند او است پیغمبر وحی نژاد و آن
برگزیدهٔ عباد و بلاد رافع بنیان علم و عرفان واضع ارکان عدل و
احسان باسط بساط راه نمائی و ارشاد ماهد مهاد کارگشائی و اسعاد
امان جهانیان از مخافت آفت ضیاع و تباهی پاسبان مراسم و حدود
الهی در کافهٔ اوامر و نواهی دستور شناختن حسن از قبیح بعیار
جدا ساختن فاسد از صحیح بنعمت بعثتش حجت خدای عز و جل بر کافهٔ
انام تمام و بنوال ارسالش ساغر ایام گذارش لبریز اتساق و انتظام
و بزلال شربت افضال او جرعهٔ آمال عالمیان در کام جان خوشگوار و شیرین کام

فصل

فصل چون خداوند جهان نوع انسان را چنان آفریده که هیچ شخصی از اشخاص
آن خود را بی نیاز از جملهٔ همگنان ندیده هر یک از ایشان در سراسر ایام
حیات اگر بتنهائی قیام بسرانجام ضروریات معاش خود نمودی قادر بر
سامان ساختن چیزی از چیزهای بسیار که او را ناچار است در خورش و
پوشش و مسکن و غیر ذلک نبودی همه بیکدیگر در امور ضروریه که بدون آن
زندگانی نتوان محتاجند و کار همگنان مانند زرع و فلاحت و غزل و حیاکت
و تحصیل ادوات و آلات هر صنعت بی مددکاری دیگران مهمل و بی رواج
پس تعیش هر طایفه موقوفست بر تمدن و اجتماع و گاه باشد که اجتماع مثمر
اختلال اوضاع باشد و موجب تخالف و نزاع چه میتواند بود که گروهی
از ایشان در قضای حوایج و جلب منافع خود کوشش نمایند و چندان که
توانند از نصیب دیگران کاسته بر نصیب خود افزایند و تلاش این معنی
باعث هرج و تخلیط و سبب افراط و تفریط تواند گردید و باندک فرصتی
در میان ایشان از ظهور تباغض و تغالب و وفور تعاند و تجاذب کار معامله
کارسدکاران و هم کیشان بمحاربه و کارزار تواند انجامید بنابرین پیغمبر
بایکبار امر خدای شرعی تعیین نماید مضبوط و متین مشتمل بر قواعد و قوانین
که کهین و مهین در تمییز جید و ردی عقاید و اعمال و تبیین نیکی و بدی
اخلاق و احوال روی بآن آرند و همگنان در جمیع حرکات و سکنات

تابع و پیرو آن بوده، از قواعد آن در هیچ یک از معاملات و معاوضات تعدی
و تجاوز جایز ندارند، و باید بیان نماید که ثواب نیکوکاری فرمان برداران
و عقاب سرکشی زشت کاران در نشاء آخرت چیست، و شمه‌ای از
راحت جاودان و مشقت بیکران که در غرفات جنان و درکات نیران سامان
یافته کیست، تا در هنگام استیلای تمرد و طغیان بمقتضای وساوس
شیطان و هواجس پنهان مردمان هیچ یک از طاعت و عصیان را حقیر و
سبک نشمارند، و باید در سیدن بپاداش مقتضیات ایمان و در دامان
بودن از وخامت نافرمانی و عدوان قدم از جادهٔ تسلیم و انقیاد بیرون
نگذارند، و باید که ایمان بحقیت وعد و وعید، و تصدیق بجزا یافتن شقی
و سعید را در دلهای ایشان رفته رفته محکم نماید، و ترغیب بنکوکاری
فرماید که در غرور و غفلت ببندد و راه تیقظ و آگاهی کشاید، تا بوسیلهٔ
مواظبت بر عبادات که سرمایهٔ حصول سعادات است، از یاد معبود که جزا
دهندهٔ حسنات و سیئات جز او نتواند بود غافل نگردند، و همواره همت
بجاورت موجبات بهبود منزل قرار و شهود گماشته، دل بمحبت لذات و
مشتهیات بی‌سود این جهان نابود نبندند، **فصل** نشاید که پیغمبر به
آحاد امت ماند بجسب باطن در خلق و بحیث، اگرچه شبیه باشد بایشان
بحسب ظاهر در ترکیب و خلقت، صورتش صورت بشر، و سیرتش از سیرت

فرشتگان برتر، بجمیع صفات و اخلاق پسندیده آراسته، و هرگز در هیچ حال
پیرامون کاری ناشایسته نگشته و نخواسته، همواره از نزدیکی گناه بیزار و دور
بوده و هیچ گاه ضمیر منیرش باراده آنچه ناشایسته باشد نیالوده، دست رغبت
باکتساب هیچ یک از صغایر و کبایر نیاخته، و رخش ارادت بارتکاب هیچ یک
از ذمایم و جرایم نتاخته، بلکه جامهٔ عصمت و طهارت بافتخار موافقت قامتش
بزیور اعتبار و کرامت رسیده، و حلهٔ سیادت و سعادت بمباهات مساوات
اندامش خلعت سرافرازی و اکرام پوشیده، چگونه پیغمبر را این زیور در بر
و از هر هنر بهرهٔ اکمل و نصیب اوفر نباشد، و حال آنکه اوست شارع یزدان
پرستی و رستگاری، ناهج مناهج استقامت و استواری، میزان شناختن نیکی
از بدی، معیار جدا ساختن جید از ردی، نگارندهٔ نقوش دلپذیر بشارت
و انذار، نگاه دارندهٔ صغیر و کبیر از وخامت خسارت و صغار، و نازع سرابیل
مذلت غوایت و گمراهی، رافع قنادیل عزت درایت و آگاهی، و بالجمله اگرچه
هر حالی از احوالش بر راستی گفتار و درستی کردار دلیلی استظهار، و هر فعلی
از افعالش بر رزانت شیم و متانت اطوار برهانی است باهر، لیکن باید کاری
چند از معجزات و خوارق عادات تواند، که با اقتدار بران احدی را مجال تکذیب
و اشتباه نماند، مانند برآوردن ناقهٔ حمرا از کمر کوه موافق مقترح آنگروه و
ساختن اژدها با انداختن عصا با چندان هیبت و شکوه، اخراج ید بیضا از
جیب، و ابرای اکمه و ابرص از عیب، دمیدن جان در هیئت طیور، و زنده بیرون

آورد و مردکان نابود، انزال مائده ما الامال الوان اطعمه از آسمان، و زنده
نمودن ماهی بریان در نظر عامهٔ بینندگان، اظهار سرایر قلوب و اخبار از
ذخائر و سایر غیوب، تا بظهور امثال این امور جمعی از جمهور که صفات قدسی
سمات ایشان مستور باشد بی شائبهٔ تزلزل باور کردند، و همه رعیت از روی
طوع و رغبت گردن نهاده سخن شنوند، و بمتابعت طاعت پای تکاپو
گشاده بمنزل سعادت رسند، و بوسیلهٔ پیروی بجادهٔ آسایش دنیا
و آخرت سرافراز گردند. **فصل** پیغمبر می‌باید که از جنس انس باشد نه از
قبیل فرشته، چه در جبلت هر نوعی انس با جنس و وحشت از ناجنس سرشته
اگر پیغمبر از قبیل ملائکه بودی و بکسوت آدمیان ننمودی هیچ فردی از افراد
انسان سخن او نشنودی، و هیچ یک از ایشان راه او نپیمودی، و چون جناب
مقدس پروردگار از آشنائی بشر متعالی است، سرانجام این کار بی‌امدادی شد
یکی از فرشتگان بنزول وحی و اخبار میسر نیست، بنابرین جبرئیل امین
از سایر ملائکهٔ مقربین بشایستگی این خدمت شرف اختصاص و امتیاز یافته
و بحضرت یگان یگان از پیغمبران بتقریب رسانیدن وحی و فرمان خداوند
عالمیان شتافته، انبیا رایت هدایت افراشتند، و همت بر رستگاری امت
گماشتند، و سعی بلیغ در تبلیغ بکار فرموده راه راست بخلایق نمودند و
طریق ملاطفت و ملایمت پیموده ابواب مرحمت و احسان بر روی یگانگان و
بیگانگان گشودند، و در برابر این نعمت بی مزد و منت در سراسر ایام دعوت

بی

بی‌نشان ناهنجار از دل سختان ناهموار شنیدند، و بسیاری از اذیت سختان
بکردار کشیدند، بعضی با فترای دروغ از گروهی بی فروغ مبتلا بودند تا
نوبت بعثت رسید بمهتر و بهتر ایشان، سید و سرور صاحب کیشان مقتدای
انبیا و رسل، پیشوای هادیان سبل، فروزندهٔ چراغ دلالت بنور رسالت،
سوزندهٔ بال و پر جهالت بشهاب ثاقب عدالت، حامل لوای حمد و واصل
مقام محمود، والی ولایت و لا و مرکز دایرهٔ شهود، کاشف کنوز اسرار فاوحی
الی عبده ما اوحی، واقف رموز و اسرار ما کذب الفؤاد ما رأی محمد مصطفی
که اساس رفیع منزلتش از ادراک و احساس مشاعر و حواس بیرون است، و
قیاس منیع مرتبتش از مقیاس احاطهٔ عقول و افهام طوائف ناس افزون. **فصل**
جبرئیل امین با آن منزلت و تمکین در لیلة الاسراء از مرافقتش در اثنای عروج
باز پس خزیده، و در بیم احتراق پر و بال از غلبهٔ سطوع اشراق سطوات جلال
ابن دبیمال بحوه طبیعه، نوید رافت و فتوحش هادم ایوان عصبیت و جحود
امید رحمت و وعده‌اش مخرب بنیان حمیت و جنود، مژدهٔ جانفزای رسالتش
کاسر رواق غیب ضلال و اضلال، پرتو دلگشای اقبالش تاراج اشراق کوکب
و بال و نکال، سرور او فرخ حضورش کاشف غموم شقوت و ثبوت نور اختر
ظهورش کاسف نجوم فتوت و غرور، صعود مصعد بجودش مقصود از
آفرینش هر چه بر آن پرتو هستی تافته و تابد، شهود مشهد عهودش وسیله

ارتقا و صعود هرکه از پستی بلندی شتافته و شتابد؛ نهال اقبال عاقبتش از عرفان
عرفان حضرتش روییده آب زمزم رضایتش قامت خلعت نکشیده و دامن آمال
کعبهٔ بی‌ستادی جز بتربیت حجر حمایتش بالغ مقام کرامت نگردیده؛ اعاظم پیغمبران
رسالت گزار بذکر محامد نشر مناقبش رطب اللسان بوده اند؛ و همگان
با شکار دفهان آرزوی متابعت دین قویم و پیروی طریق مستقیمش نموده
اند؛ سنت سنیه‌اش واضع کلفت اصار و اغلال ملل دیرین؛ طریقهٔ انیقه
اش رافع مشقت اوزار و اثقال امم پیشین؛ و همچنانکه آنحضرت بهترین پیغمبرانست
دین و آیینش بهترین از سایر ادیانست؛ و کتابی که بر او نازل شده مهیمن همه
کتابهای منزلست؛ و مصدق ادیان و ملل سایر انبیای مرسل حق محض
است جمیع آنچه آورده و خبر از آن داده؛ با نقاب احتجاب بود نبوت از
چهرهٔ آن گشاده؛ از آن جمله حکایت معراج است که تفصیل آن در کتب مبسوطهٔ
علما مضبوط است؛ و استواری ارکان ایمان بتصدیق حقیت آن منوط و
مربوط است؛ درود نامعدود بر او و بر دودمان اصطفا بنیان او باد
و بعد از ایشان بر سایر مکرمین کان وحی نژاد **فصل** منصب نبوت و
و رسالت ببعثت آنحضرت ختم گردیده و بکمال رسیده؛ پیغمبر دیگر بعد از او
نیامده و نیاید؛ دین مبین و شرع متینش که ناسخ شرایع پیشین است از
نسخ و تبدیل مصون و محفوظ مانده تا انقراض جهان و انقضای تکلیف

باید

باید و پاید؛ نفحات نوال بعثت و رسالتش همه جا وزیده عالم کبیرست؛ و برکات
بجمال تربیت و کمالش همه کس رسیده نوازندهٔ صغیر و کبیرست؛ نور خورشید
دلالتش بر کافهٔ خلایق تافته شامل جمیع طوایف انام؛ و شعاع پی ندیده رسالتش
همه را دریافته روشنی بخش قبایل پری و شعوب بنی آدم؛ کتب الهی مطابق
این دعوی باصطفا و برتری او گواهی داده؛ آیات اقبالش مزبور در تورات
و انجیل؛ و صحف سماویه در ضمن این معنی ببیان اجتبا و سروری او زبان
ثناخوانی گشاده؛ صفات کمالش مسطور در ریگان نگار بر جبین بسط و تفصیل
اِسفارِ صباح رسالتش دیده و دانا از پرتو مصباح معجزه و دلالت پیدا
نموده؛ و اشراق آفتاب نبوتش بعون اقامت حجت ظلمات ریب از ضمیر صاحب
نظران زدوده؛ هر گاه خردمندان آگاه دیدهٔ بصیرت و اعتبار گشایند و در
سیرت و آثار آنحضرت تامل صادق و تدبر لایق نمایند؛ مجال تزلزل و اشتباه
نداده بیعت توقف و درنگ زنگ ترددات از آیینهٔ فرهنگ زدایند؛ و آنکه
امتحان و تخمین بکام نغستین؛ در سر منزل اطمینان و یقین آسایند؛ جوامع کلم
و لوامع حکم؛ دقایق اجوبه از مضایق اسوله؛ بدایع عبارات در فصل قضایا
و احکام محاسن اشارات در سیاست کافهٔ برایا از خواص و عوام؛ متانت اخلاق
و صفات؛ رزانت اطوار و سمات؛ آداب و سنن سنیهٔ زکیه؛ عادات و ملکات
بهیهٔ رضیه؛ مکارم و محاسن رشیدهٔ سدیده؛ افعال و احوال حمیدهٔ مجیده

تالیف قلوب مطیع وشارد؛ راستی گفتار ودرستی کردار در جمیع مصادر وموارد؛
اینها همه راه نمای دانایان هنرمند ودانشوران خرد پرورست؛ بسوی
اینکه فراهم آمدن اصناف کمال وانواع هنر در آن سرور دام برتر از قوت
حیازت بشر؛ با وجود جهد نا کردن در تحصیل هیچ یک بحسب ظاهر وسعی نا
نمودن در مطالعهٔ کتب وملاحظهٔ دقایق؛ بلکه بی توشعور صاحب ادنی درجهٔ
از نظر بینش نمعی باید شتافت؛ که این مرتبت علیا ومنزلت عظمی بنور بازوی
ساعی بمنتهی نتوان یافت؛ ارتقای درجهٔ قصوی از کمالات ظاهری ومعانی
موهبت ربانیست؛ واعتلای بپایهٔ اعلا از ملکات ملکی وانسانی عطیهٔ یزدانیست

فصل قطع نظر از بیمعنی معجزات قاهره ودلالات باهره؛ چند از آنحضرت
بظهور رسیده که زبان تقریر وبیان قدرت احصای آن در طاقت خود ندیده؛
مانند شکافتن قمر بمعارضهٔ اقتراح طایفهٔ از قریش؛ وجوشیدن آب از مابین
انگشتان بقدر سیراب شدن تمامی جیش؛ کور کردن لشکر کران با فشاندن
یک قبضهٔ خاک؛ وخبر دادن از امتناع جهود از تمنی موت وهلاک؛ برآوردن
شیر وافر از پستان بز با عدم آبستنی؛ واطاعت آفتاب سر در توقف از غروب
وهم در برگشتن بعد از آن با کمال فروتنی؛ پیش آوردن شجر قوی منظر باشارهٔ
نظر؛ وبازپس بردن آن بیک اشارهٔ دیگر؛ بتسبیح وتسلیم درآوردن حصی
واحجار؛ وخبر دادن از مصارع فرنیکان نشوهٔ گردنکشی وانکار؛ نعت ستا

قطع

قطعهٔ سحاب بخدمت سایه افکندن؛ وچاه خشک افتاده را مالامال آب زلال
کردن؛ اشباع خلق کثیر از طعام قلیل؛ وسایر آنچه در کتب معتبره مسطورست
از این قبیل؛ وبر السنهٔ ارباب سیر مذکور بر سبیل بسط وتفصیل؛ از آن جمله آنچه
پایدارست؛ تا قیام قیامت استوار؛ قرآن مجیدست که آیات بآیات زاهره
وسور باهرهٔ آن را مقارن دعوت ساخت؛ هنگامی که رایت نبوت افراخت؛
وبلند پروازان اقصی مراقی بلاغت ونکته پردازان اعلی مراتب شئون فصاحت
را از روی تحدی وامتحان در معرض معارضهٔ آن انداخت؛ وایشان با وفور
بضاعت وظهور براعت چون از اتیان بکلامی که شبیه باقصر سوره یا آیه
ایست از آن نماید عجز خود را آزمودند؛ گاه چشم اعتبار از سطوع انوار آن پوشیده
زبان بتهمت ساحری ونسبت جادوگری گشودند؛ وگاه با وجود اقرار بآنکه
که نواهر درر آن از جنس کلام جن وبشر نیست؛ وباعتبار اسلوب غریب نظم
عجیب با غایت حلاوت ونهایت طلاوت از مشابهت بکلام مخلوقین متعالیست؛
در وادی خونخوار سرکشی وانکار بر قرار بودند؛ تا آخر بمقتضای توغل در قعر
طغیان وشقوت کفران مقارعه بسیوف را بر معارضه بحروف اختیار نمودند؛
گروهی از صنادید واعیان آن خیل بختان تیره روان از شدت عصبیت
وعناد وکثرت حمیت ولداد؛ باشنع وجهی واسرع قتلی بسزای انکار رسیدند؛
وگروهی از اراذل واوغاد آن بدبختان برگشته جان از مخافت مذلت

ومعوان وبیم غارتِ مال وهلاکتِ جان واسیر شدن زنان وفرزندان نفاق
ورزیدند وچون چارهٔ دیگر ندیدند بعجز ظاهر کردیدند چنانچه معنی بغایت
هویداست که اگر قادر بر معارضه می بودند راه زیانکاری دنیا وآخرت
نمی پیمودند وابواب خواری بر رخسار امید واری نمی کشودند فصل
باید دانست که سراسر قرآن کلام یزدانست عز وجل وتمامی آن از بدو تا پایان
فرستادهٔ اوست بوحی منزل از قبیل گفتار پری وآدمیان نیست واز مجانست
ومشابهت بسخن آفریدگان متعالی است خداوند عالمیان آن را بهترین
پیغمبران فرستاده وهیچ یک از مردمان را قدرتِ اتیان مانند آن نداده
اگر انسیان وجنیان همه فراهم آمده مدد یکدیگر نمایند وهمگان سعی فراوان
وهمگی سعی فراوان وجهد نمایان بکار فرمایند که کلامی مماثل آن آرند یا
نقشی مشاکل آن بر لوح اندیشه نگارند هر آینه در آن صورت صفحهٔ
امیدشان نقش مراد نگیرد وصحیفهٔ آمالشان رقم اقبال نپذیرد دست
اقتدارشان از چیدن گل مدعی بسته وپای انتظارشان از رسیدن
منزل مقصود خسته فاتحه تا خاتمه از اول فصل شمار وساحت رفعتش
را از سیاقت شعر وهزل بمراحل دور دار محکم ومتشابه ووعد ووعید
وناسخ ومنسوخ وخاص وعام وقصص واحکام آن تمام حق محض است
واز شائبهٔ بطلان برکنار وپرورد کار نگاه دارندهٔ آنست از آنکه تغییر

دریغ

وتحریف بآن راه یابد یا از آن کم شود یا افزاید واز آنکه باطل بسوی آن گراید
یا از پیش و پس آن آید جامع علوم اوایل وآخرست برعجایب حاوی درر
عوالی کلم ومخازن غرر لآلی حکم رافع حجب معالم بواطن وسرایر واضع شعائر
ومراسم جوارح وظواهر قاطع شجرهٔ تنازع وخلاف قالع اصول تشاجر
واختلاف بیان کنندهٔ وقایع گذشته وآینده نمایندهٔ حقایق جمیع اشیا
از نا پایدار وپاینده فصل جلای سیاهی هموم از مطاوی اشارات دل
نوازش نمودار شفای تباهی صدور از عبارات وحی طراز ش آشکار
مساجد خشوع عبادت پیشگان شب زنده دار را شمع شبستان معابد
خضوع سعادت اندیشگان بندگی گذار را مونس بنیان وساوس شیطانی
از استماع فقرات قدسی سماتش از هم پاشیده سراسیمهٔ وحشت نفوذ هواجس
نفسانی از اتباع کلمات عظمت آیاتش گریزان گردیده بیابان گرد انکسار
وفتور دقیقه از دقایق حق کس نیافته که بر تعبیر بیانش بران نتافته و نکته
از لطایف معارف وظرایف طرایف نیست که تبیان حقیقت نشانش
از آن خالی است ظروف الفاظ وحروفش از شربت وقوف بر تفاصیل
کلیات وجزئیات سرشار وشاخ وبرگ زبر وبینات کلماتش از اثمار اطلاع
بر حوادث لیل ونهار پربار تقلب دولتها ونکبتها از تقریر دلپذیرش پیدا
وتبدل محنتها ومحنتها از تبیین متینش هویدا آبادی وخرابی دنیا بر وجه

روزکار از تدبیر دانایانش معلوم و مقادیر آجال و اعمار بر وفق مقادیر محروسه
از نظر و فکر و بسیار از تفکر در کلماتش مفهوم لیکن نه از بهر ناشایستر خوی
مغرور بتهمت دانشوری و هنرناشناسته روی پر جز و دانست بی نصیب هنر
کستری باظهور بی بصری مانند ابن عباس و ابو هریره و نظرای ایشان از
دودمان نااهل تنزیل و تاویل بلکه برای پاک نژادان خاندان نبوت
و امامت و قدسی نهادان دودمان وصایت و ولایت که در غیر منازل
ایشان فرود نیامده جبرئیل وجوه عرایس قران را غیر ایشان کس
نتواند کشود و سزاوار اسرار ان بوالهوسی از قبیل ابن نتواند بود ابن
مسعود و ابن عمر را با اعتراف از بحر حقایق تاویل چه آشنایی و سایر تیره
دلان ناغشته کهر را از اقتباس مشکوة انوار تنزیل چه روشنایی جواهر
کنوز قران مخصوص خانوادهٔ تنزیه و تطهیر است و تاویل و تفسیر ان در
خزانهٔ دانش ایشان چنانکه نازل شده بی لایش تبدیل و تغییر و لاینبئك
مثل خبیر **گفتار چهارم در امامت** دانسته شد که آبادی بلاد و آسایش
عباد بعثت پیغمبران پیوسته است و رشتهٔ انتظام امور معاش و معاد بدون
پیروی شرایع و ادیان گسسته و باید بر تو نظر دانا افکان خرد پرور بر
معنی تابدکه مردمان را در هر زمان و هر حال شرعی تازه در کار نیست بلکه
یک شریعت که از آفت تحریف و تغییر محفوظ ماند چندین سال کافی است

اکنون

اکنون باید دانست که شریعت را پاسبانی باید در جمیع ازمنه و احوال که نگاه
دارندهٔ آن باشد از آسیب تغییر و آفت زوال تا امت دینان امت بمقتضای
غرضهای نفسانی و هوسهای شیطانی دست تصرف از آن کشیده دارند
و همگان را رعایت آن پاسبان بر حفظ و حمایت مراسم و معالم آن داشته
طریق انقیاد و اطاعت سپارند اگر معماری کیاست آن راعی دعائم حراست
نباشد فتور رفته بنیان وحی فشان ایمان از میان رود و اهتزاز اهتمه
اصول عالی ارکان انهدام پاشد آن پاسبان امام انام است و خلیفهٔ یزدان
و بوجود فایض الجود او حجت خدای تمام بر طوایف مردمان اوست جامع
کتاب منیر اصطفا و سروری فاتح باب کبیر اجتبا و مهتری ملاذ افاضل
و اماثل در نجاح مسائل و نجوع وسائل مرجع اعالی و ادانی در نیل صوالح
آمال و رد شوارد امانی پناه قوی و ضعیف در نزول مصائب و حلول نوائب
امیدگاه وضیع و شریف در حصول رغائب و وصول مآرب **فصل**
باید دانست که تکمیل اصاغر و اکابر بتجهیز جیوش و عساکر سد ثغور و اطراف
ممالک منع نواحی و اکناف از تطرق مهالک استجلاب منافع و فواید در
جمیع مصادر و موارد استدفاع شرور و مفاسد از مطیع و شارد ترغیب
عامهٔ رعایا با کتساب فضیلت فرمانبرداری و استواری ترهیب کافهٔ برایا
از ارتکاب رذیلت خودسری و دنیا نگاری ردع دواعی ابرار و فجار از مخالفت

حدود و مراسم شریعت غرا، قلع مساعی احیا رو اشرار از مجانبت مبانی و معالم
ملت بیضاء، کسر اصنام غوایت و ضلالت رفع اعلام هدایت و دلالت،
مراقبت حوزهٔ دین و بیضهٔ اسلام، محافظت اساس ایمان و قواعد احکام، اقامت
حدود بر اجانب و اقارب بدون رعایت اطراف و حمایت جوانب، احقاق حقوق
اقاصی و ادانی بدون مزاحمت تساهل و توانی، رسانیدن نزدیک و دور بسرور
نیل مأمول و صرف محذور، رهانیدن قریب و بعید از مضایق دشوار و مصارع شرور
حسم مواد تدابر نفوس و تنافر طباع، محو جواد تجاذب اهویه و تغالب اطماع،
امثال این امور از مقاصد لازم الحصول در تشیید مبانی فروع و اصول، همه
بتقدیر او مفوض است و بتدبیر او موکول، و بدون تعیین و تمکین او کوکب استقامت
موصوف باقول در نظر ارباب الباب و عقول. **فصل** آفتاب جهانتاب
نبوت و رسالت، در هر عصری از اعصار که نمودار و طالع است، نور ساطع
امامت از جبین پیغمبران عصر درخشنده و لامع است، و در سایر قرون و
اعصار این منصب والا مقدار تعلق و اختصاص بخلیفه و وصی او دارد بدون
شرکت اجانب و اغیار، و سزاوار این کار نتواند بود مگر کسی که بخصوص منصوص
باشد از جانب پروردگار، چه امام باید که از خطا و گناه معصوم باشد،
چنانکه بعد از این معلوم گردد، و عصمت امریست از نظر خلایق پنهان، و اطلاع
بر آن حاصل نتوان مگر بوحی آفرینندهٔ آشکار و نهان، که جز او بر بواطن و اسرار

بندگان

بندگان آگاه نیست، و تا او آگاهی نبخشد کس نداند که موصوف بصفت عصمت
کیست، و بعد از رحلت آن وصی از این سرای فانی، و افول کوکب جهانبانی
بطلوع کوکب وصایت وصی دیگر جهان نورانی گردد بفرمان یزدانی، و همچنین
تا بعثت و ظهور پیغمبر دیگر، همواره این سلسله بیکدیگر پیوستگی داشته از
زمان آفرینش آدم صفی ابو البشر، چه اگر زمانی حجت خداوند عالمیان در میان
مردمان نبود، اجزای جهان از یکدیگر گسلد، و از این جهت در اخبار ائمه
اطهار وارد است که روزگار ساعتی بی امام پایدار نماند و جهان بی وجود
امام اندک زمانی پا سنگی نتواند بلکه در آن صورت زمین سرنگون گردد،
و هر چه را بر روی آن قرار گرفته فرو برد، و در بعضی اخبار آمده که اگر در جهان
نماند مگر دو نفر باید یکی از ایشان امام باشد بر آن دیگر، و چون مقصد اقصی
از آفرینش انسان پرستش یزدان است، و پرستش یزدان بدون کسی که
شایستهٔ قبول کرامت امامت تواند بود نتواند بود، و زنگ جهالت و
ضلالت از رخسار جهانیان بدون اکمال و ارسال امامی که جامع تمامی
صفات کمال باشد، در هیچ حالی از احوال نتوان زدود، لاجرم باید که
همیشه در جهان پیشوایی باشد که بوجود او شناخت و پرستش خدای
عز و علا چنانکه باید بظهور آید، و این است سر آنکه امام اگر در جهان
نباشد جهان بویرانی و تباهی گراید بلکه ساعتی پایدار نماند و نپاید

وچنان بی وجود امام اندک زمانی پاینده نمی تواند بلکه دران صورت
زمین را نگون کرده و هرچه را بر روی ان قرار گرفته فرو برد و در بعضی

فصل امام را باید از ارتکاب صغایر و کبایر معصوم باشد و از ارتکاب
جرایم و ذمایم معظوم مقدس از دنس اثام و ذنوب مطهر از نقص نقایص
و عیوب اساس نسب رفیعش دور از تهمت اباء و امهات در جمیع طبقات
استوار وقیاس حسب منیعش از مقیاس موازنت عامه ناس علی اختلاف فهم
فی الدرجات برکنار از انواع عادات مستهجنه بغایت دور و بر اصناف اوصاف
حمیده و اخلاق پسندیده مفطور جوهر طینتش با فضایل شمایل و کرایم شیم
سرشته و در هیچ حالی از احوال در اقوال و اعمال پیرامون جور و ستم نکشته
در قضیه از قضایای اشنا و بیگانه حکم بمقتضای هوی نفس نماید و در طوری
از اطوار شدت و تخامیل بزخرف دنیا ننماید و باید از جمیع اهل امت
ممتاز باشد در هر صفت از صفات کمال بلکه نسبت تکیه میان او و دیگران
در اخلاق و احوال و چون نتواند بود که متبوع لازم الامتثال افضل و اکمل
نباشد از جمیع پیروان در سراسر شمایل پسندیده و تمامی فضایل خصال و
حال انکه اکر با بعضی از ایشان مساوی یا از بعضی مفضول بود در بعضی از ان
خلال ترجیح بلا مرجح لازم آید یا ترجیح مرجوح و این هر دو از قبیل ممتنعات
و از مقوله محال پس باید که عطیه بضاعتش در علم و زهد و سخا و شجاعت

سایر موجبات لزوم اطاعت از همه وکلان بیش باشد و مطیه استطاعتش
در طی مراحل عبادت یزدان نسبت بمطایای کرم روان بادیه سعادت جاودان
در پیش باشد تا طوایف رعیت از روی طوع و رغبت خود را بدو سپرده مراسم
بندگی و فرمان برداری بجا ارند و شریف و وضیع وظایف اهتمام و ایثار را
وسیله سرافرازی و افتخار شمرده دقیقه از لوازم حلقه بگوشی انقیاد و تسلیم
فرو نگذارند فصل قطع نظر از انچه گفته شد باید معلوم باشد که اگر امام
از گناهان معصوم نباشد و ظلم و عصیان از او سر زند و کارهای ناپسند
بظهور رسد اطاعت فرمان او بر مردمان لازم نخواهد بود بلکه صدور خطا
و خلل از ان فریفته عشوه غرور و دخل نوبعد موارد عثار و مذلل پاه فسا
و خطل در متعلقات اعتقاد و عمل خواهد کشود و دران صورت مخالفت
او در گفتار و کردار و نافرمانی او در ایراد و اصدار روا یا فتکا ان در دین دار
لازم اید و این معنی با انکه مخالف و منافی غرض از نصب و تمکین اوست
باعث این گردد که روز بروز اختلال احوال بر موجبات وبال و نکال افزاید
و تقابل حق و باطل طریق تماثل و تشاکل پیماید و تضاد خیر و شر بر عاد بل
اتحاد گراید قواعد احکام از استواری دور افتد و شرایع اسلام بوی بانی
و دثور پیوندد چگونه این محافظت دین تواند شناخت پیره روانی
که مراسم عبادت و بندگی از ظهور ضلالتش کمال تزلزل و اختلال پذیرد

وجه شان بپاسبانی حوزهٔ ملت توانند پرداخت تا فرمانی که معالم سعادت
و فرخندگی از وفود جمال آنش راه تنزل و سفال پیش گیرد حاصل که امام مانند
پیغمبر از همهٔ امت برتر باید در حسب و نسب و فواضل خصال و فرقی میان
این دو نشاید در هیچ یک از شرایط وجوب اطاعت و لزوم امتثال مگر در
دیدن فرشتهٔ حامل وحی و رسانندهٔ پیغام که پیغمبران متفرد است از سایر انام
و امام اگرچه وحی بر او نازل نشود و فرشته را نه بیند لیکن شنیدن آواز
سخن فرشته او را میسر است بلکه گوش هوشش از حدیث فرشتگان لبریز
گوهر و منازل و فروشش از آمد شد ایشان همواره پر از پر است و این
کرامت از متمکن مسند امامت نه جای شگفت باشد چه قدر و منزلت امام
از قدر و منزلت فرشتگان بسی برتر است فصل ثمرهٔ شجرهٔ آفرینش گوهر
پاک اوست و مقصود اصلی از ایجاد انجم و افلاک جوهر دراک اوست
اوست سبب وجود آسمان و علت نمود زمین و وسیلهٔ حیات عالم بالا
و ذریعهٔ ثبات عالم پایین قوالب عالم را بمنزلهٔ جان و مجموع تنهای
خلایق را بجای روان تخوم زمین ببرکت او ساکن و نجوم آسمان
بجهت او سایر صنوف املاک برای او عاکف و صفوف افلاک برای
او دایر نضرت و خضرت در بستان جهان بحسن طراوت امتنان و
یمن سراوت احسان شادی و آب حیات در نهر دهر و ینبوع غیوب

بافاضت

بافاضت برکات انفاس بندگی پاسش جاری چمن غیب و شهادت
بوفور گلهای رنگارنگ سروری و سیادتش همواره مزین و انجمن نیک
بختی و سعادت بنور خورشید بی نظیر معرفت و عبادتش بدون آفت زوال
و آبادت پیوسته روشن منبع عیون اندیشه و بینش مجمع فنون کمال
و دانش گشایندهٔ خزاین احسان و کرامت نمایندهٔ مواطن اطمینان و
سلامت مشکوة انوار شهود و بینائی مرآت اسرار شناسائی و دانائی
ناشر ارواح امن و امان کاسر جناح مذلت و هوان حارس بیضهٔ عبادت
و پرستاری حامی حوزهٔ سیادت و سرداری فطرت وقاده بشادی خدمتش
روشناس نادی تعقل و اشتغال قوت قدسیه بهمزادی طینتش شایستهٔ
ایادی مقامات و احوال کردارش میزان سنجیدن خطا و صواب گفتارش
ترجمان لباب حکمت بالغه و فضل خطاب حبل متین ارادتش مجمع اسباب
ارجمندی بی نهایت افق مبین طاعتش مطلع انوار سربلندی جاوید
لیکن چون دریافت اتصاف امام بامثال این اوصاف فوق مرتبهٔ اصناف
کم گشتگان بادیهٔ اعتساف است و بر تقدیری که قدم در جادهٔ حق گزینی
و انصاف نهند و پی بسر نخبا و اشراف گشته بکنه حقیقت حقیت او رسند
حمیت عصبیتشان قفل دهان اذعان و اقرار است و انفت نخوتشان
بند زبان نصفت و اعتراف پس ربا بپیغمبر برهان داور عز و جل چنانکه

قبل از این مقرر شد، اختصاص او را بحمل اعبای امامت، بمسامع مجامع امت
رسانند، بحیثیتی که احدی را مجال تمرد و خیال استنکاف نماند تا اشقیای کافر
بدون عذر و بهانه اطاعت و انقیاد نمایند، و دست از داعیه سرکشی و استکبار
کشیده در راه ایتمام و ایتمار پای تکاپو گشایند **فصل** خلفای برگزیده کار
جهان، و اوصیای خاتم پیغمبران، و ائمه جمیع طوائف مردمان و پاسبانان
مراسم دین و معالم ایمان، دوازده معصوم‌اند از خاندان نبوت و رسالت
و از دودمان هدایت و ولایت، که بجمیع شرایط کرامت امامت و جهانبانی
در خلافت یزدانی مشهودند و بآن مخصوص، و بجمع اضداد ضلالت نادانی
و رفع آثار وخامت حیرانی، در تشیید مبانی شهامت حکم رانی مشکورند،
و از برای آن منصوص، اسامی گرامی ایشان در جنب اسم آفریننده آسمان و زمین
و اسم سرور انبیا و مرسلین بر عرش برین مکتوب است و مسطور، و در کتب
ربانی و صحف آسمانی مزبور و مذکور، اعاظم پیغمبران با اصطفا و سروری
ایشان گواهی داده‌اند، و بیان انجبا و مهتری ایشان باشکار و نهان زبان
ثناخوانی گشاده‌اند، مقامات محموده بشرف ملازمت آستان ملایک پاسبان ایشان
رتبه امتیاز یافته، و کرامات مشهوده بخدمت گزاری بارگاه قدسیان
پناه ایشان بر تر پایه اعجاز شتافته، روح القدس با منصب پیغام گزاری
انبیا از جناب اقدس کبریا نوباوه اصول حقایق از محصول حدائق این

دودمان

دودمان وصایت نشان چشیده، و کلیم خدای عز و علا بپاداش ثبات قدم
در وادی مقدس وفای پیمان ولای این خاندان ولایت بنیان حله اصطفا
پوشیده، توبه آدم صفی ببرکت کلمات با اهرات توسل بایشان بدرجه قبول
رسیده، بلکه نهال اقبال جمیع اصفیا جز بتربیت ولای این دودمان قامت
کرامت نکشیده، طلوع کوکب وصایتشان منور قلوب حکمت پذیر، و خردنشانه
ورود موکب هدایتشان شارح صدور دیده وران روشن ضمیر،
مصباح صلاح معاش و معاد بانارت امدادشان از تند باد تیرگی و فساد
رسته، و جناح نجاح حال و مآل باشارت بشارت گشادشان برآح رباح
پیوسته **فصل** قواعد عقاید بدستیاری عنایتشان محروس از آفت غلو
و تقصیر، و شعایر شرایع بپایمردی رعایتشان دور از مخافت تبدیل و
تغییر، پوشانندگان خلعت اقبال و قبول، و نوشانندگان شربت وصول
مأمول و نیل مسئول، صدرنشینان مسند کرامت بی‌همتا، و فرمان روایان
کشور خلافت عظمی، رهانندگان عیون مسائل طوائف امم از غرائز حیرانی
رسانندگان جفون وسائل بریه بنی آدم باقصی درجات امانی، موافقت
شیم و اطوارشان موافقت حق است، و دستاویز رضای الهی، و مخالفت
گفتار و کردارشان مخالفت حق است و وسیله هلاک و تباهی، چه فرمان
ایشان فرمان خداست در همه اوامر و نواهی، اطاعت ایشان اطاعت خدا است

وایت شقاوت و روسیاهی دوستدار ایشان دوستدار پروردگار
و در شیوهٔ پرستاری استوار دشمن ایشان دشمن پروردگارست و همه
آفریدگان از او بیزار مثل ایشان مثل کشتی نوح است هر که بکشتی کرامتشان
متوسل گردید بساحل رستگاری رسید و در نزهت سرای آسایش جاوید
آرمید و هر دل بختی که سخن نشنید و از آن تخلف ورزید در گرداب
اضطراب طپید تا کارش بهلاک جاودان کشید بلکه نسیم اطمینان بر
دماغ امیدش نوزید حاصل که مکارم و مناقب ایشان از گنجایش ظرف و
حروف افزونست و از نمایش مدارک افهام و مشاعر احلام بیرون
نه خواطر ظنون در ملاحظهٔ سمات ثناتشان باخر کار تواند رسید و نه لواحظ
عیون در مشاهدهٔ صفاتشان یکی از هزار تواند دید همان به که صحرا
نوردان اندیشه درین وادی قدم کوشش نفرسایند و آموزگار نهامر شکار
نمودار بی چند که ادا وا یدبر حجم نامه نیفزاید بلکه از روی اقرار بعجز
انکسار بتذکار اسمای باهر الانوار ایشان که هر یک نمودار اسمی است از اسمای
پروردگار طریق اختصار پیماید فصل امام اول است مظهر عجایب
و مُظهر غرایب ابو الحسن علی بن ابی طالب که خدای عز و جل او را امیر المؤمنین
نام نهاده و هیچ یک از سایر اوصیا و خلفا نه متقدمین و نه متاخرین را
رخصت تسمی باین اسم نداده و در خبرست که جز او هر کس این لقب برای خود

پسندیده

پسندیده کافرست دوم سبط مصطفی و خلف مرتضی امام حسن مجتبی
سیم ثانی سبطین و مقتدای ثقلین امام حسین چهارم سرامد پرستاران
جهان آفرین امام زین العابدین پنجم برگزیدهٔ اوایل و اواخر در جمیع مناقب
و مفاخر امام محمد باقر ششم روشنی بخش مغارب و مشارق امام جعفر
صادق هفتم افتخار اعالی و اعاظم ابو ابرهیم موسی بن جعفر کاظم هشتم
سلطان سریر امامت و ارتضا امام رضا علی بن موسی نهم قبلهٔ هادیان
سبیل رشاد امام محمد تقی جواد دهم قدوهٔ راه نمایان طریق اقصد ابو
الحسن نقی علی بن محمد یازدهم مشرق انوار فضایل خفی و جلی ابو محمد
حسن بن علی دوازدهم بقیة الله که هم نام و هم کنیت حضرت پیغمبرست
و در صورت و سیرت شبیه ترین مردمان بان سرورست شب نیمهٔ شعبان
از سال دویست و پنجاه و پنج از اعوام هجرت تولد یافته و در پنج سالگی بخلافت
یزدانی و محل اعتنای جهانبانی شتافته تا امروز عالم ببرکت وجود او بر
پاست و اوست که درین زمان بر جمیع طوایف مردمان حجت خداست
اوست پاسبان بیضهٔ ملت و حارس گوهر دین اوست سبب پایندگی زمین
و وسیلهٔ روزی یافتن کهین و مهین درین مدت تمادی بعلت قلت
مددکار و کثرت اعادی از نظر حاضر و بادی پنهانست و از تاریخ ولادت تا آن
اوقات که آخرین سنهٔ عشر هزار است بعد از بلوغ مات بهشتین سنهٔ عشرات تمام

مانند آفتاب زیر سحاب نفع رسان خرد و کلان و نوربخش ذرات جهان آن
و هرگاه بمقتضای مشیت قاهرهٔ ایزدی از ابر غیبت برآمده سراسر جهان
را بنور ظهور وافر السرور نوازد چنان بتوحید ملل و ادیان و اعلای
کلمهٔ ایمان و تشیید قواعد مبانی آن پردازد که تمامی روی زمین را که
آکندهٔ جور و عدوان شده مالامال عدل و احسان سازد فصل سرور
پیغمبران و مهی شادان این دودمان ولایت بنیان یکان یکان از ائمهٔ
اثنا عشر که اکنون صاحب زمان و خلیفهٔ یزدان است خبر داده اند و زبان
ببیان اخلاق فاضله و سیرت کامله و عمر دراز و غیبت جانگداز و دولت
ایمان طراز او گشاده اند و گفته که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز که
ایزد تعالی آن روز را دراز نماید تا آن حضرت رخصت ظهور یافته از
ابر غیبت برآید و دست نوازش گشاید و بوفور نور حضور اطراف و
اکناف عالم غرور را روشنی بخشاید و سراپای جهان را بشیوع امن و امان
و ذیوع عدل و ایمان آراید بعد از آنکه ظلمات ظلم و عدوان و کدورت کفر
و طغیان بر روی یکدیگر نشسته باشد و از کثرت فساد و افساد اوباش
و اوغاد رشتهٔ انتظام امور معاش و معاد عامهٔ عباد در جمیع قری و بلاد
گسسته باشد مشارق و مغارب زمین را مسخر سلطنت قضا آیین کرده
و بر کهین و مهین موافق قوانین دین مبین حکم راند شعلهٔ سرکشی متغلبان

از نهیب شوکتش نگونسار گردد و آتش بزرگی متکبران از هیبت صولتش خاکستر
وار افسرده شود بسطوت فرمانروایی او در هفت کشور ادانی و اقاصی
طریق رشاد سپارند ذلول و شارد از اقارب و اباعد بمذهب حق شتابند
مرید و مارد در هیچ یک از مصادر و موارد مجال تمرد و عصیان نیابند دین
قویم و طریق مستقیم چنان رواج گیرد و نظام پذیرد که معمورهٔ در روی زمین
نماند که حمایت عنایت و رعایت هدایتش از دامن عقاید فاسده و آرای
مذاهب کاسده پاکیزه نسازد و نرهاند و کرامت عبادت و شهامت سیادتش
دست ارادت جمهور سکنهٔ ارض با ساق عرش سعادت نرساند و ویرانه در
همه آفاق نماند که پرتو اشراق دلالت و نور اشفاق عدالتش آباد نکرده
همگی تراث جدش با او باشد از شمشیر و درع و رایت و عمامه و رداء و غیرها
و همچنین اثاث سایر انبیا مانند خاتم سلیمان و عصای موسی در تحت
که عصا در اطاعت آنحضرت چنان باشد که در اطاعت موسی بوده و
فرمان آنحضرت در مانند من ساییدن و فرو بردن شود چنانکه فرمان موسی
میشود فصل از جملهٔ وقایع آن زمان نورفشان اینست که عیسی بن
مریم از آسمان نزول نموده بزمین شتابد تا فضیلت اقتدا در نماز
بآنحضرت دریابد و از دین و آیینی که در بندگی جهان آفرین داشته بدین دین

واین گراید و پیروی آنحضرت را بر ذمت همت خود لازم دانسته در جملهٔ
افعال متابعت و مشابعت نماید و از آنجمله اینکه خدای عز و جل گروهی
را از دوستداران و پیروان این خاندان و گروهی را از زشت کاران
و دشمنان ایشان دیگربار زنده گرداند تا آنان را بمکرمت مددگاری
آنحضرت و بهجت جهانداری آن دولت رساند و ایشان را از تعذیب و
هوانی که مستحق آن باشند بتوغل در کفران و عدوان نمونداری چشاند
آنان را بلذت نیل مرام نوازد و ایشان را در بوتهٔ نقمت انتقام گدازد
و چون اخبار و آثار در تحقق رجعت بسیاری از نیکان و بدان و تفاصیل
خصوصیات آن بیش از آنست که احصا و استقصای همه توان امروز
کار بر خامه بنگارش مضامین آن اخبار نپرداخت و بنا بر ایثار اختصار
درین نامه بهمین مقدار لازم شناخت منشی غرایب و معطی رغایب
سرور اولیا و ثبور اعدای اهل بیت نبوت و اصطفا را بتقصیر مدت غیبت
و تیسیر ظهور دولت آنحضرت محصل و معجل گرداناد و دوستداران پاک
طینتان و الا فطرت را که بعروهٔ وثقای ولایت خانوادهٔ امامت و اجتبا
و حبل متین مودت ذوی القربی پیوسته بفتراک سعادت پایداری و
استواری این نعمت متلالت کناد و سعد کاری و عدم سپاسگذاری آن نعمت

عترت دلالت طراز و سلالهٔ ذریت رسالت اعجاز رساناد **فصل**
چنانکه محبت و مودت انبیا و اوصیا و سایر اصفیا و اولیای خدا واجب
و لازم است بغض و عداوت سرکشان دغا و کفر کیشان اسلام نما و
شقاق اندیشان نفاق پیما فرض و متحتم است دوستداری ایشان عمدهٔ
ارکان ایمان است و بیزاری از ایشان زبدهٔ فروض اعیان است هیچ یك
از طاعات و عبادات ناگرویده بایشان شایستهٔ قبول درگاه یزدان نیست
و خالی بودن سینه از کینهٔ ایشان امارت خسارت دو جهانی و نشان زیان
جاودانی است هر خیره سری که یکی از خلفای پیغمبر را انکار نماید همان
است همانست که هیچ یك از ایشان نگرویده و هر تیره گهری که بمحبت یکی
از دشمنان خدا گراید همانست که با همهٔ اولیا عداوت ورزیده و بباید دانست
که از جملهٔ بدبختان این امت که تبری و بیزاری از ایشان واجب است و
موجب قربت آن گروهند که بهنگام رحلت حضرت سید انبیا پیش از قیام
بمراسم ماتم داری آن مصیبت کبری و اهتمام بشعائر نوحه و زاری در آن
محنت عظمی دست از قضای وظایف تجهیز از تغسیل و نماز و سایر حقوق
لازم الاداء بسته از هر سو بیکدیگر پیوستند و پیمان ولایت امیر المؤمنین
را که بفرمان خداوند جهان آفرین مرة بعد اخری از یکان یکان گرفته شده
بود شکسته از برای تعیین خلیفهٔ نوو در آن سقیفهٔ ذات الغرور نشستند

چشم از مواثیق و عهود در غدیر و سایر پیمانهای مغلظهٔ دلپذیر که نقیر و
قطمیر همهٔ آنها بر صغیر و کبیر آشکار بود پوشیدند و با طائفه ای بیخرد از گمراه
و تیره روانان دل سیاه که از حقیقت غداری و تباه کاری این گروه آگاه
نبودند در اطفای نور الله کوشیدند و با آنکه در ابطال حق و تمکین باطل
بتقدیم مفضول بر فاضل هم پیمان بودند چندان توغل در نفاق و تشاجر
و تعمق در شقاق و تدابر نمودند که بتجاذب اهواء و تکالب اطماعشان در
اختراع امیر مطاع بتکفیر و کشیدن شمشیر کشید و تغالب آراء و تخاطب
نزاعشان در آن اجتماع صغیر بتعبیر منّا امیر و منکم امیر بسامع جماهیر رسانید
قاتلهم الله پرتو اشراق دلالات باهره و نصوص قاهره را کل اندود شبهات
ظاهر الفساد و تمویهات شیطنت بنیاد نمودند و تا بزور بازوی فظاظت
و جلافت بیعت امارت و خلافت از متعصبان عصابهٔ سخافت و خسافت
برای متقلدان قلادهٔ قحافت و خرافت نگرفتند نیاسودند و همج
رعاع را بدعوت نعیق ذات الخداع از طریق اقوم بیرون برده بحریق
جهنم فرستادند و بوسیلهٔ این حیلهٔ رذیله مطیع و مطاعشان از انتفاع
بابصار و اسماع معزول و برکنار ماندند و بر رخسار سایر اشیاع و اتباعشان
ابواب هلاک و ضیاع کشادند فصل از جملهٔ آثار اعتبار این خود رایان
غدار و نافرمانی پروردگار و رسول مختار در اختیار خلیفه بعقول نابکار

اینکه

اینکه نجبای ابرار و نقبای اخیار را بتقریب راستی گفتار و درستی کردار جلا
و تغریب فرمودند و لعنای فجار و طلقای اشرار را بعلت شرکت در اطوار و
اوطار ناهنجار اکرام و اعظام نمودند صولت شقوتشان قواعد ملت و قوانین
شریعت را بانیجهٔ تحریف و تبدیل ساخته از حلیهٔ استواری انداخت و سطوت
نخوتشان احقاق حقوق مردمان را در عقدهٔ اهمال انداخته بامیال تعطیل
و ابطال ساخت اطاعت اوامر و نواهی بقصور بضاعت و وفور شناعتشان
تا منتهای مدارج اضاعت و اشاعت رسید و اقامت حدود و احکام
الهی بغرور و جهالت و ظهور ضلالتشان از مقتضای استقامت و عدالت
کسید کیسهٔ آمال اغنیا دهان سؤال گشوده مال الامال بیت المال فقرا
کردید و کاسهٔ دریوزهٔ فقرا بوی وصول مسؤول ناشنوده از تعب طلب
و سنگ قبول آرمید موافقت مجهود و معروف وصول مردکان بی هنر را از
مقارفت مسنون و معروف محروم ساخت و بمزاملت دیوان جحیم و عتلان
لئیم خنبدکان تن پرور را از ملازمت شعائر دین قویم و پیروی طریق
مستقیم دور انداخت بتامر جهال عامهٔ عباد در کافهٔ بلاد پا از جادهٔ انقیاد
بیرون نهادند و بتکبر عمال روسا و اذناب دهر بابدست و زبان بخلاف
صواب گشادند میراث آل رسول را باغفال از حق و ایغال در باطل بردند
بتول و عترت رسول را باکرام اراذل و اعلای اسافل آزردند زبان بهتان

واعدا بگفتن بهتان ناسزا نسبت با آل از زمره اولیا و شهسوار معرکه لافتی
کشودند و دوش منابر مجموعه محافل را بارتقاء و اقتدار کفار عار و اذل
شرها رو خجل نمودند سرمستان باده درازدستی مانند انجاس بنی امیه
و انجاس بنی عباس منصب ریاست عامه ناس یافتند انا الله مودت ذوی
القربی را بعداوت آل عبا و تعظیم اسباط مصطفی را بتسمیم اولاد مرتضی مبدل
ساختند و بهمین قدر استحقاق عذاب الیم عقبی اکتفا نا کرده بقتل اوصیا
و سبی حریم ائمه هدی پرداختند تیغ وقاحت و جسارت بخانواده عصمت
و طهارت کشیدند و در ان قتل و غارت چشم از حقوق انذار و بشارت
پوشیده یکی از هزار ندیدند و بالجمله نتایج غباوت و شقاوت اذناب
خلیفه کفر نژاد و اصحاب سقیفه ذات العناد بیش از حیاطت تعدادات
و زیاد از حیازت ایراد لعنت فراوان و نقمت بی پایان از خدا و ملائکه
و جمیع عباد بر ایشان باد و بر هر یک که بهره تیره نهاد که دل بدوستداری این
بدبختان کفر کیش بست یا زبان بلعن و بیزاری ازین دل سختان کفر اندیش
نگشاد **گفتار پنجم در معاد** مراد از معاد زنده شدن بندگان است بعد
از نزول موت و حلول فنا و باز گشتن همگان بسوی ایزد بیهمتا در عالم
خلود و نشاه بقا چون جمیع انبیا و اوصیا از حقیت اصول و فروع این
مدعی خبر داده اند و یکان یکان از پاسبانان مراسم هدایت و اهتداء

از

والاابراهيم

از چهره سطوع نور و وقوعش پرده اخفا گشاده اند حشر مجموع اولین و
آخرین از آیات کتاب مبین و روایات ائمه دین معلوم و مستبین گردیده
و قبل ازین وجوب تمسک بعروه وثقای این دو گوهر ثمین و التزام
اعتصام باین دو حبل متین بدلالت دلایل و براهین بدرجه یقین رسیده
بنا برین باید که جمیع مکلفین که عموم قدرت جهان آفرین را بیقین دانسته اند
بحیات ارواح و حشر اجساد بعد از تطرق بطلان و فساد بر وجهی که از بیان
شارع مستفادست اعتقاد کنند و ایمان آرند و در تسویه بنان و جمع عظام
انسان بعد از تفرق تمام اجزای آن و در تحقق سایر خصوصیات ماثوره
از راه نمایان مشهد آگاهی و عرفان در خلق جدید بدان جازم باشند و شک
ندارند تسجیر بحار و تسییر جبال و تکویر شمس و انکدار نجوم و نفخ صور
و ضغطه قبور و سؤال منکر و نکیر و حساب نقیر و قطمیر و نزول قارعه
و وقوع واقعه و وضع موازین قسط و بسط دواوین عدل و گواهی دادن
یک یک اندست و پا و زبان بر جمیع آنچه از ان صادر شده در نافرمانی و عصیان
و نشر صحایف اعمال و تطایر کتب از یمین و شمال و سایر اهوال و احوال که
مخبران صادق الاقوال از ان خبر داده اند همه را دون قدرت ایزد بیهمتا
شمارند بلکه میتواند بود که طائفه از دیده وران فرخنده گهر ازین مقام مجسمه
اثر گامی فراتر گذارند تا متعلقات لذات و آلام دار مقام را که برای طوائف

انام سرانجام یافته از نعیم مقیم ابرار و مقربین و عذاب الیم فجار و جاحدین
یکبیک را بیرون خطور تزلزل و شک بنیروی فرط تیقظ و استغوار و فور
نور تفکر و استبصار دیده انکار رند **فصل** قطع نظر از وجوب تصدیق
انبیا و ائمه هدی در تحقق معاد و احیای موتی و اثبات نشاه عقبی همانا
بنوی نظر خرده بینان خرد پرور بدین منظر خجسته اثر رسیده که آفریننده
اشکار و پوشیده آدمی را از خاکی مرده و آبی کنده آفریده نطفه را علقه
و علقه را مضغه کردانیده و مضغه را صورت لحم و لحم را کسوت عظم
پوشانیده پس روح حیات که پیرایه تکمیل جوارح و ادوات و سرمایه
تحصیل مدایح و سعادات تواند بود دران دمیده و بعد از تعدیل ارکان
و تقویم بنیان باحسن وجوه امکان از سمع و بصر و فواد آلت شنوائی و
بینایی و دانایی فراخور حوصله قابلیت و استعداد بخشیده حسن صورت
و استوای قامت و طبع موزون و فهم روز افزون و قابلیت تدبیر معاش
و قوت تحصیل ریاش و تسلط بر انتفاع از انواع حیوان و اصناف معدن
و اقسام نبات و تمکن از حیازت فوائد جبال و عوائد بحار و منافع
فلوات کرامت فرموده و بخش او را از خزائن احسان شایستگی استنباط
لطائف معارف و استدراک دقایق حقایق و قبول منتجاودان
عقل و ایمان و حصول نعمت الوان علم و عرفان بر سایر اصناف آفریدگان

افزوده و بعد از طی مراتب بتمتع کفتار و ترعرع رفتار وضیع و شریف را
بحمل اعبای تکالیف انموده و در تضاعیف اوامر و نواهی طریق قویم احکام
را از طرق مستقیم کمراهی از روی تکریم و تشریف بهره ور نموده پرده
بصیرت پاک طینتان فرخنده سریرت را بمقتضای شمول رحمت و
قبول سعادت بپاداش طی مراحل عبادت بید یافت مبادی اسرار
معرفت کشوده و بر کاسه آمال تضرع و ابتهال ارباب ابتهال از نوال
افضال چندان پیموده که خرد و کلان اکوان را از جا بنا روبیجان مسخر
ایشان نموده حاصل که خداوند بیچون مانند هر فردی از افراد انسان را در
ایراد سرای ایجاد بکمال لایق بحوصله شایستگی و استعداد رسانیده و می‌رساند
و بعد از ایصال کمال و استکمال آجال شربت مرک و ارتحال بعبوت احتمال
اهمال و بجال امهال چشانیده و میچشاند پس اکر دیکربار زنده نکرداند و
حیات پایدار نبخشاید لازم آید که سرانجام و پایان این همه احسان و
انعام افنا و اعدام بوده کار الهی بفساد و تباهی کراید چون تواند بود
که مرجع ایجاد و تکمیل و مال افضال و تفضیل ابطال محض باشد و الهلاک سبیل
و چون تواند بود که غایت تکلیف و تحصیل و عاقبت تشریف و تبدیل اختیار
اهمال باشد و ایثار تعطیل این کمان داشتن با فعال صانع حکیم و آثار قادر
علیم غایت سفاهت و کمال بیخردی است چه در کفتار عدل بظهور رسید

که کرواد پروردکار از لغو وعبث منزه ومتعالیست **فصل** دلیل دیکر بر اثبات
معاد جمیع افراد بشر وبازکشت همکان بجهانی از پی بود اینکه آفریننده
جهان وجهانیان فرمان برداران نیکوکار را بثواب فراوان وراحت بی
پایان امیدوار کردانیده وکردنکشان زشت کردار را بثواب فراوان
از عذاب جاودان وعقاب بیکران ترسانیده پیغمبران جمیع ملل وادیان
بفرمان او از حقیقت وعد ووعید خبر داده اند وزبان ببیان جزا یافتن
شقی وسعید کشاده اند بلکه بنای بشارت وانذار مطیع وعاصی را در ترغیب
بصنوف طاعات وترهیب از فنون معاصی بر تحقق وعد ووعید منزل کرفتاری
وخلاصی کذاشته اند ودر تفریق ابرار وفجار معیاری استوارتر از تصدیق
وانکار نزول سرای قرار وحصول جزای کفتار وکردار بکار نداشته اند
وقطع نظر از وجوب قبول نعیم وعذاب ولزوم حلول ثواب وعقاب
هر هوشمندی را که دیده تدبر کشاید باید در نظر تفکر بی پرده نماید
که درین جهان افراط وتفریط در میان مردمان بسیارست وستم اقویا
وزبردستان بر ضعفا وزیردستان زیاد از اندازه حساب وشمار
کروهی پسندیده وکروهی ناپسند کروهی دارنده وکروهی حاجتمند کروهی
افتاده وکروهی کرفتار کروهی آسوده وکروهی دشوار کروهی صحیح و
کروهی سقیم کروهی معوج وکروهی مستقیم کروهی نیکبخت ومسعود

وکروهی دل بخت ومردود با وجود اختلاف این اصناف اکر جای هستی
وحضور را بدین سرای پر فتنه وغرور مقصور انکاریم وبعد از ارتحال
ازین منزل ناپایدار انتقال بسرای آسایش ودار قرار نکنیم وناچار بشمار دکر
واقرار بقرارکاهی ننماییم که بوصول آن محنت کشیدکان نیکوکار دست امید
وادی باقی عرش کامکاری رسانند وستم دیدکان دل افکار داد خود از جور
اندیشان مردم آزار ستانند لازم آید اینکه هیچ یک از اوامر ونواهی الهی
اعتماد را نشاید وانزال کتب وارسال رسل بیهوده بر آید ولوای بیم وامید
درهم امیزد ووثوق از تکالیف ومواعید برخیزد واینکه خدای عز وجل
ظلم وجور بر کافه عباد روا دارد ومصادر اصلاح وافساد را در موارد داد و
بیداد بحال خود واکذارد واین معنی ظلمی است واضح وهویدا وجوری
فاضح ورسوا وپیش ازین دانسته شد که جناب مقدس کبریا عز وعلا از ظلم
وستم منزه است ومبرا چه بر قبح آن داناست واز فعل آن بی نیاز وبر ترک
آن توانا پس باید که همه بندکان را بعد از تباهی اجساد وفنای ابدان بار دیکر
زنده کرداند ونیکان را از طوایف مختلفه نیکان وبدان را بپاداش اقوال
واعمال برسانند فرمان بران انقیاد پیشه را از هر کونه آلایش پاک ساخته بنعیم
مقیم بی پایان نوازند وخیره سران تمرد اندیشه را بآتش جحیم وعذاب الیم
سوخته در بوته نقمت جاودان کدازند جیب ودامان پاکنهادان خجسته اعمال

را با الآمال الحسان وافضال بی‌زوال دارد و دست و گریبان که غرض ادای آن شایسته
افعال را خسته تراکم خبیث وبال و بسته تصادم حسرت نکال گذارد تا
خبیث از طیب ممتاز گشته کتاب ابرار بعلیین و کتاب فجار بسجین پیوندد
و هر کس را هر گونه حقی باشد بی شائبه تطفیف و تخفیف بآن رسد تشاکل و تماثل
حق و باطل را به تناقض و تقابل گیرد و آمیزش صلاح و فساد صورت تضاد و
تنک عناد پذیرد و یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون **فصل** در بعضی اخبار
که با کمال اشتهار در معیار اعتبار تمام عیار بنظر اخبار آمده وارد است
که دوستداران پیرو ائمه اطهار در حالت احتضار که زبان از گفتار و جوارح از
کردار باز مانند حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین سلام الله علیهما و علی عترتهما المعصومین
را بر بالای سر و پائین پا یا در یمین و یسار نشسته بینند و دست انتظار از
گلزار دیدار آن دو گوهر ابدار بشارت و انذار گلهای رنگارنگ حصول سعادت
پایدار چینند پس دنیا و لذات دنیا را نسبت بوصول مقام و حصول کرامتی
که با علام ایشان امیدوار در حقیر شمارد بلکه نادیده انگارد و از روی تمام
و ارتیاح بسیر وی اطمینان و سماح جان بقابض ارواح سپارد و بعد از ازال
قران و رخنه کهر را دو فرشته نیکو منظر که در حسن و زیبائی هیچ شخص از
اشخاص بشر را با ایشان برابر نتوان داشت بنظر آیند و از پروردگار و پیغمبر
و امام و عقاید دیگر پرسش نمایند و چون در هر باب جواب مطابق حق و صواب

شنوند

شنوند مقیل و مستقر او را از پیش نظر و از دو جانب دیگر بگشادگی منظر باندازه
مد بصر را یابند و در آن گفت و شنید نوید عیش رغید و سرافرازی جاوید
بر آسایش عتید و راحت بی ندید که باو رسیده افزایند و دری از فردوس
اعلی بر آن ماوای وسیع الفضا و شوای بدیع الرواء بر گشایند پس هنگام بعث و نشور
بنفخ صور محظوظ از نمایش تخت بهجت و سرور محفوظ از الایش محنت و کلفت
شود خوابد و در آن آرامگاه از نسیم حدائق و ریاض جنان و شمیم گل و
ریحان بهشت جاودان لذت فراوان یابد و دشمن خانواده بشارت و انذار
را که گرفتار عشوه جحود و انکار بوده و در نافرمانی و استکبار روزگار بسر بوده
از دیدار افتخار انبیا و سالار اولیا در آن حالت بی نهایت اضطرار اضطرار بر
افزاید و از گفتار آن دو خلیفه بر وی که از بحر هیبت عذاب شدید و وعید
عقاب جاوید بگوش هوش نیابد و در آن هنگام و اندکه تجرع حمیم و صدید
ناچار است و توقع از قریب و بعید دور از کار پس تلخی جان کندن بر وی چندان
دشوار آید که هیچ شکنجه و هیچ آزار با آن برابری نماید و بعد از سودن و کمان
جان بردن از خیره سر را نکیر و منکر با غایت کراهت محض و مهابت منظر
بنظر آمده از همان اعتقادات سؤال کنند و آن سر دو دستمان را چون
در هر باب از گفتن جواب عاجز یابند گرزی گران چنان بر سرش زنند
که جمیع جانوران که در حوالی آن مکان انتشار یافته اند از هیبت آواز آن بترسند

مکر جن و انس که این دو طایفه را کر کرده تا بجهان از شنیدن آوازها امان داده
و در نهاد ایشان بمقتضای بعضی از مصالح پنهان قوت استماع آن نهاده
پس فرشتگان بتخویف و تهدید آن نافرمان پرداخته زبان بتقریع و
توبیخ کشایند و دری از دوزخ بر آن مکان مفتوح ساخته زندان او را
اندرکات نیران سو نمایند و همواره از زفیر سعیر و لهیب شرار در شکنجه
باشد و آزار و پیوسته از لدغ عقرب و مار و از گزند حشرات زهردار بی
آرام و قرار تا هنگام احیای موتی بقیام قیامت کبری و میعاد تصلیه
جحیم بعد از وقوع واقعه عظمی فصل چون اسرافیل در صور دمد نفخه
آخرین خلایق سر از گورها بر دارند بفرمان خداوند جان آفرین و هول عظیم
بر ایشان مستولی آید که هیچ بلا با اهوال آن برابری ننماید پس بر روی
هم افتاده یکدیگر را افشارند و با وسعت فضا از تنگی جا آرام در یکدیگر
نگذارند و از شدت مرارت و سورت حرارت فرق فرق غرق عرق گردند و
جوقه تا بزانو در عرق مانند و طایفه تا بسینه و عنقی تا بگردن باندازه
آلایش معاصی و ارتکاب اعمال مستهجن و اقتراف اخلاق نامستحسن و هر یک
از ایشان که عرق بیشتر ریخته باشد تشنگان این جهان از روی امتثال
فرمان در راه طلب خشنودی داننده آشکار و نهان مانند راه حج و جهاد
کافران و قضای حوایج اهل ایمان آن روز عرق ریختن او کمتر باشد از دیگران

پس ندا آید که طلب مظالم از یکدیگر نمایند و جمعی را که در معاشرات و معامله
حقی بدنی یا عرضی یا مالی بر ذمت همگنان قرار یافته بمطالبه آن گرایند و
چنان در آن خصومت با یکدیگر ستیزند و در هم آویزند و چندان در تخلیص
و استیفای حقوق عرق شقت بر ناصیه شقاق و عقوق ریزند که آرزوی
ترک کنند تا از آن حالت خلاصی یابند و گریزند پس ندا رسد که یکدیگر را
بخشید و از حقوق هم درگذرید و آنچه بازای اسقاط و ابرای حقوق آماده
شده از اکرام و ثواب مقارن این خطاب از دور نمودار گردد و دیدن آن
سبب بخشیدن فریقی از ایشان شود و هر مظلومی که بطمع ثواب از سر حق و حساب
نگذرد و دست از مؤاخذه و مضایقه نکشد از حسنات ظالم بمقدار ظلمی
که از او بوی رسیده بوی رسد تا حساب برابر آید و اگر چنانچه آن ظالم را
هیچ حسنه در شمار نیاید یا حسناتش کمتر باشد از آنچه باید در آن صورت
از سیئات مظلوم بهمان اندازه بر سیئات ظالم افزایند تا از آن تدارک
دوش عدل مظلوم را سبک و خنک نمایند فصل چون نوبت تطایر
کتب در رسد و نامهای اعمال را هنگام پرواز شود هر کس از هر سو
چشم امید گشاید تا شاید نامه‌اش بدست راست آید پس هر کس را
نامه بدست راست دهند داند که بهشتی است و رستگار و هر کس را
بدست چپ حواله کنند داند که دوزخی است و زیانکار پس گروهی را

کوشش بهشت برند. وگروهی را بدون پرسش بدوزخ فرستند. وجماعت
دیگر را از خداوندان بضاعت الطاعت که در شمار اهل حساب اند محبوس دارند
تا انبیا وائمه هدی را برای ادای شهادت بحضور آرند. پس عرصهٔ محشر را
بنیاد وضع موازین قسط ونشر دواوین عدل در نظر بینندگان آرایند.
ودر سنجیدن اعمال بندگان ثقل وخفت هر عمل را اگرچه باندازهٔ دانهٔ باشد
از خردل به زیاده ونقصان نمایند. کردار نیکوکاران درست رفتار
که موافق گفتار پروردگار وانبیا واوصیای رسالت گذار پدیدار شود
در میزان استوار گران سنگ وتمام عیار آید. وکردار زشت کاران نا
پسندیده اطوار که مخالف فرمان آفریدگار. وآن صدر نشینان مسند ارتداد
واصدار نمودار گردد. دران معیار درست گفتار کم وزن وبی اعتبار نماید
آنانرا ملازمت وزمان که سبب گرانی میزان بوده بعرفات جنان رسانند.
واینانرا ملت عصیان که علت قلت اوزان نموده بدرکات نیران
کشانند. در اخبار ائمهٔ اطهار وارد است که بحساب خود وارسید پیش از آنکه
بحساب شما وارسند. وکردار خود را بسنجید پیش از آنکه کردار شما را بسنجند
پس بتحقیق که قیامت را پنجاه ایستادنگاه باشد. که هر یک از آنها موضع ایستادن
هزار سال بود. ودر روایتی دیگر چنین آمده که از ما نیست آنکس که هر روز
حساب خود نکند ویکبار خود نرسد. پس اگر کاری شایسته کرده از خدا

عز وجل توفیق زیاده طلبد. واگر کاری ناپسندیده از او سرزده بازگشت بسوی
خدا نموده بطلب آمرزش گراید. تا از عقوبت عاقبت آساید. فصل بعد از
طی شدایدی که آن ایام اهوال وتخلص از قلائد مصایب این انکال دوزخ را حاضر
وظاهر کنند بفرمان داور در نظر جمیع اهل محشر. بکشیدن هزار زمام که بر او
باشد وهر زمامی را صد هزار فرشته کشد. از غلاظ فرشتگان قوی منظر
ودر اثنای آن کشاکش آوازی از تغیظ وتلظی آتش چنان هولناک برآید
که اگر نه تأخیر وتقدیر الهی مانع باشد. همگان را صولت شهیق وزفیر
آن هلاک نماید. وپلی بر متن آن ممدود باشد از مو باریکتر واز شمشیر تیزتر
یک سرش ببهشت پیوسته ویک سر دیگر بمحشر. پس جمیع خلائق بعبور از آن پل مأمور
شوند. گروهی در عبور مانند برق خاطف بر آن گذرند تا ببهشت رسند
بی درنگ وقرار. وگروهی در مرور مانند تند باد خزان وبهار. وگروهی مانند
اسب تازی سبک سیر وخجسته رفتار. وگروهی مانند راکب بارهٔ رهوار
کثیر العثار. وگروهی قرین تخبط با افتادن وسنگین رفتار. وگروهی افتان وخیزان
وچنگ زنان در کمال کلفت وآزار. وگروهی ناچار دل بهبوط وسقوط داده
گرفتار دخول نار. ونگونسار صد هزار مذلت وصغار. وباید دانست که
سبب اختلاف رفتار مردمان بر صراط اختلاف کردار ایشان است در
اتباع سبیل استقامت واحتیاط. وانحراف اخلاق واوصاف از خواص لوسام

بجانب تفریط یا افراط • پس هر خردمندی که در دنیای پر ابتلا اولیا و اوصیا بوده
وهمواره صراط مستقیم ائمهٔ هدی پیموده • وچنان که بایستی با قتدا رایشان
منزل کرامت واهتدا نموده • از صراطی که در نشاهٔ عقبی هویدا کردد آسان کذرد
وهر که روشی که در راه اطاعت ولزوم جماعت خلفای رحمان موافق فرمان قدم
نفرسوده • وازروی متابعت هوا ونفسانی در چراکاه خودسری ونافرمانی
آسوده • یا باغوای وساوس شیطان طریق استکبار وطغیان پیموده • وپی
بدی پیدان واقتفای اکفا واقران خرسند نبوده • بلکه خود را بان بستوده
هر اینه قدمش ازان صراط لرزد • یا بدون کوشش ولغزش سرنکون بجهنم افتد

فصل بهشت سرای سرافرازی چینستی وسرود پایدارست • وجای خرمی ابدی
وآسودکی استوارست • منزل زندکانی جاوید • سند کامرانی بی پدید
حاوی فنون خجستکی وشادمانی • ماحی صنوف خستکی وناتوانی • استمراد
نضرت نعیم کوناکونش از آسیب زحمت محروس ومصون • استشاد
راحت عظیم غیر ممنونش ومدانافت ملالت ومخافت زالت بعد از وقون
توالی خیرات • وتتالی سعاداتش مبرا از تحمل اعیا ولغوب • تواتر کرامات
تکاثر انعاماتش معرا از تلبس نصب وتدنس عیوب • غموم وهموم را در آن
بارکاه راه نکاه نیست چه جای لحاظت عبود ومرود • دثور وثبود
را در آن دیار نه بار کذار ومحظورست ونه اختیار قرار وحضور • انده
والم

والولدان دافع بنیان کرم بپایان بیابان بسوی عدم کریخته • شادی وطرب
دران جامع الوان نعم مطلق العنان بسوی هم ریخته • آثار عزت وتشریف
بجای اصابت کلفت وتکلیف نشسته • از هار فرخندکی عکامرانی از اوراد سر افکندکی
ونکرانی کسسته • نه رنج بینی ونه تشتت بال • نه تعقل تعب کینی ونه تخیل ملال
هرچه در حوصلهٔ آرزو کنجد وتکاپوی خواهش بان کشد فی الفور بنظر رسد
وبا کمال جود وسرور ستوده نفوس از چهرهٔ حضور کشد • سرپرهو ببر عابر صحبت
هر کس که تا ربی • درهمان ساعت از روی اطاعت بسوی تو آید • وبدون کوشش
چهرهٔ امیزش کشاید در غایت مهربانی ویابانی • وتا تو انی از صحبت کلفتش
بهره یابی چنان که دانی • بدون انکه ملالت صحبتش از بهجت صحبت دوستان
دیکر بازمانی • درهیچ نعمتی از نعمتهای بیشماران دیار ناکواری سامعت اغبار
وسوکواری مزاحمت دل آزار نیست • وهمه کونه فراخور دست رس همت وهوس
انچه چشم هیچ بیننده ندیده • وکوش هیچ شنونده نشنیده وبدل هیچ خواهنده
نرسیده باشد ارزانی است فصل خرامندکان ان ما الاحداق قبه بی نژاد
همواره ساده رو باشند وکشاده خو • رشیق الخد وانیق القد بنای یی وسه
سال • زیبای اندام ودلربای خرام وصفای لون وبهای حسن وطراوت جمال
وسراوت کمالشان نیاد از کنجایش ظرف حروف وستایش وصف مقال • بلکه
از آلایش تعبیر خیال • ونمایش تصویر مثال وهمچنین انچه آماده شده برای ایشان

بعزیزان و دوستان از تضاعیف نعمتهای گوناگون و تصاریف لذتهای غیر ممنون
جمیع انهار از افزون شمار از تقدیر چند و چون مانند غرفهای خوش منظر که بنای
آن از یواقیت و درر باشد بعضی بربالای بعضی دیگر با سقوف سیم خالص و
زرابی و صنوف الحان طرب انگیز استخدام اصناف ملائک اتکای انواع
ارائک اشتیاق حور عین بملاعبه محرم و مداعبه همنشین سرور سریر اهتزاز
نشیمن با استقرار و آسایش باریافتگان انجمن فرشهای رنگارنگ دیباج و حریر
گسترده بر روی یکدیگر نمارق مصفوفه و وسائد مبثوثه و الاوان بی نظیر
آکنده بکافور و مسک و عنبر طوائف وصایف و ولدان مخلد با حلل مکلل
بیاقوت و مروارید و زبرجد اکواب و اباریق لبریز ناب شراب و مخمور رحیق
در دست انتظار هر یک نموداز و از مستی هر شاید از عقار نه عقل را دچار
خسار رسد و نه شعور را دثور صغار و نه سر را خمر و خمار و سرشت اهل بهشت
چنانست که با وجود خوردن فراوان و تناول الذ اطعمه نوازش نشان و
نفائس فواکه الوان دامان حاجت بتحمل کلفت دفع فضول آن نیالایند بلکه
ثقل هر نوع را از مسامات و عروق بمانند عرق و آروغ که فوایح روائحش
از بوی عنبر و مشک اذفر بمراتب برتر باشد دور ساخته از رنج مشقت و ثقل
آن نیاسایند فصل بهشت جای مؤمنانی است که گناه کبیره نکرده باشند
و اگر کرده باشند از آلایش اقتراف آن بکرامت و نعد جویبار ندامت و استغفار

پاک

پاک گردیده یا ایشان از شفاعتی از باریافتگان سراپرده بشارت و انذار
دریافته باشد یا رحمتی از رحمتهای بی نهایت پروردگار فرا رسیده و آن را
هشت در باشد برای دخول خردپژوهان آگاه پهنای هر یک از آن درها چهار
صد ساله راه در خبر است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که یکی از آن درها
راه در آمدن انبیا و صدیقان است و یکی راه داخل شدن شهدا و صالحان
و از پنج در دیگر پیروان و دوستداران ما داخل شوند و من همواره بر صراط
ایستاده باشم و از برای رستگاری و استواری ایشان دعا کنم و گویم پروردگارا
سلامت دار پیروان مرا و دوستان مرا و مددکاران مرا و کسانی را که در دنیا
بولایت من گرویده اند و دوستداری من گزیده پس ندا از عرش رسد که بتحقیق
که خواسته تو بجا آمده و دعوت تو قرین اجابت گردیده و شفاعت تو در باره
شیعیان بقبول رسیده و شفاعت کند هر یک از پیروان من و آنان که
با من دوست بوده اند و بگفتار و کردار مددکاری من نموده هفتاد هزار
نفر از همسایگان و نزدیکان خود را و از در دیگر راه دخول سایر مسلمانانست
از آنکسان که بیگانگی خدا گواهی داده اند گرویده و باندازه یک ذره دشمنی
خانواده ما بگرد دلشان نگردیده فصل دوزخ جای سوگواری و استوار
سرای بیقراری پایدار صغار شکنجه و آزار آن آنکسان بتحمل تخفیف و نقصان

بیشمار

برکرانست، و نصاب تعذیب و عقاب بحساب آن، از ثیاب تخیل تطفیف و تباب عریانست، افاعی و عقارب از جمیع نواحی و جوانب دهان عدوان کشاده بلسع نواصی و لدغ ترائب ادوات سطوات و کنندکی بکستریند، کژدم و مار و انواع حشار زهربار جمله بیکبار از هر کنار کردن طغیان کشیده نیش هر بی‌زنهار بکار برند چنانکه آثار آزار هر نیشی از آن نیشهای زهر دار تا چهل سال در عروق و اوصال ماند و هیچ گونه زوال نپذیرد، بلکه از شدت الام آن گزندهای ناهنجار هیچ یک از عظام و پیوندهای بی اصطبار در آن مدت انتظار بهیچ حیله آسایش نیابد و بهیچ وسیله قرار نگیرد، زبانهای آتش بی امان در آن مسکن مذلت و موطن هوان، از شش جهت علم سرکشی و طغیان افراشته و از هر طرف آن سرزمین، تا چشم بینندگان دوربین کار کند آتش برروی آتش انباشته، تبش و سوزش آن آتشها نه مانند تبش و سوزش دنیاست بلکه تفسندگی و سوزندگی آتش این سرا هفتاد یک تفسندگی و سوزندگی آتش آن سراست، در خبرست که این آتش را هفتاد نوبت بآب شسته اند و سورت حرارتش را بآن شستنها شکسته اند، اگر چنانچه چنین نبودی هیچ یک از آدمیان شعلهای سرکش آتش را خاموش نمودی، و در خبر دیگر وارد است که اگر یکحلقه از حلقهای زنجیر هفتاد گزی که در آن سرا از برای کشیدن بعضی

از

از سرکشان دغا ساخته و مهیاست بر روی دنیا گذارند سراسر دنیا و ما فیها از تفسندگی همان یک حلقه بسوزد، و اگر یک قطره از زقوم و ضریع بنجاد بشرب تشنگان دنیا فشارند، هیچ یک از ایشان توان آشامیدن آن نیارند بلکه آن چندان بدبو باشد که بر بوی آن اشاسد که آن آتش هلاک بی امان آورند **فصل**

دوزخ را هفت در مقرر نموده اند، و هر یک از آن درهای هفتگانه را از برای دخول گروهی از کفر نژادان خیره سرگشوده اند، بی پیران انکار و جحود در آن دار الهوان بر سبیل دوام و خلود خواهند بود، و از سرکشی شعله فروزان آتش تاب آن خسران هیچگونه نخواهند آسود، بمردها دادن را در آن بئس المهاد نه مردن مقتضی و مقدرست که میرند، و از گوناگون شکنجها راه رهائی پیش گیرند و نه از اشاعت سوط عذاب و بشاعت فرط عقاب قدری سر زدن مقدور و میسر که ساعتی از شناعت آن فظاعت آسایش پذیرند، نه خوابی که راحت رساند و نه آبی که تشنگی نشاند، هرگاه در تبش آن آتش از شدت جوع و حدت عطش بنها آیند، بشرب حمیم و اکل غسلین گرایند، حمیم آبی بود بسیار گرم که چون نزدیک لب آرند پوست و گوشت از سراسر چهره فرو دیزاند، و چون بیاشامند هر یک از امعا و احشا که از آن رسد همه را پاره پاره کرده اند، و غسلین صدیدیست که از قروح و جروح دوزخیان آید، یا سرشکیست که دیده خونبار کفار پالاید، و بعضی از مفسران گویند آبی است که دوزخیان خود را بآن شویند بعد از

از ابدان چندان جوشیده که غلیظ گشته و قوام یافته مانند دردی و ثفل مس گداخته
گاه بنیروی اغترار ناله بر آرند که ای پروردگار ما ما را ازینجا بیرون آر پس اگر بار دیگر سوی
گرائیم و بر سر کرده از زشت آییم هر اینه ستمکاریم و سزاوار بئس القرار بفریاد ایشان
کسی نرسد و جواب نگوید و بعد از مدتها که جواب گویند گویند سخن مگوئید و دم
درکشید و بیهوده چاره رهائی مجوئید که بودن این دار پایدار است و کشیدن
این آزار ناچار و گاه از روی انکسار و اضطرار بخواری و زاری درخواست کنند
که ای مالک کاش پروردگار ما را بمیراند و ازین حالت بی نهایت رستگاری دهد و رهاند
که بیش ازین درد آزاریم و دیگر طاقت اصطبار نداریم مالک گوید مدت درنگ
شما بسیارست و در روزگار توقف بیشمار و بیقراری بر قرار آرزوی مردن ناهنجار
و هوس فراید و دانگار فصل آنچه گفته شد حال طوایف مختلفه کفارست
که شرک ورزیده باشند یا بت پرستیده یا از اعتقاد وجوب ایتمام و ایتمار
خلفای کرده کار سر اطاعت پیچیده بحیثیتی که مستوجب تخلید نار و عقاب ابد آزار
گردیده اما حق شناسان که از روی نیروی اخلاص و ایقان باصول عقاید ایمان
چنان که باید گرویده اند لیکن بارتکاب بعضی از کبائر گناهان از استوار جاده
کبیده اند و بفریب شیطان گاه گاه از اطاعت فرمان ترسان دل زنگ
کشیده اگر در آن حالت اصرار بدون تحقق توبه مستجمع شرایط صحت باز
گشت و اعتذار مرده باشند و ناگهان اجل بدیشان رسیده و هنگام شمول

غفلت

غفلت اوراق ایام مهلتشان از هم پاشیده چندان عقوبت کشند که از الایش
وخامت عصیان و ندامت خسران پاک شوند مگر آنکه رحمت بخشاینده آمرزگار
بفریاد شان رسد یا شفاعت انبیای رسالت گذار و درخواست پاسداران
دار الخلافه بشارت و انذار دستشان گیرد و باید دانست که اکثر مؤمنان گناه
کار در امتحانات شدائد و نکار و تلخی جان کندن در حال انتقال ازین دنیا
و هول نزول مطلع و صول و صولت آن فزع و فشار قبر و شتات امن و ابتلا
بیم محاسبه نقیر و قطمیر و هراس تغیظ و زفیر و تاجج سعیر و غیر ذلک از نوع حالات
تغیر مذاهب و توعر مسالک و مثمرات تهجم نوائب و تقحم مهالک سبکبار
گردانند بلکه کسانی که مبتلا باستدراج احسان و استنزال امهال نباشند تطود
دنان اطوار ناگوار یکباره از دیدن جهنم و شنیدن حسیس آن بجرعه تضرع آسوده
شانند و رهانند و بهر تقدیر اصحاب ایمان بعضی از عذاب دوزخ در امانند
و بعضی در دوزخ جاودان نمانند بلکه بسیاری که تر از انچه مستحق آنند عقوبت
معصیت کشیده غبار صغار و گرد نکال در طی آن احوال از دامان ایمان افشانند
و در پایان کار بفضل خداوند جود و احسان خود را در غرفات جنان بپاداش
اطاعت فرمان رسانند فصل شفاعت کردن از برای گناه کاران مخصوص
پیغمبران و امامان نیست بلکه این منزلتی است که بسیاری از علما و پرهیزکاران

را برکت متابعت و شایعت ایشان چنانکه قبل ازین اشاره بآن شد اذنی آن
لهذا در خبر است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ما اتصلت عین نظر و اذن
بخبر که در امت من کسی باشد که بشفاعت او داخل بهشت شوند جماعتی که افزون تر
باشند از قبیلهٔ مضر و از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که مومنی که شفاعت او
کمتر باشد از مومنان دیگر شفاعت کند از برای سی نفر لیکن مقام محمود شفاعت
عظمی مخصوص خازن خزانهٔ ولسوف یعطیك ربك فترضی است اولین و آخرین را
از ان حیق اصفی بهرهٔ اوفی است و متقدمین و متاخرین را از ان کاس اوفی نصیب
اکفی است در اخبار ائمهٔ اطهار وارد است که روز قیامت هنگامی که مردمان
را عرق فرو گرفته باشد و خود را بغایت مکتد و اسیمه سر یابند بامید شفاعت
از هر گونه شفاعت بخدمت آدم صفی شتابند ابو البشر گوید که این کار عظیم الخطر
از من بر نیاید و ایشان را بخدمت حضرت نوح روان نماید و نوح علیه السلم
بپیغمبر دیگر حواله کند و آن دیگر دیگری را نشان دهد و همچنین تا نوبت بعیسی
رسد روح الله گوید بر شماست که بخدمت سرور انبیا شتابید که چارهٔ خلاص
خود جز درگاه حبیب الله نیابید پس انجماعت بادلهای پر حسرت بخدمت
انحضرت پویند و بکان یکان دردهای عصیان از ان طبیب مهربان
جویند پس انحضرت ایشان را بنوید مرحمت ایشان را در بهشت رسانند بعد از ان سجود

اننه

افتد و در آن سجود بسیار مانند و در آن اثنا خطاب رسد که ای ادام عیش دلهای پر درد
از سجده سر بردار و هر چه خواهی از برای این بیچارگان سوکوار در معرض طلب آر
که شفاعت تو در حق همگان بزیور قبول آراسته است و دعوت تو باجابت پیوسته
ان خواسته تو چیزی نخواسته است و بباید دانست که حبیب پروردگار شفاعت
کند گنهکاران در حق همه گناهکاران شرمسار اجابت نماید و غیر نبود قبول آراید مگر
در حق ناکسانی که بدشمنی خاندان عصمت و طهارت جسارت نموده باشند و دل
و زبان بعداوت این دودمان ولایت نشان آلوده که عقدهای ان خطاعت را
بضاعت درخواست و شفاعت نگشاید و دست مامول هیچ شفیع در ان اکتسابات
ان ضلالت شنیع بساق عرش قبول نساید در خبر است از سرور بنی آدم صلی الله
علیه و آله و سلم که هر گاه در مقام محمود شفاعت ایستم گروهی از امت من که گناه
کرده باشند بیکان بکان از شفاعت کنم و خدای تعالی شفاعت مرا در حق همگان قبول
کند و بخدا سوگند که شفاعت نکنم کسی را که فرزندان مرا آزرده باشد **فصل**
همچنانکه دشمنان خاندان سعادت بنیان از شفاعت آن مسند طراز اورنگ
کرامت و احسان یکباره بی نصیب و در آن بیمارستان بی تیمار اند از حوض
کوثر که آن نیز عطیه‌ایست مخصوص خیر البشر و از خزانهٔ رحمت بی پایان داور
دادگستر بانعام آن سرور مقرر یکقطره بهره ندارند بلکه از آن چشمهٔ سار سزاوار
صد هزار مذلت و صغار اند حوضی است و سعیشان از عدن تا عمان بلقا

اَبیَض از لبن سفیدتر و از برف سردتر و از عسل احلی هر معاد تمنّی که بکشد شربت
از آن چشد بعد از آن هرکز تشنکی نکشد زبرجد و یاقوت بجای سنکریزه در قعر
آن ریخته و مرجان و زعفران با نای سبزه بر حواشی آن درهم آمیخته بشمارهٔ
ستارکان آسمان جامی چند کرداکرد آن چیده که چشم هیچ یک از بینندکان مانند
آن ندیده و ولایت سقایتش بعنایت رعایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
مرجوع است و موکول چکونه چنین نباشد و حال آنکه او قسمت کنندهٔ بهشت
و دوزخ و تمیز دهندهٔ مردود از مقبول دوستداران حق شناس را باجازت
نزول منازل و مناهل آن نوازد و عداوت بادارن ناسپاس را از ساحت ورود
موارد و مراصد آن دور سازد فرخنده نهادان اصحاب را از آن آب کامیاب
و سیراب کرداند و آلوده نژادان مرتاب را بصولت مقامع ایاب راند چنانکه
هیچ یک از فریفتکان سراب ارتیاب از بیم توالی قوارع التهاب در حوالی مشارع
آن آب نمانند و هیچکدام از شیفتکان اسباب تباب در مقام پوزش و
اضطراب بآب صفکونه کوشش و اسباب جرات توقف والتباب نتوانند
بلکه با کمال سوکواری رخت امیدواری از منازل کامکاری بربندند و با نکال
و بیقراری و غداری بکلاه کل نکرانی و خوابی و سلاسل پشیمانی و شرمساری
بپیوندد حاصل که بضاعت انصراف و انقلاب از هیبت خیبت و بشاعت
لهاب بنصاب تباب رسد بخلاف پویندکان راه صواب که متاب و داد

لُهاب بضم لام افروختن آتش و حباب بکسر حا دوستی است

و مآب جنابشان نسبت بخانوادهٔ اصطفا و انتجاب بانصباب سحاب حسن ثواب
و انفتاح ابواب رحمت بیحساب کشد والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله **باب دویم در شمردن حسنات ابدان و سیئات
نمایان** آنچه تکلیف شارع تعلق کرفته بان از کردار جوارح و ارکان چون زیاده
بر آنست که این مختصر بکان نکار ابر لوح بیان نکارد مناسب چنانست که از آن
جمله متعلقات عقود و ایقاعات و سببی از حسنات و سیئات را که موضوع کتاب
از بیم اسهاب و اطناب در مخارج جمیع ابواب پرده نشین قباب احتجاب دارد
یکباره بکنار نکذارد و از متعلقات آرایش عبادات و پیرایش عادات ذوات
الأفنان بعضی از نکات لازم البیان را که هنکام ترقب مراصد اطاعت فرمان
و تنکب از موارد تباعت طغیان ناکزیر عامهٔ دیده وران شمارد بتقریب تناسب
سخنان در خلال تعداد اصول موجبات کرامت و امهات مورثات هوان در ضمن
سه کفتار بر وجه اختصار بمسامع خردپروران سپارد **کفتار اول در تفصیل
اعمال بر سبیل اجمال** هر کاری را که شارع ستوده و مکلفان را ترغیب بمواظبت
آن نموده هر اینه کنندهٔ آن مستحق اجر عظیم باشد و مستوجب ثواب فراوان
و بجا آرندهٔ آن سزاوار کرامت جاودان باشد و شایستهٔ احسان نمایان
پس اکر آن کار چنانست که ناکردن آن علت استحقاق عقوبت و هوانست آنرا
فریضه و واجب کویند و اکر چنان نیست بلکه تارکش از استحقاق عقوبت و ملامت

بری است آنرا مستحب و مندوب خوانند و همچنین کارهای ناپسندیده که نهی از
مقاربت آن وارد گردیده و هر خجسته روایی که از روی اطاعت فرمان دست از آن
کشد بثواب رسد بر دو گونه بود پس اگر فاعل آن مستوجب نکوهش و عقاب گردد
آنرا محظور و حرام نام کنند و اگر اتیان آن باستحقاق عقوبت نکشد آنرا مکروه
شمارند و جایی مباح آن باشد که فعل و ترکش یکسان باشد نه در کاربستش از اتیان
عقاب تواند بود و نه اجتنابش بر اجتلاب ثواب تواند افزود اینست قرارداد
اکثر دانشوران در تقسیم اعمال مکلفان نظر باستحقاق کرامت و هوان چه راسم
اعمال پسندیده و ناپسندیده کارکنان بر این پنج قسم مقصور است لیکن اطلاق
الفاظ مزبوره بر اقسام مذکوره مجرد اصطلاحی است که میان جمهور متاخران مشهور است
چه گاه باشد که بر بعضی از اقسام محظور لفظ مکروه اطلاق کنند و بعضی از افراد
سنت را واجب نام نهند و گاه باشد که واجبات را دو گونه شمارند پس بعضی
را فریضه و بعضی را سنت نام گذارند فریضه آنچه آیات باهرات قرآن بر وجه
صریح دلالت بر وجوب آن نموده و سنت آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله امر بگزاردن
آن فرموده و از تصنیف اعمال بدین منوال دانسته شد که ترک محظورات ملحق
میشود بواجبات و ترک واجبات ملحق میشود بمحظورات و همچنین ترک مکروهات
در شمار مندوبات خواهد بود و ترک مندوبات در عداد مکروهات معدود
اکنون باید دانست که بسیاری از مباحات را بنیت نیک یا نیت بد بطاعت یا

معصیت پیوندد مثلا اکل و شرب بنیت پایندگی قوت برای ادای عبادت از
جملهٔ حسنات و موجب ثواب و بنیت تحصیل قدرت بر ارتکاب معصیت از
جملهٔ سیئات و موجب عقاب و سایر لذات و مباحات را برین قیاس باید نمود
و بتصویب نیات در جمیع حرکات و سکنات بر نصیب کامل از روشنی دل باید
افزود **فصل** آنچه را از واجبات جمیع مکلفان بگزاردن آن مامورند واجب
عینی خوانند مانند نمازهای پنجگانه و روزهٔ ماه رمضان که با اجتماع شرایط
وجوب هیچ یک از ایشان در ترک آن معذور نیست و آنچه بحیثیتی است که
هرگاه بعضی کسان قیام بآن نمایند دیگران از کلفت وجوب آن آسایند
واجب کفایی است و واجب کفایی چنان باشد که اگر همگان بر ترک آن اتفاق
آرند یکسان مستوجب عقوبت وانارند مانند امر بمعروف و نهی از منکر
با تحقق شروط معتبره و مانند تجهیز اموات مسلمین و مسلمات بطریق مقرر و
همچنین مندوبات نیز بر دو گونه باشد نظر بهمین اعتبار لیکن با مقایسه واجبات
در عدم استیجاب ملامت و آزار مندوب عینی مانند گزاردن نوافل شبانروزی
و تلاوت قرآن و مواظبت بر سایر اوراد لیل و نهار و مندوب کفایی مانند تفریج
کربت ماتم زدگان و دل افکاران و سعی در نجاح درماندگان سوکوار و بعضی از قضای
واجبات اعیان را از جمله کبایر ارکان ایمان قرار داده اند و بنای صحت تقویت
واستواری ایمان را بر ملازمت آن نهاده اند مانند نماز و روزه و زکوة و حج

که اهمال در هر یک از اینها علامت نقصان ایمانست و بعضی دیگر کبیره نیست بلکه عقوبت
اهمال در آن کمتر از عقوبت اهمال در گزاردن ارکانست و همچنین بعضی از گناهان را
کبیره دانسته و ترک آن را از شرط صحت ایمان و ایشان بآن را موجب رسیدن بعقاب
نیران در نشاه جاودان مانند خون ناحق ریختن و از رحمت خدا ناامید گشتن
و مال دیگری بیدر از خود راندن و دانسته ربا یا مال یتیم خوردن و بعضی دیگر چنان
نیست که ترکش از شرایط صحت ایمان باشد بلکه ارتکاب آن موجب عقوبتی گردد
که کمتر از عقوبت کبایر گناهان باشد مانند صورت حیوان ساختن و گوش بر
آواز ساز انداختن و حریر پوشیدن مردان و گردنکشی نمودن از اطاعت فرمان
شوهران و ابرای مندوبات و مکروهات نیز مراتب و درجات مقرر نموده اند
و تاکید در اتیان و عدم اتیان بعضی از افراد این و آن نسبت ببعضی دیگر
بیشتر فرموده اند و از آنچه گفته شد نمایان گردید که رعایت کبایر فرایض
مقدم است بر رعایت صغایر واجبات و اندیشه از کبایر محظورات اوجب
و اهم است نسبت باندیشه از صغایر محرمات و بعد از آرایش جوارح و ادوات
بمقارفت انواع واجبات و مفارقت از اصناف محظورات آنچه از نوافل و مندوبات
تاکید در اتیان آن بیشتر باشد بر آنچه تاکید در شان آن وارد نشده پیش
باید داشت و همت بر اجتناب آن از مکروهاتی که کراهت آن افزونتر باشد
بیش از اجتناب مکروهات دیگر باید گماشت لیکن پوینده طریق اطاعت باید

ک

که باندازه قبول استطاعت و فراخور شمول بضاعت جمیع آنچه را امر باتیان
آن فرموده اند بجا آورد و سراسر آنچه را نهی از مقاربت آن نموده اند از خود دور
دارد بلکه بنیروی اهتمام ازین مقام یک گام آن سوتر گذارد و در تمامی اوامر
و نواهی صغایر را کبایر انگارد و هیچ فنی از فنون عبادت و معصیت را حقیر
و صغیر نداند تا بوسیله اطاعت فرمان الهی خود را بسر منزل سعادت
ابدی آگاهی رساند **فصل** چون دانسته شد که هر یک از واجبات و مندوبات
را منازل و درجاتست و همچنین هر یک از واجبات و مندوبات را منازل و
طبقاتست اکنون باید دانست که هر یک از اعمال پسندیده و ناپسندیده
را بر سه گونه قرار داده اند و واسطه ما بین واجب و مندوب را از حسنات
و واسطه میان محظور و مکروه را از سیئات گردانیده و روای پرده ابهام
و اخفا گذاشته شبهات نام نهاده اند و پوشیده نیست که مراتب و درجات
بندگان در اطاعت فرمان و سرکشی از آن بتوسط شبهات در میان هویدا و نمایان
تواند گردید چه تارک شبهات را در اعمال مستحسنه با فاعل آن از روی حسنات
تدین و رعایت احتیاط برابر نتوان دید و همچنین فاعل شبهات را در اعمال مستهجنه
با تارک آن بنیروی تورع از اقتحام اودیه تفریط و افراط نتوان سنجید و در روایت
وافی هدایت عمر بن حنظله که علمای امامیه در جمیع اعصار لزوم قبول آن را معیار
اعتبار سنجیده اند مضمون روایت مشهور هیچ یک از قواعد و اصول آن تخلف

نموده‌ایم آنچه مذکور گشت که شارع حقایق و منبع دقایق امام جعفر صادق علیه السلم
امور شرعیه را بر سه بخش تقسیم کرده و گفته انما الامور ثلثة امر بین رشده
فیتبع وامر بین غیه فیجتنب وامر مشکل یرد حکمه الی الله والی رسوله صلی الله
علیه واله و آنحضرت بعد ازین قسمت استشهاد بروایت نبوی کرده و گفته قال
رسول الله صلی الله علیه واله حلال بین وحرام بین وشبهات بین ذلک فمن
ترک الشبهات نجا من المحرمات ومن اخذ بالشبهات ارتکب المحرمات وهلک من
حیث لا یعلم وهمین مضمون بعینه اثر در روایتی دیگر از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه واله در بعضی از کتب معتبره بدین عبارت ایراد یافته انما الامور ثلثة امر
بین رشده فیتبع وامر بین غیه فیجتنب وشبهات بین ذلک والوقوف عند
الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات ومن ترک الشبهات نجا من المحرمات ومن
اخذ بالشبهات ارتکب المحرمات وهلک من حیث لا یعلم وبالجمله اخبار تثلیث
احکام واثبات متشابهات دائر الابهام ما بین حلال وحرام از حیز احاد بر حد استفاضه
واشتهار شتافته بحیثیتی که در ضمائر بصائر متتبعان ذروه استبصار چنان
استقرار یافته که هیچ یک از متحفظان شوارع حسن ایمان روی اهتدا از
اقتفای آن نتافته **فصل** از جمله اخباری که قدم فرسودگان مسالک تحیر را
در تکاپوی نشیب و فراز بوادی تفکر راهنمای کعبه بصیرت و اهتدا است این
فقرات باهرات از خطبه حضرت امیر المؤمنین علیه افضل التحیة واکمل الثنا است

که

که در مقام تثلیث احکام پرده‌گشای چهره اختفا است ان الله تعالی حد حدودا
فلا تعتدوها و بدرستی که خدای عز وجل حدی چند مقرر فرموده پس از آن در مگذرید
وفرض فرایض فلا تنقصوها و فریضه چند واجب و لازم گردانیده پس از آن کم مکنید
وسکت عن اشیاء لم یسکت عنها نسیانا لها و از چیزی چند ساکت شده نه از
روی فراموشی و نسیان یعنی از برای آزمایش و امتحان فلا تکلفوها رحمة من الله
لکم فاقبلوها پس تکلف در آن مکنید و مراد از نهی تکلف آنست که آنچه را از آن ساکت
شده و مبهم گذاشته بر ابهامی که دارد وا گذارید که این ابهام رحمتی است از جانب
خدای من شما را پس این رحمت را قبول کنید و بپذیرید آورده‌اند که آنحضرت
بعد ازین فقرات چنین گفته حلال بین وحرام بین وشبهات بین ذلک حلالی
است نمایان و حرامی است نمایان و شبهاتی است میان این و آن فمن ترک
ما اشتبه علیه من الاثم فهو لما استبان له اترک پس هر کس وا گذارد آنچه را بر او
مشتبه مانده از گناه هر آینه وا گذارنده‌تر خواهد بود آنچه را نمایان باشد خالی
از اشتباه والمعاصی حمی الله و معصیتها قرق و گاه خداست عز وعلا فمن یرتع
حولها یوشک ان یدخلها پس آنکس که نزدیک موضع قرق گردد دور نباشد که
داخل آن شود و ندانسته در آن افتد **فصل** بعضی از واجبات و مندوبات
عبادتی است جداگانه مانند نماز یومیه که از تعلق نیت بعملی از اعمال و بعضی
دیگر متعلق است ببعضی از افعال یا در استواری یا در افزایش کمال مانند اخلاص

نیت در عبادات که هم در فرایض و هم در مستحبات از شرائط صحت و استواری است
و بدون آن هیچ یک از عبادات گوناگون وسیلهٔ قربت و شایستهٔ صحت نتواند بود
و نیت و ازین قبیل است حضور جماعات و محافظت بر اوائل و فرایض اوقات
و با خود داشتن دل از روی خضوع و اخبات و دور جستن از وسوسهٔ شیطان
و از تطرق سائر آفات در اقامت صلوات و اجتناب از منت گذاشتن و زبر
گفتن و دیگر از مفسدات در دادن زکوات و صدقات و برین قیاس مکروهات
و محظورات چه هر یک از آنها گاه باشد که جداگانه مکروه باشد یا محظور مانند شعر
باطل بسیار خواندن از روی غفلت و غرور و مانند قول زور و اکل میته و شرب خمور
وگاه باشد که در کراهت و حرمت آن امری دیگر ملحوظ باشد و منظور مانند نماز
گزاردن نزدیک قبور و در خانهٔ مصور بصورت وحوش و طیور و مانند نماز در
جلد میته و پوست سمور و میتواند بود که بعضی از مندوبات و مکروهات تعلق داشته
باشد ببعضی از مباحات مانند نام خدای بردن در ابتدای اکل و شرب و سائر امور
و مانند بول کردن ایستاده یا در زمین صلب یا در سوراخ مار و مور گفتار دوم
در بیان اعمال پسندیده نماز عمدهٔ فرایض اعیان و زبدهٔ شرایط صحت ایمان است
و سائر فنون اطاعت فرمان بدون پاسداری آن از شایستگی قبول بر کران است
سرمایهٔ فوز و فلاح بندگان خجسته نهاد است بعد از تصحیح اصول اعتقاد و
پیرایهٔ سداد و صلاح روندگان فرخنده نژاد دست بسوی منزل مراد معیار

بگیرند

سجید طاعات خرمنشان بنیکی گزارد و بکمال و ارسیدن حسنات ذات روشان
زیبندگی تبارد مصلح اعمال عرق ریزان ناصیهٔ سعی مشکور و منجح آمال قدم فرسودگان
بادیهٔ جهد مبرور رکن دین و ستون پرستاری میزان شناختن ارجمندی
از نیفتادن کاری سرآمد وسائل سعادت پایدار پیش آهنگ قوافل عبادت
کردگار و پویندگان شوارع پرهیزکاری بدون هدایت رعایتش بدار القرار
تقرب و کامکاری نتوانند رسید و جویندگان شارع حق گزاری جز بعنایت
حمایتش از چشمه سار اسودگی و استواری نتوانند دید پس اگر چنان گزارده
شود که پرتو خورشید قبول بران تواند تافت سایر عبادات و قربات نیز
زیور حصول مامول توانند یافت و اگر چنان باشد که ازو قبول نکنند و نپذیرند
هیچ کرداری را بشمار نیارند و بچیزی نگیرند در خبر است از سرور انبیا
علیه افضل التحیة و اکمل الثنا که نماز ستون دین است و آن اول چیزی باشد
که از کردار فرزند آدم بنظر آرند پس اگر درست بوده نظر در سایر اعمال او کنند
و اگر درست نبوده هیچ کرداری را منظور ندارند و نیز از آنحضرت روایت است
که نماز در میان عبادات بمنزلهٔ ستون خیمه است نسبت بسائر اجزای ادوات
هرگاه ستون استوار ماند طناب و میخ و پرده فایده رساند و هرگاه ستون
از استواری افتد هیچ یک از آنها سود ندهد و بکار نیاید و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام پرسیدند که بهتر کرداری که بندگان بوسیلهٔ آن تقرب جویند

بپروردگار خود چیست گفت نمیدانم کاری را بعد از معرفت که نیکوتر از نماز باشد
و همانا مراد آنحضرت از معرفت درین مقام معرفت امام است و وجوب اطاعت
و لزوم انتمام او بر جمیع طوایف انام و میتواند بود که معارف دیگر را نیز شامل
باشد از سایر عقاید متعلقه بشناخت آغاز و انجام و نیز از آنحضرت منقولست
که هر گاه نماز کننده بنماز ایستد رحمت خدای او را فرو گیرد از نواحی آسمان و
گرداگرد او فراهم آیند فرشتگان و یکی از ایشان فریاد کنان گوید اگر این نماز کننده داند
که پاداش این نماز چها از برای او مهیاست هرگز نماز را بانجام نرساند فصل
و از جمله فضایل نماز آنست که خاموش کننده آتش گناهانست و در خبرست که
هیچ نمازی هنگام گزاردن آن نشود مگر آنکه فرشته از فرشتگان پیش روی
مردمان آواز بردارد که ای مردمان برخیزید بسوی این آتشها که بر خود افروخته اید
پس اینها را بگزاردن نماز خاموش کنید و در روایتی دیگر وارد شده که هر
گاه نمازی گزاری که در گزاردن آن روی بخدا داری و رکوع و سجود و سایر
ارکانرا درست بجا آری آمرزیده شود از برای تو هر گناهی که از نماز پیش
ازین تا این نماز داشتی و از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که رسول خدا
خطاب باصحاب کرده گفت اگر بر در خانه شما نهری باشد که هر روز از آن نهر
پنج نوبت غسل کنید آیا بر بدن او چیزی از درن باقی میماند گفتند نه پس گفت
نماز مانند آن نهر جاریست که هر گاه یکی از نمازهای پنجگانه گزارده شود گناهان

یکی ازهم

چند

چند که تا بین هر دو نماز اتفاق افتاده آمرزیده گردد و از امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که هر کس دو رکعت نماز گزارد بحیثیتی که داند که در اثنای
آن چه میگوید یعنی در سراسر نماز دل با او حاضر دارد هر آینه آن نماز را بانجام
رساند و هیچ گناهی میان او و خدای عز و جل باقی نماند و بالجمله فضیلت آن
نماز بیش از فضیلت هر کردارست و عقوبت اضاعت و استخفاف آن افزون
از گنجایش حوصله اذاعت و اشاعت گفتارست و ازین جهت در تضاعیف
اخبار تارک نماز را از ملت اسلام برکنار داشته اند و در شمار سایر کفار از
شفاعت خاندان بشارت و انذار بی نصیب گذاشته اند تا فرمانی چند که نماز
را سبک شمارند و دست از محافظت و مواظبت آن داشته گاه گزارند و گاه
واگذارند یا درستی و نادرستی آنرا یکسان انگاشته ارکان آنرا چنان که باید بجا
نیاورند مانند آنان باشند که از دین اسلام و آیین پیغمبر و امام بهره ندارند
و در خبرست که نیست میان بنده و کافر شدن مگر واگذاشتن نماز فریضه را یا ترک کردن
و در خبر دیگر وارد است که روزی حضرت پیغمبر در مسجد نشسته بود که
مردی بنماز ایستاده ارکان آنرا چنانکه باید تعدیل ننمود بلکه در قیام و قعود
بتعجیل می نمود بحیثیتی که نه در رکوع آرام میداشت و نه در سجود
پس آنحضرت چون شتاب و اضطراب او در هر باب آزمود سرعت آن حرکات
را در آن ذهاب و ایاب بدانگونه دید غراب تشبیه نمود و گفت اگر این مرد

میرد و نمازش چنین باشد هر اینه بر غیر دین و آیین من مرده خواهد بود
فصل همچنانکه نماز یومیه بهترین عبادات است نماز جمعه بعد از تحقق شرایط
وجوب بهترین صلوات است لهذا والیان کشورهای ایمان گزارنده آن را زیاده
از گنجایش حوصله بیان ستوده اند و سر آمد طاعات و حسنات اهمال کنندگان
را بدون اقامت آن نابود و معدوم باز نموده اند از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم روایت شده که ان الله فرض علیکم الجمعة بدرستی که خدای
تعالی فرض کرده است بر شما گزاردن نماز جمعه را فمن ترکها فی حیوتی او بعد
موتی و له امام عادل پس هر کس واگذارد آن را و بجا نیارد در ایام حیوة من یا
بعد از ممات من و او را پیشنمازی باشد که عادل باشد و این نماز را گذارد استخفافا بها
او جحودا لها از روی استخفاف و سبک انگاشتن یا از روی جحود و باور
نداشتن فلا جمع الله شمله و لا بارک الله له فی امره پس جمع نکرداناد خدا
پراکندگی او را در تقلب روزگار و برکت ندهاد خدای او را در هیچ کار
الا و لا صلوة له آگاه باشید که هیچ نمازی نیست مر او را الا و لا زکوة له
آگاه باشید که هیچ زکوتی نیست او را الا و لا حج له آگاه باشید که هیچ حجی
نیست مر او را الا و لا صوم له آگاه باشید که هیچ روزه نیست مر او را الا
و لا بر له آگاه باشید که هیچ نکویی و طاعتی نیست مر او را حتی یتوب تا اینکه
از استخفاف یا جحودی که داشته توبه نماید و باقامت این نماز خود را بنمود

کرامت

کرامت فرمان برداری ابا نمایند یعنی هیچ یک از طاعات و عبادات او شایستگی
قبول ندارد تا وقتی که از گناه ترک این فریضه توبه نکند و در و باز گشت نیارد
و نیز از آنحضرت روایتست لینتهین اقوام عن ودعهم الجماعات او لیختمن الله
علی قلوبهم ثم لیکونن من الغافلین و محمد بن مسلم که از جمله ثقات رواة بوده
از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت نموده من ترک الجمعة ثلث جمع متوالیة
طبع الله علی قلبه کسی که سه جمعه پیاپی نماز جمعه را واگذارد و بجا نیارد
خدای تعالی بر دل او مهر کناند یعنی فهمیدن و دریافتن آنچه را بکار آید از او
پوشیده دارد و در روایت دیگر چنین است که هر کس بی عذری سه جمعه پیاپی
آن را ترک کند پس بتحقیق که سه فریضه را ترک کرده باشد و [illegible] سه فریضه
را و انکار نکرد مگر آن کس که بزبان ایمان آورده و بدل اعتقاد ندارد فصل
و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هیچ قدمی بسوی نماز جمعه نشتافته
و ساعی نبوده مگر آنکه خدای عز و جل بدن او را بر آتش حرام نموده و هم از آن
حضرت روایتی بنظر رسیده که خدای عز و جل روز آدینه را از روزهای دیگر
ممتاز کرده است و بهشت آرایش یابد برای آن کس که بنماز جمعه شتابد و شما
پیشی بجویید بسوی بهشت و سابقت نمایید بعبادتی که برای ادای نماز جمعه
پیشی جویید و نعمت برآید و در این روز گشایش یابد درهای آسمان از برای
بالا رفتن اعمال بندگان و از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که هر روز

ملائکه مقربین با کاغذهای سیمین و قلمهای زرین نزول مینمایند و در ابواب مساجد
بر کرسیهای نور نشسته کسانی را که بنماز جمعه حاضر شوند مینویسند بهمان
ترتیبی که می آیند اول و دویم و سیم و همچنین تا آنکه امام بمنبر بر آید و چون امام
بمنبر بر آید صحایف خود را در هم می پیچند یعنی نام کسانی را که بعد از آن آیند
ثبت نمی نمایند و در روایتی دیگر چنانست که این گروه از ملائکه مقربین در هیچ
روزی از روزها فرود نمی آیند مگر بروز آدینه و در حدیث نبوی وارد است که
هر کس بنماز جمعه آید از روی ایمان و توقع ثواب آن عمل خود را از سر گیرد یعنی
گناهی چند که پیش از آن کرده باشد بگزاردن آن آمرزیده شود و از جمله روایاتی
که در فضیلت این روز ورود یافته اینکه آدینه را حقی است لازم پس
بپرهیز از اینکه حق آن را ضایع کنی یا در بندگی خدای عز و جل تقصیر روا
داری یا کاری ناشایسته بجا آری بدرستی که ایزد تعالی در شب آدینه
و روز آدینه حسنات را می افزاید و سیئات را میزداید و درجات را بلند
مینماید و بسیاری از بندگان را از آتش دوزخ رهایی می بخشاید و هر یک
از مؤمنان که حق آدینه را رعایت کند و حرمت آن شناسد از آتش دوزخ
رهایی یابد و هر یک از ایشان که حرمت آن را سبک شمارد و حق آن را ضایع
گرداند ایزد تعالی آتش دوزخ باو رساند مگر آنکه توبه کند و از بعضی اخبار
چنان مستفاد است که چنانکه جزای نیکوکاری درین روز می افزاید سزای بد

کاری نیز زیاده میگردد **فصل** و از جمله فرایض اعیان که در شمار ارکان ایمان
معدود است دادن زکوة که با عدم مبالات باخراج فریضه آن از نقدین و مواشی
و غلات اقامت صلوة بی سود و نابود است بلکه سایر عبادات و قربات بی فایده
و بی سود است رعایت کیشان آیات کتاب مبین این دو گوهر ثمین را در پیوند
آیین دین قرین یکدیگر ساخته اند و درایت اندیشان روایات ائمه معصومین
هر یک را بدون آن دیگر بعد از تحقق شرایط مقرر خالی از اثر شناخته اند
تصانیف آیات صافی در آیات ادای صلوة بالا ایتای زکوة نام برده و
تضاعیف روایات وافی هدایات استواری از اساس را بی این سپرده و هم
دور از علامت صحت طاعت گزاری و استقامت فرمانبرداری شمرده در خبر است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کسانی را که زکوة نمیدادند از مسجد اخراج
فرمود و بعلت منع زکوة از نماز گزاردن در مسجد مسلمانان نهی نمود و گفت
شما که زکوة نمی دهید در مسجد ما نماز نکنید و در بسیاری از اخبار وارده
وارد است که هر کس قیراطی از زکوة را منع کند در دادن آن بخل ورزد در
شمار مؤمنان و مسلمانان نباشد پس در هنگام مردن آرزو کند که بار دیگر
بدنیا آید و بکارهای شایسته قیام نماید چنانکه باید و از جمله روایاتی
که در بیان عقوبت مانع زکوة وارد شده هیچ توانگری از خداوندان سیم و زر
دست از دادن زکوة نکشد مگر آنکه خدای عز و جل او را روز قیامت در چنگ

دشتی که از هیچ طرف گریزگاهی نداشته باشد محبوس داشته ماری همچنین را
که موی سرش از تندی زهر ریخته باشد بر او مسلط سازند پس آن مار چندین بار
قصد او کند و او می گریزد و بعد از آن داند که از کندن آن بهیچ گونه رهائی نتواند
ناچار دست خود را بدهان آن رساند پس مار نمایند نشتر بر دندان فرو برده
تا آنکه بمغز رسانند و زهر افشانند پس خود را طوق وار بر گردن او پیچانند
و با او مانند و هیچ توانگری از خداوندان انعام سرکه از منع زکوة نکند مگر
آنکه خدای تعالی او را در چنان پهن دشتی محبوس کرداند تا جمیع چهارپایانی
که مانند گاو و گوسفند سم داشته باشند پای بسر او زنند و جمیع وحوش و طیور
صاحب چنگال بچنگال خود او را کنند و هیچ توانگری از خداوندان غلات چهار
گونه بمنع زکوة نگراید مگر آنکه خدای عز وجل زمینی را که از آن ناستوده حاصل
از آن چیده یا درو ده بر گردن او طوق نماید از بلندترین موضعی از مواضع آن
زمین تا طبقه هفتمین و این طوق بر گردن او ماند تا روز بازپسین و باید
دانست که اخراج زکوة فطر نیز مانند زکوة مال است در وجوب امتثال و اهمال
در ادای آن با تحقق شرایط مقرره از موجبات عقوبت و نکال **فصل** و از
جمله فرایض اعیان که از ارکان ایمان است روزه ماه رمضان است هر کس دانسته یکروز
از روزهای آنرا بدون عذری افطار کند از ایمان بیرون رود و مستوجب عقوبت
و هوان گردد و از جمله فواید روزه داشتن آنست که باعث دعا کردن فرشتگان

و دور شدن و روسیاه گشتن شیطانست و نگاه دارنده از سوزش آتش بی
امان و سبب آمرزش داننده و بیننده آشکار و نهانست خواب روزه دار
بندگی پروردگارست و نفس برآوردنش تسبیح کردگار در خبرست که خدای
عز وجل چند نفر از فرشتگان را بر پاسداری جماعت روزه داران گماشته
که هر روز از روزهای ماه رمضان طلب آمرزش از برای ایشان کنند و هر شب
از شبهای آن ایشان را بشارت دهند و گویند مژده باد شما را که اندک زمانی
گرسنگی کشیدید و بپاداش آن سیری و بی پایانی خواهید رسید
پس در شب آخر این ماه روزه داران را ندا کنند و گویند بشارت باد شما را که
گناهان شما آمرزیده گردید و توبه شما بقبول رسید پس باید بعد از این بکردار
خود وارسید و نظر کنید که چگونه خواهید بود هنگامی که نوبت دیگر عمل از
سر گیرید و در خبر دیگر وارد است که هر کس یکروز از برای خشنودی خدای
عز وجل در شدت گرما روزه دارد و تشنگی او را دریابد خدای تعالی صد هزار
فرشته بر او گمارد که تا هنگام افطار دست مرحمت بر روی او کشند و او را
مژدگانی دهند و چون هنگام افطار آید روزه گشاید خدای عز وجل او را
بخطاب ما اطیب ریحک و روحک ستاید و بگواه گرفتن فرشتگان خود بر
آمرزش او و بر نوازش او افزاید **فصل** و از جمله فرایض اعیان و ارکان ایمان
حج بیت الله الحرام و عمرة الاسلام است که ترک آن با وجود استطاعت و توان

از علامات عدم مبالات بشریعت سید انام است، تارک حج و عمره بعلت قلت
مبالات و کثرت توانائی یا از راه آسایش گزینی و تن آسائی بانصاری و جهود محشور
خواهد بود که سرگشتگان بادیهٔ غوایتند، و فرورفتگان هاویهٔ نافرمانی و حیرت در
که هر کس حج ناکرده بمیرد بدون آنکه مانعی از گزاردن آن فرا گیرد از تنگدستی یا بیماری
که با وجود آن طاقت بجا آوردن حج نیارد، یا فرمان روائی که راه بر او ببندد
و نگذارد، پس باید که بمیرد در حالتی که یهودی یا نصرانی باشد یعنی آنچنان کس
از دین اسلام چندان نصیبی ندارد، و از جملهٔ فواید حج آنست که موجب آمرزش
انواع گناهان و ستر آسایش از تطرق امراض و علل مشاعر و ابدان است، روزی
فراوان گرداند، و از فشار و عذاب قبر رهاند، گزارندهٔ حج هرگاه بتجهیز و
کارسازی سفر گراید، از فرش و ظروف چیزی را از جائی برندارد و بجائی نگذارد
و از ملابس و اثاث هیچ متاعی را نبندد و نگشاید، مگر آنکه خدای تعالی ده حسنه
بر حسناتش افزاید و ده سیئه از سیئاتش بزداید، و ده مرتبه درجاتش را بلند
نماید و هرگاه بر راحله قرار گیرد و رو براه گذارد آن راحله هیچ گامی ننهد و
هیچ گامی برندارد، مگر آنکه خدای عز و جل همان مقدار که گفته شد از ثواب
بصاحبش بخشاید، و همچنین گام گام و مرحله مرحله که بپیماید بهمان طریق همواره
سیئاتش کاهد و حسناتش افزاید و درجاتش برتری گیرد تا بیابان بپایان رسد
و هنگام احرام آید، و از هنگامی که احرام بندد و زبان بگفتن تلبیه گشاید

تا وقتی که از گزاردن جمیع مناسک فارغ گردد و آساید، بیش از آن استحقاق کرامت
و احسان برای او ببرکت وقوف آن مواقف و شهود آن مشاعر فراهم آید، که تقریر
بیان و تحریک بنان در گزارش و نگارش آن از عهدهٔ تعریف و توصیف برآید،
و در امان خدای بودن اهل و مال و فرزندان و کفایت مؤنت عیال و وابستگان
و قضای سایر حوائج و مهمات آنکاروهان بر اجتماع مثوبات جاودان و استطاع
عقوبات بیکران بر آنچه گفته شد از فنون نوازش و احسان افزاید، اگر از دیگر
آنکه تا مدت چهار ماه تمام بعد از اتمام آن مناسک یا از دیدن هلال ذی حجة الحرام
حسناتش تمام نوشته شود و از صغایر سیئاتش هیچ کاری در صحیفهٔ کردار نماید
و با قلام نویسندگان گرام در نیاید، فصل از تضاعیف اخبار چنان آشکار
میشود که گزاردن حج ثوابش افزونتر است از آنکه هفتاد بنده را آزادی بخشایند
و فاضل تر از آنکه دست انفاق بخزاین مالامال زر گشایند، و همه را در راه خدای
تصدق نمایند، و یک درهم که در راه حج انفاق کنند بهتر باشد از دو هزار هزار درهم
که بارباب استحقاق دهند یا در مصرف دیگر از راههای خیر نهند، و بالجمله حاجی
بیت الحرام امر کاهی، و در موقف عرفات فضایل شماری چندان که گرد از کعبه
هوشیاری پای طواف گشاید، و ما بین صفا و مروه و پای آنکه و خبرداری سعی
نماید، درین مقام دلپذیر هیچ تدبیر از گرفتاری زنجیر تقصیر نیاساید بلکه
سر هستی غرور و شر سازی بر ناصیهٔ سر از یکی آلاید، بپای آن گرد بمحال خیال را دد

ریاض نمایش برکات حرکات و سکنات این امثال نهال اقبال قامت برومندی و
کامکاری بکشد، و صحرای بادیه بیابان خال را دانه امال بتربیه آب زمزم محض
گزاری، و تربیت حجر محترم پاس داری بلوغ درجه نخستین استکمال و استوای
نرسد، در خبرست که یکی از بادیه نشینان بعد از کوچ کردن مردمان از منی
در ابطح بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شتافته بعرض رسانید
که بقصد گزاردن حج از مکان خود بیرون آمده و بحج نرسیده و گفت من مال
فراوان دارم، اکنون که دریافتن این سعادت فوت شده میخواهم مرا راهنمائی
کنی بعملی از اعمال که بصرف کردن مال در آن نزدیکی امثال بثواب حاجیان رسم
آن حضرت نظر بجانب کوه ابو قبیس کرد پس گفت اگر همسنگ ابو قبیس
زر سرخ داشته باشی و همه را در راه خدای انفاق کنی بثوابی که حاجیان بآن
رسیده اند نتوانی رسید، جامع کافی در روایت این خبر از آن سرور بهمین مقدار
اقتصار نموده و در بعضی از اصول معتبر ذکر ثواب یک یک از طواف و سعی و وقوف
عرفات و مشعر و قضای مناسک دیگر از آغاز تجهیز سفر که این مختصر را گنجایش
نمایش تفصیل آنها نیست بر آنچه مذکور گردید افزوده، و هم در کتاب کافی
مسطورست که در مسجد الحرام مردی از امام جعفر صادق علیه السلم پرسید که
کیست که گناهش عظیم تر باشد، آنحضرت در جواب گفت آنکس که وقوف عرفه
و مشعر بجا آرد و ما بین صفا و مروه سعی کند پس گرداگرد خانه کعبه طواف

نماید

نماید و در پشت مقام ابرهیم نماز گزارد پس در دل خود گوید یا پندارد که خدای
عز و جل او را نیامرزیده اوست که گناهش عظیم ترست **فصل** و از جمله فرایض
اعیان تحصیل وجه معیشتست از ممر حلال، از برای انفاق بر نفس و عیال
با وجود توانائی و عدم مال، یا بمزاولت تجارت یا بمباشرت حرف و اعمال،
در خبرست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که ملعون من القی کله علی الناس
یعنی ملعون باشد آنکس که بار خود را بر دوش مردمان اندازد، و مؤنت خود را
علاوه مؤنت دیگران سازد، و بطلب آنچه او را درکار باشد نپردازد، و نیز آنحضرت
بندگی خدا را هفتاد جزو بخش کرده، و طلب حلال را افضل از سایر اجزا شمرده، و
از این معنی هفتاد باین عبارت تعبیر کرده و گفته العبادة سبعون جزءا افضلها
طلب الحلال، و در بعضی اصول از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر کس طلب
روزی کند در دنیا که خود را از مردمان بی نیاز گرداند و بر وابستگان و همسایگان
آسایش رساند، درخشندگی روی او در روز قیامت بدرخشندگی بدر تابان ماند
و در خبر دیگر وارد است که آنحضرت خود را نسبت بتنگدستی که پای گلیم او
از جمع کشیده و بر پشت خوابیده، و بمجرد تحریک زبان با سکون دست و پا
و سایر ارکان از آفریننده جهان روزی طلبیده دشمن میداشته و بچشم کم می
دیده، چه صحرا بوده دانه شناختن بخشش از بهر بیرون آمدن مورچه خود را
از مسکن برای فراهم آوردن روزی و حصول فیروزی هموار آزموده اند

وبنظر اعتبار سنجیده و این معنی از آنحضرت باین عبارت در یکی از کتب معتبره

دانشوران خجسته فطرت بنظر رسیده انی اجد فی امتی الرجل یتخذ علیه

الکتاب فیستلقی علی قفاه و یقول اللهم ارزقنی ویدع ان ینتشر فی الارض

ویلتمس من فضل الله والذرة تخرج من جحرها تلتمس رزقها باآنکه مفاد بسیاری

از روایات معتبرة الاسناد چنانست که دعای چنین کس مردود درگاه یزدانست

از انجمله روایتی است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که آنحضرت دعای

سه نفر را نا محمود دیده و مردود شمرده پس آن سه نفر را باین تفصیل نام برده

رجل له مال کثیر یبلغ ثلثین الفا او اربعین الفا فانفقه فی وجوهه فیقول

اللهم ارزقنی فیقول الله تعالی الم ارزقك ویجلس عن الطلب فیقول

اللهم ارزقنی فیقول الله تعالی الم اجعل لك السبیل الی الطلب و رجل کانت عنده

امرأة فیقول اللهم فرق بینی وبینها فیقول الله تعالی الم اجعل ذلك الیك و

هانا بدین علت هنگامی که یکی از اصحاب آنحضرت استدعا نمود که از برای او دعا

کنند که خدای تعالی روزی او را باسانی دهد بدون آنکه دست بکاری زند

آنحضرت گفت از برای تو این دعا نکنم طلب کن چنان که خدای عز و جل ترا امر

فرموده و مراد این طلب تحصیل روزیست بیکی از اسبابی که روزی دهنده

بندگان آنرا وسیله حصول مامول نموده و خالد بن نجیح روایت نموده که آن

حضرت فرمود اقرؤا من لقیتم من اصحابکم السلام وقولوا لهم فلان بن فلان یقرئکم

السلم

السلام وقولوا لهم علیکم بتقوی الله عز و جل وما ینال به ما عند الله انی والله

ما امرکم به الا بما نامر به انفسنا فعلیکم بالجد والاجتهاد واذا صلیتم الصبح وانصرفتم

فبکروا فی طلب الرزق واطلبوا الحلال فان الله عز و جل سیرزقکم ویعینکم علیه

فصل معلی بن خنیس که از جمله وکلا و امنای حضرت امام جعفر صادق

علیه السلم روایت نموده که از حال کسی پرسید بعرض رسانیدند که چون پی چیز آنحضرت ص

شده دست از کار کشیده و در خانه نشسته بعبادت پروردگار اشتغال

مینماید پرسید که روزی او از کجاست و آنچه مر او را می آید گفتند از جانب بعضی از

برادران پس آنحضرت گفت بخدا سوگند که عبادت آن کس که متکفل موونت

اوست از عبادت او سخت ترست یعنی بر آن می افزاید و هم از آنحضرت روایتست

که خیری نیست در آن کس که دوست ندارد فراهم آوردن مال از ممر حلال

برای پاس داری آبرو و از منت اقران و امثال و ادای دین طلبکاران و

نوازش خویشان و حق گذاری ایشان وهم از آنحضرت ان الله یحب الاغتراب

فی طلب الرزق و معنی یافته یعنی خدای عز و جل دوست میدارد آن کس را

که در طلب روزی از وطن دوری جسته و بغربت شتافته و در بعضی اخبار

زرارة بن اعین منقولست که مردی بخدمت آنحضرت آمده گفت عملی که

بدست خود کنم نمیدانم و تجارت نیز نمیتوانم و در عهد کاری که می آیدم بهره

از آن بر نمیدارم و از تنگدستی در آزارم از آنحضرت فرمود کار کن و بار بر

کیں وانس همان بی نیاز شو پس منت کس مپذیر بدرستی که رسول خدای صلی
الله علیه و آله سنگی گران بر دوش گرفته و در یکی از حیطان خود گذاشته و آن
سنگ تا امروز در آن مکان باقی است و کس نمیداند که قرآن تا کجاست و گرانی
آن چیست و ابو عمرو شیبانی خبر داده که حضرت صادق علیه السلام را دیدم که
جامهٔ درشت پوشیده بیلی در دست داشت و در زمینی که از آن او بود عمل
مینمود و عرق از او میریخت گفتم فدای تو گردم بیل را بمن ده تا این مشقت را
از تو کفایت کنم گفت بدرستی که دوست میدارم که در طلب معیشت از گرمی
آفتاب آزار کشم و از محمد بن عذافر مرویست که آن حضرت یکهزار و هفتصد
دینار بپدرم داد و امر بتجارت آن فرمود پس او را آگاه نمود که امر بتجارت
نه از روی رغبتی است مر لحصول سود اگرچه بسیار بودن سود امری است
مرغوب فیه که از آن متنفر نباید بود بلکه دوست میدارم که خدای عز و جل مرا
ببیند که متعرض دریافت عوائد احسانم و در طلب این تجارت تابع امتثال فرمان
خدا و گوید که سود تجارت آن مال یکصد دینار بود و هنگامی که عرض حال کردم
آن حضرت شادمان گشته اظهار سرور بسیار نمود پس مرا بافزودن سود بر
راس المال امر فرمود و در بعضی از اصول معتبره بنظر رسیده که محمد بن منکدر
حضرت امام محمد باقر را علیه السلام در ناحیهٔ از نواحی مدینه هنگام سورت
گرمی هوا دید که بر دو نفر از دوستان خود تکیه داده عرق از او میچکید

از

از غایت غوایت خواست که آنحضرت را پندی دهد که چرا در آن گرما متوجه
دنیا گردیده جوابی شنید که نگونسار گردیده در مذلت خجالت افکند پند
ناپسندان کدورت منشا این بود که اگر اجل تو در رسد در این حالت چه
خواهی کرد و خود را چگونه خواهی دید حضرت امام بعد از آنکه جواب سؤال
آن نافرجام از روی زبری و خشونت گفته بود چون این سخن مستهجن شنید
آن تباه کار ناهموار را از فساد آن گفتار بگفتن این کلمات درایت نثار
آگاه گردانید لو جاءنی الموت و انا علی هذه الحال جاءنی و انا فی طاعة من
طاعة الله عز و جل اکف بها نفسی و عیالی عنک و عن الناس و انما کنت
اخاف ان لو جاءنی الموت و انا علی معصیة من معاصی الله عز و جل پس آن
بدفرجام بغلط خود اقرار داد و از آن پند ناهنجار برگشته بحقیقت ماجری
رسید و علت قلت اکرام امام در رد سلام آن منکدر نافرجام از ضمائر
بصائر و خجسته نژادان مسعود پوشیده نخواهد بود که آن مدبر عنود روسیاهی
بود از قبول نور ولایت فتکی و شعور مستنکر و مستنفر و هم از برنشناختن کمال
هدایت و اکمال در مسند اضلال و در دبستان شارع کمال متمکن و مستقر
و بصرصر اعتدای غوایت فروشی بسی از فریفتگان عشوهٔ بیهوشی را از مقام
امین اقتفای ائمه دین در فیافی ضلال مبین منتشر ساخته کانهم اعجاز
نخل منقعر **فصل** از اسفار صباح این اخبار در انظار دیده وران مراصد

اعتبار بود ارشد که ائمه انام علیهم السلام کوشش کار کسب کنان را در سر انجام
قوام کالبد جسمانی و نظام لوازم زندگانی ستوده اند و توانی دوران را
بمقتضای اقتفای آمال و امانی از روی تن آسانی و عوانی چنانکه شیوهٔ
پیروان متصوفان و متقشفان مانند اصحاب محمد بن منکدر و اذناب
سفیان ثوری و سایر سرکشتگان بادیهٔ ضلالت و نادانی نکوهش فراوان
نموده اند و گفته که اگر کسی در خانه نشیند و در بر روی خود ببندد چیزی از آسمان
برای او فرود نیاید پس باید که هر یک از وضیع و شریف در امثال این تکلیف
بتحریک جوارح و شراسیف گراید و در تلاش تحصیل وجه معاش هر سو پای تکاپو
گشاید و دست اهتمام در کاری بندد که از امثال او آید بنابرین انبیای رسالت
گزار با آن جلالت مقدار از کار دنیای ناپایدار عار نداشته سبیل تحصیل
می پیموده اند و سایر خلفای کردکار با کثرت اعوان و انصار بدست خود
در ضیاع و عقار متصدی غرس اشجار و اصلاح جداول و انهار می بوده
از بار منت رجال می آسوده اند رغبت باتخاذ مزارع و ابتیاع ضیاع
و انواع دیگر از وسایل فراهم آمدن مال از ممر حلال بر سبیل اجمال میداشته اند
و همت بر صرف زیاده از محصولات آن از مؤنت عیال در اصناف وجوه بر
و افضال میگماشته اند آزاد کردن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هزار بنده
مملوک را از کسب دست و کد یمین امریست شایع الاشتهار و عرق ریختن ائمه

این

و بین از عترت سید المرسلین علیه و علیهم افضل صلوات المصلین در آن اراضی
و بساتین شنونده عبارا اغترار است از رخسار اعتبار مع هذا فریقی از خیره
سران نابکار روی تیره کهران بدا غاز که دوش اصطبار را از زیر بار سلامت گفتار
و استقامت کردار بکنار کشیده اند و اقتفای آثار خانوادهٔ بشارت و انذار
را که معیار شناختن نیک و بد هر کار جز آن نتوانند بود که عیار دیده آن مقدار
ندانسته و نفهمیده اند که تحمل مؤنت اکتساب را سبب تزلزل توکل بمسبب اسباب
در هر باب انگاشتن پنداریست فرسنگها از حظیرهٔ قبول عقول بر کنار
و توغل در دمده کاری همگنان را با وجود اضطرار بتمدن و اجتماع که نوع انسان
متفرد است بآن از سایر انواع در عقدهٔ اهمال و اغفال گذاشتن کاریست ناهنجار
و در رختی است فتنه بار ادوات جسمانی را با عقائد ایمانی چه نسبت و حرکات
ابدان را با خطرات قلوب چه کار و تخمی است از غوایت که در شوره زمین توکل
بامید اهتدا و هدایت کاشته اند و از این زراعت شنعاء و بضاعت نکراء
حاصلی که برداشته اند رایتی است از سرکشی و هوایی که بر بود غرور شکم خوارگی
و کامرانی در نظم مرتبان موائد جسمانی و مترصدان مراصد بی بابی افراشته اند
و بالجمله بنای گمان منافات میان اطمینان و اعتماد بر کفایت یزدان که حقیقت
توکل عبارت است با تحریک ادوات ابدان جز فوز غرور نیست و قصور شعور لا
من لم یجعل الله له نورا فما له من نور **فصل** و از جمله فرایض اعیان آ

انفاق بر زوجه و ممالیک ایمان، و قیام بسدّ خلّت همکنان و بر فقیر هر یک از عمودین
بشرط قدرت بر آن و الّا باندازهٔ مکنت و توان، در خبرست که هر کس از برای معاش
عیال خود رنج و تعب کشد، ثوابش باشد ثواب جهاد کننده در راه خدای عزّ و جلّ
بود و در روایت دیگر چنانست که ثواب آنکس بیش از ثواب مجاهدانست و
از آنجمله فرمان پدر و مادر بجا آوردن، و در خدمتگزاری ایشان طریق نیکوکاری
و احسان سپردن، و از آن جمله صلهٔ ارحام و با نزدیک نسبان سلوک سبیل
نوازش و اکرام، و از آنجمله پاسداری عیال و وابستگان و حق گزاری اهل ایمان
و سایر طوایف معاشران، و از آنجمله تقدیر معیشت بر وجهی معروف که بمقتضای
قانون شریعت غرّا باشد از برای هر صنفی از اصناف، بعد از التزام اقتصاد
دران باجتناب از رذیلهٔ تقتیر و امتناع از رذیلهٔ اسراف، در خبرست که هر کس
میانه روی گزیند، هرگز تنگدستی نکشد و درویشی نه بیند، و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت که اسراف مورث فقر و میانه روی مستوجب بی
نیازیست، و از آنجمله وفای مواثیق و عهود و پاسداری نذور و عهود و
از آن جمله دلیری جستن در موارد فتن و مصادر شرور و دفع ضرر کردن از
نفس و حریم و مال بقدر مقدور، و از آن جمله راستی گفتار و ادای امانت بسوی
جمیع مردمان از ابرار و فجّار، در خبرست که فریفتهٔ نماز و روزهٔ مردمان مشوید
بلکه ایشانرا براستی سخن و ادای امانت امتحان کنید، و در خبر دیگرست که ادای

الامانة

الامانة یجلب الرزق الی صاحبه و الخیانة تجلب الفقر **فصل** و از آنجمله
سجود کردن بهنگام تلاوت آیات سجده از سورهای عزائم قرآن، و بهنگام گوش
فرا داشتن بسوی خوانندهٔ آن، و باید که سجود را مقارن تلفظ بموجب آن دارند
و بتکرر سبب مکرر در روی سجود آرند، و از آن جمله رد کردن سلام یا بهمان عنوان
که سلام کننده گفته باشد یا بعنوانی بهتر و تمامتر از آن، و در حکم سلامست سایر
اقسام مهربانی و احسان، و واجب عینی بودن رد سلام در صورتی است که
مخاطب مخصوص باشد بتحیت و اکرام، پس اگر متعدد باشند عینی نخواهد بود
بلکه کفائی است، و هر یک از مخاطبان که بجواب اقدام نماید بر دیگران تکلیفی نیست
و مراد از بهتر بودن جواب آنست که تحیتی بر تحیت سلام کننده افزاید مثلا
اگر السلام علیکم گفته باشد در جواب علیکم السلام و رحمة الله گویند و اگر
السلام علیکم و رحمة الله گفته بگفتن علیکم السلام و رحمة الله و برکاته رد نمایند
اما اگر مجموع را گفته باشد رد بمثل کافی است، و چیزی بر آن افزودن لازم نیست
زیرا که آن تحیتی است که در میان اصناف تحیات تمام عیار و کامل است چه سلام
و رحمت و برکات خدای عزّ و جلّ سراسر خیرات را شامل است، سعادتی از سعادات
دو جهانی بیرون از آن نتواند بود، پس در مقام سلام و مهربانی زبان با کرامی
که افزون از آن تواند بود نتوان گشود، و آنچه گفته شد از برای مسلمانانست
نه از برای صاحبان سایر ملل و ادیان مانند نصرانی و جهود، که در جواب آنان بر

فصل كفتن عليك اقتصار بايد نمود و بر هر تقدير چيزى بران نشايد افزود

از جملهٔ واجبات كفايى است اقامت حجت بر اصول معارف دين، از براى دفع
شكوك و شبهات ملاحده و جاحدين، و ازالهٔ حيرت و تزلزل از قلوب عوام
و مستضعفين، و ازان جمله فتوى دادن در مسائل شرعيه و رفع خصومات
كردن بر وفق قوانين و قواعد شرعيه هنكام احتياج مردمان بفتوى و قضا
در حكمى از احكام، و اين هر دو مخصوص طائفه ايست از عدول علما كه جامع شرائط
فتوى باشند و عارف باحكام ائمهٔ انام عليهم السلام، و ازان جمله مسلمانى را
كه مشرف بر هلاك باشد بحسب المقدور ازان ورطه رهانيدن، و درماندهٔ
را كه طلب فرياد رس كند دستكارى دادن و بكام رسانيدن، و از انجمله اطعام
كرسنكان، و پوشانيدن برهنكان از اهل ايمان، با وفور مكنت و قصور
صدقات واجبه از كفايت ايشان، بعد از اداى حقوق نفقه و اقارب و مماليك
ايمان، و ازان جمله تحمل شهادت در عقود و ايقاعات صادره از مردمان
در صورتى كه تحمل آن متعين باشد بر يكى از كسان، و ازان جمله متعلقات
تجهيز اموات مسلمين و مسلمات مانند تغسيل و تكفين و ساير امور، از هنكام
احتضار تا فراغ از نماز و از انباشتن قبور، و ازان جمله امر بمعروف و نهى از منكر
در بعضى صور، بشرط تجويز تاثير و ايمن بودن از فتنه و ضرر، و ساير شرائط
مقرره، و ازان جمله جهاد با دشمنان دين، و مخاطرهٔ نفوس و اموال در قتال كفر

كيشان

كيشان تمرد آيين، و بايد دانست كه جهاد درى است از درهاى بهشت كه ايزد تعالى
بر روى اولياى خود كشوده، و كرامتى است كه از براى خواص بندكان ستوده خود
ذخيره نموده و ايشان را بان آزموده، كارزار كفار پيرايهٔ سلامت ابرار است
و نبرد كردنكشان دل آزار سرمايهٔ استقامت فجار، سيوف صفوف دلاوران
مفتاح كشايش جنت و نار است، و صفوف صنوف مبارزان مرآت نمايش
اخيار از اشرار، هر آغشته طينتى كه با تحقق شروط وجوب مجاهده رغبت
ازان نكرده اند، كرد كاربفان و آشكار جامهٔ مذلت و صغار و شملهٔ مسكنت و
افتقار در او پوشانده، و هر خجسته فطرتى كه رخش همت بسوى قتال مستوجبان
فواصف نكال و مستحقان عواصف استيصال تازد بخشايندهٔ بى منت نجال
آمال شريا با نجاز مواعيد وا يصال نويد عيش رغيد الامال الحسان و افضال
سازد

فصل از جملهٔ مندوبات موكده بانواع تاكيدات حضور جماعات
در كزاردن فرايض صلوات كه عدم اهتمام بمحافظت آن بدون علت نمايان
از آيات قلت مبالات است، و در شمار معاصى و سيئات بمقتضاى بسى از روايات
بلكه از تضاعيف اثار ائمهٔ اطهار چنان آشكار ميشود كه حضور جماعت مسلمين عمدهٔ
شعائر ايمان و زبدهٔ مراسم دين است، و ميزان در شناختن ابرار و فجار و معيار
جدا ساختن اخيار از اشرار همين است، غيبت تارك جماعت را بدون عذر و علت
جائز داشته بلكه ترغيب بان فرموده اند، با انكه عقوبت غيبت كنندكان را

عقوبت زناکاران سخت‌تر و با خوردن گوشت مردگان برابر نموده اند و در خبر
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله که غیبتی نیست مگر از برای آن کس که در خانهٔ
خود نماز کذارد و رغبت بحضور جماعت ما ندارد و هر کس رغبت از حضور جماعت
مسلمانان کردانند صفت عدالت از برای او نماند و واجبست بر مسلمانان که غیبت
او کنند و بد او کویند و واجبست که از او دوری جویند و هر کاه امام مسلمانان
از حال او آگاه شود باید که او را بیم کنند و بترسانند پس اگر از آن کردار باز ایستد
و بجماعت حاضر شود والا خانه را بر او بسوزانند و هر کس ملازم حضور جماعت مسلمین
باشد و مواظبت بر آن نماید بد کوئی او نشاید و حرام است بر مسلمانان که زبان
بغیبت او کشایند و باید که او را عادل دانند و بستایند و نیز از آنحضرت روایتست
که من صلی الصلوات الخمس فی جماعة فظنوا به خیرا و در بعضی از روایات بعد
از آنکه حفظ مواقیت صلوات و حضور جماعات از جملهٔ علامات عدالت مذکور
این عبارات بحسب اشارات بروایت ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلم
ماثور است و لیس یمکن الشهادة علی الرجل بانه یصلی اذا کان لا یحضر مصلاه و
یتعاهد جماعة المسلمین و انما جعل الجماعة و الاجتماع علی الصلوة لکی یعرف من
یصلی ممن لا یصلی و من یحفظ مواقیت الصلوة ممن یضیع و لولا ذلک لم یمکن احد
ان یشهد علی آخر بصلاح لان من لا یصلی لا صلاح له بین المسلمین فان رسول
الله صلی الله علیه و اله هم بان یحرق قوما فی منازلهم لترکهم الحضور لجماعة المسلمین

وقد

وقد کان فیهم من یصلی فی بیته فلم یقبل منه ذلک و کیف یقبل شهادة او عدالة له
بین المسلمین ممن جری الحکم من الله عز و جل و من رسوله صلی الله علیه و اله فیه
بالحرق فی جوف بیته بالنار و قد کان یقول صلی الله علیه و اله لا صلوة لمن لا
یصلی فی المسجد مع المسلمین الا من علة و هم از حضرت صادق علیه السلم
منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و اله خواست که بسوزاند کروهی را در
منازلی که در آن میبودند و نماز در خانهای خود بجا می آوردند و رغبت بحضور جماعت
نمی نمودند پس کوری آمد و کفت یا رسول الله از بینائی عاجزم و بسیارست که
آواز اذان می شنوم و کسی نمی یابم که مرا بمسجد کشاند و بحضور جماعت شما رساند
حضرت آن روشن دل مسئول او را ببستن ریسمانی از منزل تا مسجد امر فرمود
و بکفتن شد من منزلک الی المسجد حبلا و احضر الجماعة عقدهٔ اعتذار از دل
آن سوکوار کشود **فصل** و از انجمله ادامت رواتب شبانروزی است و اقامت
این پنجاه و یک رکعت که یک علامت از علامات مؤمن شمرده شده در روایات
و بجا آوردن سنن و آدابی که تعلق یافته بکزاردن هر نماز از مقدمات و مقارنات
و تعقیبات و محافظت اوقات فضیلت در ادای یکیک از صلوات چه مکتوبات
و چه مندوبات و از انجمله بجا آوردن وضو و غسل و تیمم در احوال و اوقاتی
که اختصاص داشته باشد بهر یک از این طهارات و از آن جمله کزاردن صلوات
که ترغیب باقامت آن وارد شده در روایات بعضی متعلق بکروز شهور و ایام

مخصوص به سنوات و بعضی غیر متعلق بوقتی از اوقات و از آن جمله تعلم و تعلیم
قرآن و مواظبت بر تلاوت آن و بجا آوردن سجود هنگام تلاوت و استماع
غیر عزائم از آیات و ملازم لوازم و مراسم قراءت بودن سیما حفظ وقوف و
بیان حروف و احضار دل و اکثار خشوع و اخبات در خبرست که هر کس ایستاده
در نماز زبان بتلاوت قرآن کشاید از برای او بازای هر حرفی از حروف که تلاوت
کند صد حسنه بقلم آید و هر کس نشسته در نماز زبان بتلاوت قرآن کشاید
از برای او بازای هر حرفی از حروف که قراءت کند صد حسنه بقلم آید و
هر کس نشسته در نماز قیام بتلاوت نماید از برای هر حرفی پنجاه حسنه بر
حسناتش افزاید و اگر که در غیر نماز بتلاوت گراید بافزایش ده حسنه بازای
هر حرفی نامهٔ اعمال خود را آراید و مراد از حرف درین مقام مانند الف و لام است
نه گفتن کلمه یا کلام تمام و هر کس گوش بشنیدن یا چشم بدیدن یک حرف از
حروف آن فرا دارد ایزد تعالی باثبات یک حسنه و محو یک سیئه و رفع یک درجه
او را بنوازد و از جملهٔ فواید تلاوت قرآنست اینکه باعث دوری شیاطین و
حضور فرشتگانست و از آن جمله اینکه دل را جلا دهد و روشنی بخشاید هر
گاه بسبب کثرت غفلت زنگ گیرد و تیرگی گراید در خبرست که دلها زنگ
میگیرد چنانکه آهن زنگ میگیرد پس بتلاوت قرآن و یاد مرگ جلا می یابد و
روشنی می پذیرد و در تلافی فوات ما فات و تدارک آلایش سیئات جهد

بلیغ

بلیغ بکار فرماید **فصل** و از جملهٔ مندوبات دعا و مناجات و طلب حاجات
از کافی مهمات و بسیاری تضرع و زاری بسوی درگاه باری در همه حالی از حالات
و زبان بذکر خدای گشودن و با یاد او همه تن بودن در تضاعیف و تصادیف
حرکات و سکنات و باید دانست که آفرینندهٔ جهان در بسیاری از آیات قرآن
یاد کنندگان خود را ستوده و ترغیب بتکثیر ذکر و دعا فرموده از آن جمله ادعونی
استجب لکم بخوانید مرا و طلب کنید تا بخواهید از من تا روا گردانم برای شما
حاجتی را که خواسته‌اید ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم
داخرین بدرستی که آنان که استکبار می ورزند از بندگی من و گردنکشی میکنند
از طلب کردن زود باشد که داخل دوزخ شوند در حالتی که خوار و ذلیل باشند
و از آن جمله ادعوا ربکم تضرعا و خفیة بخوانید پروردگار خود را از روی فروتنی
و آهستگی انه لا یحب المعتدین بدرستی که او دوست نمیدارد گروهی را که از حد
در گذرند و در بندگی و دعا طریق تجاوز و اعتدا سپرند و لا تفسدوا
فی الارض بعد اصلاحها و تباه مکنید شعائر دین را در روی زمین بسرکشی
و مداولت عصیان بعد از آنکه نیکی یافته و شایستگی پذیرفته بارسال پیغمبر
و نمودار شدن معالم ایمان وادعوه خوفا و بخوانید پروردگار خود را از روی
ترس که مبادا دعا مردود گردد بعلت ناشایستگی قبول که لازم تباه کاری
شماست و طمعا و از روی امیدواری قبول که لازم بخشایش و رحمت بی پایان

اوست ان رحمة الله قریب من المحسنین بدرستی که نوازش خدای نزدیک است
بنیکوکاران پس باید که بنده در نیکوکاری و استواری بر اسم تضرع و زاری کوشش
نماید تا بدان وسیله شایسته قبول نوازش باری گردد و هر چند اعمال ناشایسته
از او سر زنند از رحمت فراوان خداوند عالمیان نا امید نباشد و از انجمله یا ایها
الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا ای انکسانی که گرویده اید و گردن نهاده اید یاد
کنید خدای را یاد کردن بسیار و سبحوه و تسبیح او بجای آرید یعنی او را از آنچه سزاوار
او نباشد پاک و پاکیزه شمارید بکرة و اصیلا اول روز و اصیلا از عصر تا شام و میتواند
بود که مراد از اوایل و اواخر ایام استمرار باشد و دوام یعنی سراسر اوقات بذکر
و تسبیح او مشغول باشند و از انجمله و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و یاد
خدای بسیار کنید تا شاید بدان وسیله رستگار گردید و بمقصود رسید و
از انجمله در ستایش گروهی گفته رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
مردانی که باز نمیدارد و غافل نمیگرداند ایشان را هیچ گونه تجارتی و بیعی از یاد
خدای یعنی در حال خرید و فروخت نیز بیاد او عز شانه اشتغال میدارند
و مراسم بندگی بجامی آرند و از انجمله در نکوهش گروهی گفته و لا یذکرون الله
الا قلیلا یاد نمیکنند خدای را مگر اندکی **فصل** و در بسیاری از اخبار و آثار
ائمه اطهار سلام الله علیهم ما بقی اللیل و النهار وارد است که بهترین عبادات
دعا کردنست و از خدای عز و جل طلبیدن و از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند

کدام

کدام شیوه از شیوه های بندگی خدا ستوده تر و بهتر باشد گفت چیزی نیکوتر
نیست نزد خدای از آنکه طلب کنند از فضل او آنچه نزد اوست و هیچ کس دشمن
تر نیست بسوی او از آن کس که سرکشی کند از بندگی او و طلب نکند آنچه دارد نزد او
و از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که نزد خدای منزلتی است که بان نتوان
رسید مگر بطلب کردن و گفت اگر کسی دهان خود را از طلب ببندد و حاجت خود را
از خدای نخواهد چیزی باو داده نشود پس باید که از او طلب کنی تا بمطلوب رسی
بدرستی که هیچ دری نیست که بکوبند مگر آنکه برای کوبنده آن گشایش یابد و از آنحضرت
پرسیدند از حال دو کس که یکی از ایشان بنماز ایستد و نماز میکرده باشد تا صبح
نمودار شود و آن دیگر نشیند و بدعا اشتغال نماید کدام یک از این دو منزلتش
افزونتر باشد گفت دعا کردن نیکوترست و نیز از آنحضرت روایتست که خانه
که تلاوت و ذکر خدای در آن کنند برکات آن بسیار باشد و فرشتگان در آن
حاضر شوند و دیوان از آن دوری جویند و آن خانه برای اهل آسمان روشن
و درخشان باشد چنانکه ستاره درخشنده برای اهل زمین و خانه که تلاوت
قرآن و ذکر خدای در آن نکنند برکات آن کم باشد و فرشتگان از آن دوری جویند
و دیوان در آن حاضر گردند و بتحقیق که رسول خدای صلی الله علیه و آله گفته
آگاه باشید تا خبر دهم شما را از نیکوتر کرداری که از شما سر زند و آن در درجات
شما بالاتر و نزد خداوند شما پاکیزه تر و آن برای شما بهتر از دینار و درهم بود و بهتر

از آن که با دشمنان دین کارزار کنید و ایشان از شما گردن کشند گفتند بلی گفت ذکر کردن بسیار و در روایتی دیگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که یاد کنندهٔ خدای عز و جل در میان غافلان مانند جهاد کننده است از جماعت گریختگان و جهاد کننده از گریختگان مر او راست بهشت جاودان و آن حضرت یکی از بزرگان صحابه گفته بدرستی که دوست‌ترین شما نزد خدای تعالی اکبر باشد که یاد خدای بیشتر کند فصل مؤلف کتاب میگوید که قطع نظر از عدم دلایل نقلیه و شهود شواهد عقلیه بادیدهٔ تو نظر وا یا فتگان خرد پوشیده نیست و پرده‌ای بر منظر نباید که هرگاه خداوندی مانند با غایت بی‌نیازی و کبریا بندهٔ پوینده نشیب و فراز شدت و رخا را یک نفس فرو نگذارد نشاید که بندهٔ مستمند با نهایت مسکنت و ابتلا در تطور اطوار راحت و عنا و تفنن اوطار خوف و رجا نفسی بی یاد او جل شانه بر آرد و به هنگام تصادم هواجس ناهنجار و تراکم وساوس رعنکار از تمسک بعروه و ثقای بخشایش پروردگار و تشبث بحبل متین نوازش مقلب قلوب و ابصار غفلت و ذهول روا دارد و بجز ستایش و نیایش داور بی‌انباز نقشی بر لوح اندیشه اقبال و ادبار نگارد پویندگان راه رستگاری و جویندگان آرامگاه استواری که شیوهٔ بندگی و پرستاری دانند دفع اخطار خرسندی و کامکاری و دفع آثار نژندی و سوگواری چشم توقع و امیدواری از ینبوع

تضرع

تضرع و زاری نگرداند و هم نابع اغلال سلاسل خستگی و شکستگی است در مواقع فروماندگی و دلبستگی و هم فاتح اقفال خزاین ارجمندی و کامکاری است بدو مصارع تیره بختی و نگونساری کیست که بنیایش معبود نشتید و سرمایهٔ وجود از خداوند احسان وجود طلبیده و بمقصود نرسیده یا کیست که در کفایت مهمات از کافر مات خطرات پیوند گسسته و دل بکرامت استکانت و ادا مت اخبات بسته و بساحت راحت و ساحت نپیوسته تضرع و اخبات نزداینده نقوش لوح محو و اثبات توانند گردید و ثمرات هلاک و نجات را بفرمان قاضی حاجات و کافی مهمات از نهال خود توانند بار آید فقد روی شیخنا عروة الاسلام ابو جعفر الرازی فی جامعه الکافی باسناده عن الکاظم علیه السلام انه قال علیکم بالدعاء فان الدعاء والله والطلب الی الله یرد البلاء وقد قدر وقضی فلم یبق الا امضاؤه فاذا دعی الله وسئل صرف البلاء صرفه وفیه باسناده عنه علیه السلام ما من بلاء ینزل علی عبد فیلهمه الله الدعاء الا کان کشف ذلک البلاء وشیکا وما من بلاء ینزل علی عبد مؤمن فیمسک عن الدعاء الا کان البلاء طویلا فاذا نزل البلاء فعلیکم بالدعاء والتضرع الی الله تعالی وفیه باسناده عن الصادق علیه السلام ان الدعاء یرد القضاء وقد نزل من السماء وقد ابرم ابراما وعنه علیه السلام ان الله لیدفع بالدعاء الامر الذی علمه ان یدعی له فیستجیب ولولا ما وفق العبد لذلک الدعاء لاصابه منه ما یجتثه من جدید

الأرض وفيه باسناده عن ابي همام عن الرضا عليه السلم قال قال علي بن الحسين عليهما السلم
ان الدعاء والبلاء ليترافقان الى يوم القيمة فان الدعاء ليرد البلاء وقد ابرم
ابراما اقول ومن شرايط قبول الدعاء التقدم فيه قبل نزول البلاء على ما
معيناه عن مولانا الصادق عليه السلم انه قال من تقدم في الدعاء استجيب له
اذا نزل به البلاء وقيل صوت معروف ولم يحجب عن السماء ومن لم يتقدم في
الدعاء لم يستجب له اذا نزل البلاء وقالت الملائكة ان ذا الصوت لا نعرفه و
في رواية اخرى عنه عليه السلم من تخوف بلاء يصيبه فتقدم فيه بالدعاء لم
يره الله ذلك البلاء ابدا **فصل** اكنون كه نموداري از ايات تنزيل مجيد
ومعاني ايات فرمان دهان كشور ارشاد وتسديد در فضايل ياد اوري صانع
بي نديد بمسامع بينندگان رسيد مؤلف كتاب هداه الله الى الرشد والصواب
في كل باب كردانيد تا توسن سخن و عنان گفتار بجانب تنفير وتحذير اصحاب
از حركات بدعت شعار در اثناي ذكر بپردازد كه از مخالفان خانواده ستار
وانداز در اصقاع اقطار قلوب گمرهان سريع الاغترار انتشار يافته نظير
ديد چه هنگام ظهور بدع وشيوع امور مخترع بر بستر مساهله نشايد غنود
و در مهاد مداهنه نشايد رسيد بلكه متوسدان وساده اهتداء وارتياد را از
اغواء واضلال مقلدان قلاده اختراع وتشريع اگاه بايد گردانيد چنانكه
در گفتار شما را اعمال ناهنجار نمودار خواهد گرديد ان شاء الله المجيد

بايد دانست كه اشنع فضائح اعتداء و افظع قبائح تجاوز از حدود شريعت
غراء در اداي وظايف ذكر ودعا كه از فحواي تحذير انه لا يحب المعتدين پيدا
وان سيماي تغيير ولا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها هويداست طريق فرقه
از ين صوفيان متصوف پيداست كه مدار كردار شان در ان حركات شنيعه و سقطات
نكراء بمقتضاي اتباع هوي واستمتاع از شهوات دنيا بر تجنب از صراط مستقيم
حضرت مصطفي و تنكب از طريق قويم ائمه هدي است معاذ الله در خلال تسبيح
وتقديس ايزد بيهمال الذعنج ودلال نازكيها الان خردسال لحن سرايند و در مقام
تكبير واجلال داور ذو الجلال بتشبيب وترجيح حسن وجمال امردان مجرد
از پيرايه كمال اقفال الكلال و اغلال ملال از ابواب اماني و اعناق امال كشايند
خز عبارة چند از حكايات جدايي وپيوند ساده رويان ناپسند مانند جواهر
ارجمند وشبيه تن نيه صانع پست وبلند بنظر آرند وهيچ ناچيز را دريغ حركات
شهوت انگيز بدخويان بر ستيز هم عيار ذكر تسبيح وعديل تهليل و تمجيد وهركه
وهر چيز شمارند بي بصران نابكار در انا اشارات چشم بيمار وعبارات ابروي
مكار ونگونسار در مهاوي فتنه واغترار اندازند وخيره سران بيقرار را سوي
پيوند نا سزا بر سر شاه عا ميد وعده غدار سوگوار مغاوي مذلت وصغار سازند
مناكير واباطيل از هر مقوله وهر قبيل در اثناي تكبير وتهليل بر زبان مي رانند وگاه
باشد كه در مقامي از مقامات غنا ما بين تفوه بكلمه نفي واستثناء تغني بكلام

نکوهیده و ناسزا از طامات شعرا انکار نموده اند فصل از این پیران خرم و مریدان ارزان
مریدان مرید که یکان یکان بیخردان و اقف رموز مواجید ند و کاشف
کنوز عرش مجید نتوان پرسید هر چند بیکانه باشند از آشنائی تمیز پاک و پلید
در مقام موارد وعد و وعید که ستایش پروردکار را با تغنی در انشاد اشعار چه
کار سیما با ترجیع اصوات خنیاکری و دمزمار ذکر مستی و خمار و ترصیع آلات
خیره سری در انظار بیخردان سریع الاغترار و نیایش معبود را با تغزل و دلنشاک
سرود چه نسبت تواند بود و موجبات نکال و مستجات و بال چکونه زینت
لخلال و ذلک انتحال از رخسار استکانت و ابتهال تواند زدود اگر بنیاد افغان
و فریاد آن اوباش و اوغاد در بیش الهاد حلقه زدا دا و را د بر نظم و طلب داد
از دست جود و بیداد کیست و اگر اسماع با عد و ایقاظ راقد مراد از صیحه زدن
بمقتضای اعتماد بر اعتقاد فرود و فکان و هاد الخاد لطف و ارشاد و نحن اقرب
الیه من حبل الورید در ابطال و افساد امثال این اعتقاد کافی است و حسن
انقیاد لا تأخذه سنة و لا نوم در هدم بنیاد قرار داد خیره سران کفر نژاد
از استناد بآثار دلایل سبیل رشاد مغنی است همانا در سلوک این سبیل تذلیل
و سقوط این مصرع و سیل الذنانی و شوانی حنا و تنجلیل غافل و ذاهل کردیده اند
که دست ادادت از قبول سرمایه سعادت کشیده در حصول مامول نعمهای مستانه
نشیده اند یا دانسته ببرکت حرکت رقص و سماع کوش استماع و چشم انتفاع از

آیات محکمات تنزیل بسته و پوشیده اند تا در کلشن ابتداع و اختراع کلهای رنکارنک
استمالت ابصار و اسماع از اجتماع و اتباع همج رعاع چیده در بئس المقیل تضلیل
اذناب و اتباع آرمیده اند یا بحقیقت مراد از خطاب مستطاب و اذکر ربک فی
نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر بالغدو و الاصال و لا تکن من الغافلین نرسیده
اند و ثمره از شجره طیبه یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصم و لا
غائبا انکم تدعون سمیعا قریبا انه معکم نچیده اند فصل سبحان الله حبل تمسک
و اعتصام در عمده شعائر دین و زبده مراسم اسلام از فتراک ایتمار و ایتمام
سیدانام علیه و علی اهل بیته افضل الصلوة و السلام کسسته اند و در کمین
قضای وطر از نان و حلوای دنیا پرستان بیخبر نشسته کونا کون شنعتها
مستقند و بدعتهای مستنکر خود سر بشرع انور بسته انتا از قبیل تصدیق و مکاء
در اثنای ذکر و دعا و بر آوردن صیحه شنعا بدون حدوث داهیه دهما
فراهم آمدن انجماج عمیق برای انشای رقص و تصفیق تمزیق ملابس استقامت
و توفیق یا برای اعلای شهیق و نهیق اظهار نسیان جسم و جان در تذکار
اذکار توحید و تمجید التزام صدور نعانق برهنه رویان هنکام نمود ورود
غشیان فنون مواجید هبوط و سقوط پی قصد و اراده بقصد اظهار تصاعد
و تواجد زیاده تر غیب و تطریب نشسته و ایستاده بمراقبت مقابله سیم
تنان ساده در ضمن تعیین و ترحیب اشامندکان باده تحزیب بنیاد حیا

واطمینان وتعذیب روان دین وایمان بتقریب تشبیب صبیان وغلمان یا هوزنان
خستن ارواح وابدان نظارکیان وشکستن اطراف وارکان جوارح رقص کنان
بکل ارجل ویکر ایمان الله کویان اخبار کذوب از ضمائر دخائن وسرائر غیوب
بامید سلب عیوب وجلب قلوب ضرب جنوب وشق جیوب بکمان حصول مطلق
ووصول محبوب درستر ذنوب وکشف کروب وبالجمله این تشریعات ناهنجا
را در انظار بیخردان سریع الاغترار عبادت پرودکار وانمودن نامی توان
کذاشت جز استهزا بدین سبب واین تهییجات فتنه بار را بعلت قلت تدبر
وعدم استبصار بین سار بودن باعث نتوان داشت سوای استهوای شیاطین
اولئك الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین
فصل عجبتر آنکه با وجود تسنم ذروه علیا از ترنم دعوای اطلاع بر حقائق
اشیاء وبا کشف اسرار نهفته در بحر فقر تزویر واغوای چندان ندانسته ونفهمیده
اندکه اظهار شراست بخودی با اسرار کیا ستخود داری هتك ناموس دین داری
است بضرب ناقوس بیقراری وابدای جنون ادواری با اخفای فنون عذاری
فلك قیود شرمساری است بنقض عهود استواری ترشیح نظائر سخن بذکر
تجیل وتشیح بهانه تلقیح تخییل رقص وتصفیق توسیع دوائر عن الیمین وعن
الشمال عزین تحویل حباله اصطیاد فسادین تقطیع عشائر جرخ زنان حلقه
ذات الاثنین تبجیل قباله فما لهم عن التذکرة معرضین نا هنجاری خطاهت

تنویه حرکات بطالت ایاشان مصور تشبیه کأنهم حمر مستنفرة فرت من
قسورة وناکواری بشاعت تمویه سکنات کسالت سماتشان متذکر تنبیه وجوه
یومئذ باسرة تظن ان یفعل بها فاقرة تکاپوی یا هوی کرم سریان درقفا
اه سرد پیر هنکام نبرد تغیر وتغییر علت بوار بوریا وسبب تخسیر حصیر تکریر
صفیر صغیر وکبیر در تکدیر ضمیر تسبیح وتکبیر نقش پذیر انکار ونکیر دریاد ان
انکر الاصوات لصوت الحمیر از اغاز تکوین شمس تذکر وتذکیر تا انجام انکدار
تبصر وتبصیر اشراق انوار تواجد سرشاریان کاسف نجوم استقامت وفیروزی
دهاقاثار تصاعد بیندا رشان نکاشف هموم کرامت وبهروزی ترلحم امواج
اصوات کونا کون سرمایه تبصر کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون وتلاطم
امواج طامات ذو فنون پیرایه تذکر فذرهم یخوضوا ویلعبوا حتی یلاقوا یومهم
یوعدون نعوذ بالله من الحور بعد الکور والضلالة بعد الهدی ونسأله
الاستمساك بالوثقی العری کلمة التقوی فصل وازجمله مندوبات اکثار
تصدقات وانفاق مال برای اسایش حال عمال در رفاه وجوه مبرات
بتخصیص نواختن خوشه چینان از حق حصاد وجداد بشرط مجانبت اسراف و
مراقبت اقتصاد وهمچنین اخراج حق معلوم از برای اعطای سائل ومحروم
سوی انچه مفروض ومقرر شده از زکوات ومراد از حق معلوم قدری است مقرر
که هر کس باجتهاد خود تعیین کند واخود استطاعت وفراوانی مال از برای ارباب

استحقاق و استیهال روز بروز یا هفته بهفته یا ماه بماه یا سال بسال بمقتضای
والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم ملتزم تقدیر و اخراج این حق باید
بود و دست رغبت بنوازش کسانی که از راه ضرورت مذلت سؤال کشند و
کسانی که باشارت عنا تعفف و استغنا ورزند باید کشود و از آن جمله در
قرض دادن بکسانی که انچه بقرض گیرند در وجهی از وجوه معروف صرف کنند
و ثواب قرض دادن افزونترست از ثواب تصدق کردن چه صدقه را بده و
قرض را بهجده نویسند و در روایت دیگر چنین است ما من مؤمن اقرض مؤمنا
یلتمس به وجه الله الا حسب الله له اجره بحساب الصدقة و حساب صدقه
این است که تنگدستی از دهنده میبرد و بر عمرش می افزاید و دفع هفتاد نوع از
انواع دردهای بیسی نماید و در حدیث دیگر آمده که هفتاد نوع از انواع بلا
دفع میکند اگر اشکارا دهند و آتش خشم پروردگار را خاموش میکرداند اگر
پنهان دهند و از آن جمله پیش از غروب آفتاب چراغ افروختن که هر کس
چنین کند تنگدستی و درویشی نکشد و بهنگام خواب سرمه کشیدن که مدام
آن باصره را قوت دهد و از آن جمله کشتن اضحیه در عید قربان و آزاد کردن
بندگان و ابرای ذمت قرض دارانی که عاجز بوده باشند از ادای وام و مهلت
دادن تنگدستانی که از عهده حق الاداء بیرون نتوانند آمد مگر بمرور ایام
در خبرست که من اراد ان یظله الله یوم لا ظل الا ظله فلینظر معسرا او یدع

له من حقه و فی حدیث اخر ان رسول الله صلی الله علیه و اله صعد المنبر ذات یوم
فحمد الله تعالی و اثنی علیه و صلی علی انبیائه صلی الله علیهم ثم قال ایها الناس لیبلغ
الشاهد منکم الغایب الا و من انظر معسرا کان له علی الله فی کل یوم صدقة بمثل ماله
حتی یستوفیه و از بعضی اخبار چنان نمودار میشود که مهلت دادن معسر واجب باشد
و مؤاخذه او گناه و از دلایل این معنی است خلوا سبیل المعسر کما خلاه الله و باید
دانست که هر کس ابرای ذمه تنگدستان قرض دار کند بازای هر درهمی ده درهم بدو
رسد و هر کس در تعلیل مضایقه کند بازای هر درهمی برای او چیزی بر درهم نیفزاید
فصل و از آن جمله گریستن بسیار از بیم عقوبت پروردگار هنگام یاد آوردن
کردارهای ناهنجار در خبر آمده که ما من شیء الا و له کیل او وزن الا الدموع
فان القطرة منه تطفی بحارا من نار هیچ چیزی نیست مگر آنکه او را اندازه و وزن نیست
مگر اشک چشم که یکقطره از آن دریاهای آتش را فرو می نشاند و اذا اغرورقت
بماءها لم یرهق وجهه قتر و لا ذلة و هر گاه چشم غرق اشک گردد هیچ گونه غباری
و مذلتی بروی او ننشانند یعنی آنکس را هیچ چیز نرنجاند فاذا فاضت حرمها الله
علی النار پس هر گاه اشک را فرو ریزد ایزد تعالی آن روی را بر آتش حرام کرداند
و لوان باکیا بکی فی امة لرحموا و اگر گریه کننده در میان امتی گریه کند همکان را رحمت دریابد
و از آن جمله توقیر و تعظیم کسانی که بزیور دانش اراسته بتحصیل علوم دینی و معارف
یقینی نموده اند و آیینه دل را بصیقل استبصار بدایع صنایع یزدانی و استغنا

حقایق دقایق نهانی از زنگ جهالت ونادانی زدوده اند بقدر استطاعت همت بر
خدمت واطاعت این جماعت باید گماشت وبدل وجان ودست وزبان حق اعظام
واکرام ایشان در هر حالی از احوال مرعی باید داشت واز انجمله زیارت اهل ایمان
ومغتنم شمردن ملاقات ایشان در خبرست که بندهٔ مسلمان هرگاه از خانهٔ خود
بقصد زیارت برادری از برادران بیرون آید از برای خشنودی خدا ورغبت
دریافتن ثواب عقبی نه برای غرضی از اغراض دنیا ایزد تعالی هفتاد هزار فرشته
با وگمارد که از پی سر یکی با وندا کنند وتا بازگشت نمودن بسوی منزل الا طبت
وطابت لك الجنة گویند ونوید خرمی وبشارت بهشت دهند واز انجمله مصافحه
کردن بهنگام ملاقات دوستان که مصافحهٔ اهل ایمان باعث نزول رحمت یزدانست
وسبب ریختن گناهان چنان که برگ خزان ریزانندهٔ برگ از درختان در
خبرست که ان المؤمنین اذا التقیا فتصافحا اقبل الله علیهما بوجهه وتتا قطت
عنهما الذنوب کما تساقط الورق من الشجرة واز انجمله کارگشائی برادران و
سعی جمیل در قضای حوائج دوستداران که هر کس یک حاجت برای برادری روا
نماید ایزد تعالی بپاداش آن کارگشائی صد کار او را که یکی از آن دخول بهشت
باشد گشایش بخشاید واز انجمله تنفیس کربت سوگواران اندوهگین
وغمزدودن الم از دل ماتم زدگان حزین در خبرست که من نفس عن اخیه کربة
نفس الله عنه کرب القیمة بالغا ما بلغت هر کس اندوهی از دل برادر مؤمن زداید

ایزد

ایزد تعالی اندوههای قیامت را هر چه باشد ودر بسیاری هر چا رسد از وزدا ید
بحیثیتی که از آنها همه آساید **فصل** واز انجمله روزه داشتن بعضی از شهور
وایام است که ائمه انام علیهم السلام از برای صیام بمزید اختصاص ستوده اند
سیما پنجشنبه آغاز وپنجشنبه انجام وچهارشنبه نخستین از عشر دوم هر ماه
که روزه داشتن این سه روز را بعادل صیام دهر وجزیل وسوسه صدر نموده اند
وتدارک آنرا ترغیب بقضا ودادن فدا فرموده اند واز انجمله شهود مشاهد و
قبور مراقد سید انبیا وائمهٔ هدی وتبرک جستن بحضور قبور وزیارت ایشان
وزیارت سائر انبیا واوصیا علیهم افضل التحیة واکمل الثناء وکسی را که حضور
قبور میسر نباشد از دور سلام فرستد تا از ثواب زوار بهره یابد در خبر است
که سدیر بن حکیم گفت امام جعفر صادق علیه السلام از من پرسید که ای سدیر هر
روز زیارت امام حسین علیه السلام میکنی گفتم نه فدای تو شوم گفت چه ستمکار
بوده اید پس هر هفته زیارت او میکنید گفتم نه گفت پس هر ماهی زیارت او می
کنید گفتم نه فرمود پس هر سالی زیارت او میکنید گفتم گاه باشد گفت ای سدیر
چه ستمکار بوده اید شما امام حسین را آیا ندانسته که خدای تعالی را هزار هزار
فرشته باشد آسیمه سر وغبار آلوده که همواره بگریه وزاری مراسم ماتم داری
بجا آرند واز زیارت آن حضرت خستگی وماندگی ندانند چه باشد بر تو ای
سدیر که هر هفته پنج نوبت یا هر روز یک نوبت قبر آنحضرت را زیارت کنی گفتم

فدای تو کردم میان ما و کربلا چندین فرسنگ راه است پس گفت باید بام خانهٔ
خود برآئی پس بجانب راست و چپ التفات نمائی پس سر بسوی آسمان داری
پس رو بجانب کربلا آری و گوئی السلام علیک و رحمة الله و برکاته تا ثواب
زیارتی برای تو نوشته شود و ثواب هر زیارتی ثواب حجی و عمرهٔ ایست بدرستی
که بسا کسی گاه باشد که در ماهی زیاده از بیست نوبت اینچنین زیارت کنم
و باین کرامت رسم و در روایتی دیگر وارد است که هر گاه یکی از شما را با اعتبار
دوری راه حضور قبور ما دشوار نماید پس باید که بلندترین موضعی از منزل خود
بر آید پس دو رکعت نماز گزارد و روی بجانب قبور ما آرد و سلام فرستد که
هر آینه سلام آن کس بما رسد فصل و از آن جمله صلوة و سلام فراوان بسوی
سرور پیغمبران و برگزیدگان این دودمان ولایت نشان فرستادن و قبول
شفاعات و رفع درجات ایشان اتکا فی مهمات و قاضی حاجات با کمال
خضوع و اخبات در خواستن هر کس دل و زبان بدرود ایشان آراید ده
چندان رحمت و کرامت از جانب خدای و فرشتگان بسوی او و ایشان آید
در خبرست از شرع حقایق و منبع دقایق امام جعفر صادق علیه السلام
که من صلی علی محمد و آل محمد عشرا صلی الله علیه و ملائکته مائة مرة و من صلی
علی محمد و آل محمد مائة مرة صلی الله علیه و ملائکته الفا و در خبر دیگر از آن
حضرت منقول است که هر گاه پیغمبر یاد کرده شود درود بسیار نثار او کنید

که

که هر کس یکنوبت درود بسوی او فرستد صد هزار رحمت از جانب خدای بوی رسد
و استغفار هزار کس از فرشتگان بعدد کار او گردد و چیزی از آنچه خدای آفریده
باقی نماند مگر آنکه از برای آن بندهٔ فرخنده بسبب رحمت خدای و استغفار
ملائکه دعای خیر کند پس هر کس اندر یافت این کرامت رغبت کرد و اندر درود
نفرستد هر آینه نادان و مغرور باشد و از خدا و رسول خدا و ائمهٔ هدی علیه
و علیهم افضل الصلوة و اکمل الثناء بغایت دور گردد و در روایتی دیگر وارد است
که هیچ گفتار و کردار در میزان گرانتر از درود بر پیغمبر و آل پیغمبر نباشد و از آنست
که اعمال بعضی کسان که در میزان سبک مقدار و کم عیار نماید آن حضرت درودی
را که بسوی او فرستاده شده ناگاه بیرون آرد و در میزان گذارد پس برکت
آن چندان افزایش و سنگینی گراید که کامل عیار آید و باید دانست که درود بر آن
حضرت در صورتی که بر اهل بیت آن سرور درود فرستند بزیور فرخندگی
و حلیهٔ زیبندگی آراسته باشد و اگر از آن در درود خالی و پیراسته باشد هم
ناقص عیار و ناتمام و کاسته باشد در خبرست که امام محمد باقر علیه السلام از
مردی شنید که اللهم صل علی محمد همی گوید بهنگامی که توسل بخانهٔ کعبه میجوید
پس آنحضرت از روی شفقت بوی خطاب کرده گفت ای بندهٔ خدا درود خود را
دنبال بریده وامگذار و بر حق ما ستم روا مدار زبان بگفتن اللهم صل علی محمد
و اهل بیته بگردان و در ادای وظیفهٔ تحیت عترت آنحضرت را از آن حضرت

جدا نکردان **فصل** و از آن جمله افشای سلام بهنگام ملاقات اهل اسلام و معنی افشا
آنست که بهر کس رسی سلام کنی از خواص و عوام خواه او را شناسی و خواه نشناسی
در بعضی اخبار وارد است که در سلام هفتاد حسنه باشد از آن جمله شصت و نه حسنه
از آن کسی است که ابتدا بسلام کند و یک حسنه از آن آنکس که جواب دهد و از آن
جمله گرامی داشتن پیران دیرین سال و نواختن کودکان از روی مرحمت و افضال
من وقر ذا شیبة فی الاسلام امنه الله من فزع یوم القیمة از احادیث نبوی است
و لیس منا من لم یوقر کبیرنا و لم یرحم صغیرنا از امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست و در روایت دیگر وارد شده که هر کس روی باستخفاف مؤمنی آرد
که موی سفید دارد خدای عز و جل پیش از آنکه میرد کسی را باستخفاف او گمارد
و از آن جمله معاشر و ابستگان را گشایش دادن و بر آسایش زیردستان افزودن
و با درویشان و شکستگان طریق ملاطفت و احسان پیمودن و دست نوازش
بالطعام و انعام ایشان گشودن و از آن جمله در تنگی با عامه مردمان مشارکت
و موافقت نمودن و در تنگی و فراوانی با کافه همگنان یکسان بودن روایتست
که در مدینه طیبه قحطی شدید پدید گردید و در ان گرانی کار مردمان بجائی انجامید
که خداوندان مکنت و ثروت گندم را با جو آمیخته بان نان معاش کردی و گندم
زبون با زحمتهای گوناگون بدست آوردی و در آن روزگار در سرکار مخزن
حقایق و خزینه دقایق امام جعفر صادق علیه السلم گندم نفیس بسیار بود

آن حضرت چون اخبار تنگی بازار و وسعت سرکار شنود یکی از خدمتگزاران خود را
با آمیختن گندم با جو امر فرمود و گفت مرا خوش نمی آید که خورش من چنین و خورش
مردمان چنان باشد بلکه باید در نیکی و بدی همه یکسان باشد و از آن جمله حق
گذاری همنشینان و معاشران و پاسداری حقوق غیر واجبه مصاحبان و معاشران
مانند تهنیت غائبان و اجابت دعوت طلبکاران و عیادت بیماران و
شادمان گردانیدن سوگواران و دستگیری واماندگان و قبول هدایا و مکافات
صنایع نیکوکاران استقبال نیکی مجاورت با همرهان و مجاوران و استعمال
حسن مجاورت با همسایگان و مجاوران بکار داشتن گشاده رویی و خوش خویی
با عامه یاران و دوستداران و وا نگذاشتن مجاملت در مصاحبت همگنان
از ناسپاسان و حق گزاران **فصل** و از آن جمله دلجوئی و اشفاق فرزندان
خردسال و رعایت مواسات و مساوات نسبت بکودکان در نوازش و افضال
در خبر است که کودکان را رحم کنید و دوست دارید و هرگاه صبیان از نوید احسانی
دهید ایشان را از آن نومید مکنید و آن وعده را بجا آرید و باید دانست که
دوست داشتن فرزندان از موجبات رحمت پروردگار است چنانکه از احادیث
ان الله عز و جل لیرحم الرجل لشدة حبه لولده نمودارست و از رسول خدای
صلی الله علیه و آله منقولست که آنحضرت را نظر بر مردی افتاد که دو پسر داشت
یکی از ایشان را بوسه داد و دیگری را گذاشت حضرت چون آن صورت مشاهده

نمود فهلا آسویت بینهما فرمود یعنی ترا چه بود که طریق تعدیل در تقبیل نمودی
و ایشان را در احسان یکسان نمودی و از آن جمله فرزندان را در خردسالی به
تحمل سختی و دشواری ریاضت فرمودن و در تطور اطوار بکاری چند از چند
انکارهای ناکوار آزمودن تا رفته رفته عادت کنند ببردباری و دیدن و
سخت کار بودن و این نکته کار آزموده خردپروران صاحبدر است از حضرت
کاظم علیه السلام باین عبارت روایتست یستحب غرامة الغلام فی صغره لیکون حلیما
فی کبره و بسیاری از اکابر روزگار که خودسری بکامرانی اصاغر اولاد و احفاد
را در عنفوان جهارجوانی نوازش و مهربانی نام نهاده اند و از فواید و عوائد
اتباع این سنت غافل و ذاهل افتاده اند در حقیقت سرمایه شقی جاودان
و بضاعت اضاعتی بی درمان بدست فرزندان داده اند چه هر چیز که
از حالت صغر تا بلوغ کبر بمقتضای وطر از مقتضای اشر و بطر بار آید در
سراسر ایام زندگانی از مقاسات عوایل تن آسانی و عوایق نیاساید و از آن جمله مکافات رذائل
زیارت قبور علما و صلحا و پرهیزکاران و سایر اهل معرفت و ایمان در خبرست
که هر کس بسوی قبر مؤمنی رود پس دست بر قبر گذارد و هفت نوبت سوره قدر
خواند از فزع اکبر آسوده ماند و در روایت دیگر آمده که هیچ کس چنین نکند
مگر آنکه حق تعالی او را و صاحب قبر را آمرزد فصل و از آن جمله مراقبت اوقات
و پاسبانی ساعات و نگاه داشتن چشم و گوش و دست و پا و سایر جوارح و ادوات

از آنچه ناهنجار باشد در میزان شرع و معیار عقل کم عیار بنظر اعتبار آید
از حرکات و سکنات و عمده آن پاسبانی زبانست از گفتن ناشایسته سخنان
در خبرست که هر صباح اعضا از نکوهش در آتش دوزخ پیشند از مکر یعنی چندکه
زبانهاشان در معرض پروا زند و در روایتی دیگر چنانست که رستگاری اهل
ایمان در پاسبانی زبانست و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
که روزی نگذرد مگر آنکه هر عضوی از اعضای بدن از روی افتادگی و فروتنی
زبان را سوگند دهند که مبادا سخنی مستهجن از او سر زند که بشومی آن سخن همگان
یکان مستحق عقوبت و مستوجب هوان گردند و از آن جمله اعتراف بقصور و تقصیر
داشتن در بندگی ایزد بیهمال و خود را سبک و حقیر انگاشتن در هر حالی از احوال
و از آن جمله همواره با طهارت و پاکیزگی بودن و الا پس حدث اصغر و اکبر هم
گاه اتفاق افتاد زود زدودن و همچنین ازاله اخباث و انقاث از جامه
و بدن و اثاث هر هفته سر تراشیدن و زیاده شارب و ناخن چیدن و باید
دانست که ادامت طهارت کلید گشایش روزی است و اقلید افزایش بهبودی
و فیروزی است آورده اند که مردی در خدمت حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم از تنگدستی شکایت نمود آن حضرت ادم الطهارة یدم علیک
الرزق فرمود پس آن مرد بامتثال فرمان شتافت و از وسعت روزی بهره
فراوان یافت و از آن جمله موی زیاد از سراسر بدن ستردن و بوی خوش بکار

بردن • در خبر است که دو رکعت نماز که با بوی خوش گزارند بهتر است از هفتاد
رکعت که بدون آن بجا آرند • و کسی را که هر روز میسر نباشد هر دو روز یکبار یا
چهار شمارد • و کسی را که آن نیز مقدور نیست جهد نماید که روز آدینه وا نگذارد
در خبر است که لا ینبغی للرجل ان یدع الطیب فی کل یوم فان لم یقدر علیه فیوم
و یوم لا فان لم یقدر ففی کل جمعة و لا یدع • و بالجمله ایراد سراسر مندوبات
بیرون از گنجایش حوصلهٔ استیفا و استقصا است همانا درین گفتار اقتصار بهمین
مقدار انسب و اولی است • و انچه جامع مجامع همهٔ آنها است همت بر اقامت یکیک
از آداب شرعیه و سنن مرعیه گماشتن در هر نشست و خاست • و خود را پی
سپر طریق قویم و صراط مستقیم سید ابرار و ائمهٔ اطهار داشتن در جمیع فنون
جنبش و سکون بدون افزودن و کاست • ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم **گفتار سیم در بیان اعمال ناپسندیده** پیش ازین
دانسته شد که بعضی از گناهان کبیره است و بعضی صغیره • کبیره آنست که
ارتکابش از اسباب التهاب آتش جحیم است بمقتضای تنزیل کریم • و اجتنابش
از علامات استواری ایمان و صحت پیروی دین قویم است • در نظر اصحاب هادیان
صراط مستقیم این است انچه قرارداد محققین است • و این است انچه مؤید اعتقاد
از اخبار ائمهٔ دین است • لیکن بعضی از دانشمندان کبائر را از صغایر بایجاب
و عدم ایجاب حدی از حدود جدا ساخته اند • و بعضی دیگر از ایشان جمیع

بایدکه

گناهها را

گناهها را بزرگ دانسته و کبیره شناخته اند • و بگمان این جماعت هیچیک از گناهان
صغیره نباشد مگر بنسبت بگناهی دیگر از آنان اکبر • مانند قبلهٔ حرام که صغیره است
نسبت بزنا و کبیره است نظر بنظر • اکنون باید دانست که عمدهٔ معاصی کبار
که مرتکبان مستوجب دخول نار باشد کفر ورزیدن • و معبودی جز خدای عز و جل
پرستیدن • در قرآن مجید وارد است که خدای تعالی بهشت را حرام کرده بر کسی که شرک
آورد • و پرستش معبودی دیگر کند • و از آن جمله از رحمت فراوان خدای عز و جل
نومید گردیدن • و همچنین از نقمت بی امان او جل شأنه غافل بودن و آرمیدن •
هر کس خود را از نوازش خداوند بنده نواز نا امید بیند در شمار کفار است • و هر کس
از خشم داور قهار ایمن نشیند در بسیار زیانکار • و از آن جمله پیرامون خون ناحق
گردیدن • و کسی را که مستوجب قتل نباشد بقتل رسانیدن • عذاب عظیم جهنم
از برای کشندهٔ نفس محترم مهیا است • و سوختن در آن آتش مضرم علاوهٔ آنچه
مستوجب آن شده از غضب و لعنت خدای عز و علا • در خبر است که هر کس دست
عدوان بکشتن کسی از اهل ایمان یازد • ایزد تعالی گناهان مقتول را بدیوان
اعمال او اندازد • و مقتول را از اثر گناهی چند که داشته باشد پاکیزه سازد
و از آن جمله پدر و مادر را از خود راندن • و با هر یک از ایشان طریق سرکشی
و عصیان سپردن • در خبر است که از عقوق والدین حذر کنید • بتحقیق
که بوی بهشت از هزار ساله راه میوزد • و کسی که پدر و مادر را می رنجاند

ازان محروم بمانند و بوی نمیرسد • و ازان جمله از لشکر دشمنان دین گریختن • و بوسیله
بد دلیله فرار غبار مذلت و صغار بر رخسار ننگ کافی بیختن • که فرار از صولت مخالفین
باعث فساد دنیا و خرابی دین است • و افروزنده آتش خشم و غضب خداوند جان
آفرین است • در خبر است که گریزنده عمرش یکی بر زیاد نشود • و پیمان او و اجل مقرر
هیچ چیز حایل نگردد **فصل** و ازان جمله دانسته ربا خوردن • که عذاب یک درهم
از ربا خوردن سخت تر باشد از عذاب سی نوبت با محارم زنا کردن • مانند عمه و
خاله و دختر و مادر و زن • و در بعضی اخبار چنانست که یک درهم ازان سخت تر از هفتاد
زنا با محارم زنان است • و همچنانکه گرفتن ربو حرام است • و دادن آن نیز از جمله
معاصی و آثام است • روایت شده که ایزد تعالی لعن کرده خورنده و خوراننده
آنرا و همچنین نویسنده و گواهانرا • و ازان جمله مال یتیمان را بستم خوردن • و
بغیر حق دست بسوی آن بردن • خورندگان اموال یتیمان نمیخورند مگر آتش سوزان
و نعوذ باشد که بریان شوند در آتش تابان • چنانکه تنزیل کریم گویاست بآن
در خبر است که سرور پیغمبران هنگام عروج آسمان گروهی را دید که آتش داخل
اجواف ایشان میکردید و از ادبار ایشان بیرون می آمد بچه باجواف میرسید • پس از
جبرئیل پرسید که این گروه چه کسانند جبرئیل گفت آنانند که مالهای ایتام را بستم
میخوردند • و قطع نظر از مقاسات نیران • و سایر عقوبات نشاه جاودان • باید که
اقدام کنندگان برینگونه تعدی و طغیان • بترسند از مجازات و مکافات اینجهان

که

که بنا دانست بنا توانان ذریت ایشان تصدی یابد از بعضی متغلبان انچه ایشان
کنند با ایتام دیگران • چنانکه تصریح بآن واقع شده در آیتی دیگر از آیات قرآن
در خبر است که هر کسی بر یتیمی از ایتام ستم کند و ستیزد • خدای عز و جل ظالمی را گمارد
تا از اولاد و احفاد او انتقام تواند کشید بر انگیزد • و آن ظالم را چندان دست دهد
و مسلط سازد که با یک کدام با انتقام آن ستم پردازد **فصل** و ازان جمله زبان
بافک و بهتان محصنات زنان گشودن • و دامان عصمت ایشانرا با فترای نسبت
مقاربت زنا آلودن • آنانکه رمی محصنات • و قذف غافلات مؤمنات بر زبان
می آرند • در دنیا و آخرت مستوجب لعن پروردگارند • و ازان جمله تعرب
بعد از مهاجرت • و مراد ازان دوری جستن است از پیروی مراسم شریعت •
بعد از التزام انقیاد و متابعت • و ازان قبیل است دست ارادت از دامان
مشایعت و متابعت خانواده نبوت و ولایت کشیدن • و در بوادی ضلالت
و غوایت خودسر چریدن • بعد از شناختن ایشان بفرض اطاعت علی و عدم
و بکنه حقیقت حقیت امامت و خلافت ایشان رسیدن و ازین جهت در
بعضی اخبار تعرب بعد از هجرت را در مقام تعداد کبائر جداگانه نام نبرده اند
بلکه آنرا شعبه از شعبهای کفر و شرک شمرده اند • چه در گفتار امامت اشکار
کما انکار خلفای پروردگار انکار پروردگار است • و منکر وجوب ایتمام هر یک از
والیان کشور بشارت و انذار در عداد مشرکین و شمار کفار است • و ازان جمله

مقاربت زنانست، و زناها تلک جلابیب حیات، علت کوتاهی اعمارست و سبب
تباهی دیار، و از موجبات خلود نارست و از اسباب خشم پروردگار، و در
روایتی که دامان عفت ایمان را به اصرار بر آن بیالاید، کردگار جهان سیصد در
از عقوبت و هوان به قبر او گشاید، که از آن درها عقارب و حیات و ثعبان
آتش سوزان سر بیرون آرند، و تا روز قیامت او را در سوزش و شکنجه دارند
پس هنگامی که مبعوث شود، و سر از قبر بیرون کند بویی در کمال گندی و بدی
از او وزد که همهٔ مردمان آزار او رسد، پس بدان بوی بد شناخته و رسوا
گردد تا آنکه او را به فرمان داور قهار در آتش بنهادا اندازند، و طوایف
مردمان را از او و از بوی او آسوده سازند، در خبرست که شش خصلت لازم
زناست، سه خصلت در دنیا و سه خصلت ذخیرهٔ عقباست، اما آن سه خصلت
که عقوبت دنیاست، بردن آب روی و آوردن تنگدستی و تعجیل فناست
و اما آن سه خصلت دیگر دشواری حساب و خلود در آتش و غضب خداست
و در روایتی دیگر وارد شده که روز قیامت از فروج زناکنندگان بویی وزد
که تندی آن باعث آشفتگی اهل محشر گردد، پرسند که این بوی چه بوست که همه
کس از تندی این آشفته و آزرده اند، به ایشان گفته شود که این بوی از فروج
گروهی است که در دنیا زنا کرده و بی توبه مرده اند، پس همه کس ایشان را
سرزنش کند و نکوهش نماید و هیچ کس در محشر نماند مگر اینکه زبان به لعن زنا

کاران

کاران گشاید، **فصل** و از آن جمله آشامیدن خمرست، روایت شده که هر کس شرب
خمر کند نمازش تا چهل روز به درجهٔ قبول نرسد و مردود ماند، پس اگر بمیرد و در
جوفش از آن چیزی باقی باشد حق است بر خدای عز و جل که از طینت خبال باو چشاند
و آن چرک جراحتهای دوزخیانست و آنچه بیرون آید از فروج زناکنندگان
در دیگهای جهنم فراهم آمده دوزخیان با آشامیدنش پردازند و شرب آن از آنجا
سبب گداختن احشا و جلود فریفتگان تمرد و جحود سازند، و خبر دیگر چنین بنظر
رسیده که هر کس در دنیا خمر خورد و توبه ناکرده اجلش رسد، روز قیامت شرابی
از زهر کژدم و مار باو دهند که چون نزدیک لب برد هنوز به دهان نرسیده و
از آن نچشیده گوشت رخسارش از زهر آن جدا ریزد و آشامیدنش سراپای
اعضا را از یکدیگر جدا سازد، و چندان عفونت از آن آید که اهل عرصات را
نفرت بر نفرت افزاید پس او را به دوزخ اندازند، و در آنجا به عذابی که از آن سخت تر
نباشد معذب سازند، و از آن جمله جادوگریست که هر کس به عمل جادوگری در
در نشاهٔ آخرت از رحمت خدای عز و جل بهره ندارد، و از آن جمله سوگند دروغ
خوردن، و از برای باور داشتن کسان سخنان دروغ را نام خدای بردن، صاحب
سوگند دروغ در شمار کفارست، و صاحب سوگند راست گناهکارست، مگر به
حالت اضطرار، اما آن کس که به بیزاری از دین حق سوگند یاد کند آنچنان باشد که
خود گفته و از آنچه بیزاری از آن جسته بیزار، و از آن جمله غلول است و مراد

غلول نزدید آنچیزیست از غنایمی که مسلمانان بدست آرند در روز جهاد و هرکس
در غنیمت خیانت کرده باشد روز قیامت با آنچه دزدیده و پنهان داشته بمحشر
آید و رسوا کرده علی رؤس الاشهاد و ازان جمله شهادت زور دادن و در ادای
گواهی زبان بدروغ گشادن و ازانجمله کتمان شهادت ورزیدن و حق کسی را
پنهان داشتن و پوشیدن شاهد زور در همان مقام که شهادت دروغ دهد
نشیمن خود را از آتش دوزخ مهیا سازد پیش از آنکه گام از مقام بر دارد یا سخنی دیگر
گوید و بکاری دیگر پردازد و همچنین آنکس که بکتمان شهادت گراید و بهنگامی
که گواهی ازو طلبند آنچه را داند اظهار ننماید و ازان جمله شکستن پیمان و عدم
مبالات بوفای مقتضای آن و ازان جمله شکستن پیمان و عدم مبالات بوفای
مقتضای آن و ازان جمله قطیعهٔ رحم و قطیعهٔ رحم پیوند بریدنست از خویشان
و آزردن و رنجانیدن ایشان و ازانجمله منع فریضهٔ زکوة و بخل ورزیدن در اخراج
قدر مقرر از نقدین و مواشی و غلات و همچنین ترک نماز و ترک سایر فرایض و
واجبات و پیش ازین دانستی که هر یک از مانع زکوة و تارک صلوة مستحق دخول
نارست و مستوجب عقوبت پایدار بلکه از ایمان برکنارست و در شمار سایر
اصناف کفار فصل ازجملهٔ عظایم محرمات که در شمار معاصی کبارست
بمقتضای بعضی از اخبار و نظر بآن اعتبار از موجبات دخول نارست بنا
آنچه اشعار بان شده در هنگام در آمد گفتار عمل قوم لوط است که مردان با

با مردان و امردان قضای شهوت مینمودند و از مضاجعت ازواج و مواقعت زنان
که خلقت ایشان برای همانست روگردان میبودند و الحاح آن سرکشان عنید
در آن فاحشه بپلیدی بجائی انجامید که هیچکس دست رغبت از آن نمی کشید نه
بوعید نقمت عتید و نه بتهدید عقوبت جاوید تا میعاد حلول صیحه پدید و
نزول عذاب شدید رسید و بیک اشارهٔ جبرئیل چشم همگان نابینا گردید پس
مداین و مساکن ایشان را از طبقهٔ هفتمین زمین کنده نزدیک آسمان رسانید و
هر چهار را یکبار سر از زیر و نگونسار گردانید و باران حجارهٔ سجیل بفرمان خداوند
جلیل با چنان صولتی و سطوتی بر ایشان بارید که چشم بینندگان در جهان
مانند آن ندید و ما هی من الظالمین ببعید پس هر کس آن کار پیش گیرد و گرفتار
اصرار آن بوده بمیرد تا گردش روزگار سقوط یکی از آن احجار سبب هلاک آن
بی باک نکرده اند و آمد شد لیل و نهار در مقام انتقام نموداری از صولت همان
آثار درین دیار بآن نابکار نچشانند لیکن داور بردبار آن سنگ در دوزخ جان
بوی رساند که هیچ او ندیده خبردار نشود و نداند و این معنی در بعضی از روایات
وارد است و آنچه یاد کرده شد از آیات بر صحت آن دلیل و شاهد است حاصل
که عقوبت آلودهٔ این کردار افزون از عقوبت زناکارست اگرچه هر یک از ایشان
مستحق خلود نار و مستوجب غضب پروردگارست عقوبت دیگر از عقوبتهای
این منکر آنکه آلوده دامانان عمل لوطیان را آب دنیا از جنابت آن جنایت پاک

نمايد بلكه هركس بآن عمل كرايد جنابتش چندان بايد كه روز قيامت با همان نجاست
بحشر آيد و وخامت آن عقوبت بر ندامت بي نهايت افزايد **فصل** و از آن جمله
بطريق دزدي و تعدي و مانند آن دست بمال كسان انداختن و نصيب خود را از
نصيب ديگران نشناختن و از آن جمله خون يا ميته خوردن بدون اضطرار
و همچنين گوشت خوك يا حيواني كه نام ما سواي خداي عز و علا بر آن برده باشند
در هنگام كشتار و از آن جمله دروغ بر خدا و رسول خدا و ائمه هدي عليهم السلام
بستن و سخني را كه ايشان نگفته باشند از پيش خود نسبت بيكي از ايشان دادن
و گفتن و از آن جمله در وصيت جور نمودن و طريق ستم شريكي پيمودن و از آن
جمله حقي لازم الاداء از حقوق مردمان محبوس داشتن و بدون ضرورت پيش
خود گذاشتن و از آن جمله در غير اسب دواني و كمانداري و مانند آن گرو بستن
و قمار باختن و همچنين ساز نواختن و بكارهاي بيهوده پرداختن مانند گوش
بآواز ساز انداختن و از آن جمله خيانت ورزيدن و اداي امانت را سهل انگاشتن
و سبك ديدن و از آن جمله پيرامون اسراف و تبذير گرديدن و در انفاق مال چشم
از اندازه اعتدال پوشيدن و بهر طرف پاشيدن در خبر است كه من اقتصد في
معيشته رزقه الله و من بذر حرمه الله و همين معني در روايت ديگر بأين عبارت
ورود يافته ان السرف يورث الفقر و ان القصد يورث الغني اسراف علت
تنگدستي و سبب پريشاني است و از شعبه‌هاي اسراف آنست كه تخم حرمان را

بهر

بهر جا اندازند و از براي انتفاعي كه از آن ميسر باشد جمع نسازند و همچنين [illegible]
و زياده از بيهوده بهر طرف پاشيدن و از آن جمله بخس در كيل و ميزان نمودن
و مراد از بخس سنجيدني را كم سنجيدنست و پيمودني را كم پيمودن و از آن جمله بدون
غرضي از اغراض دينيه دروغ و خلاف واقع گفتن و حق را بدون اراده اصلاح
و ائتلاف طبايع نهفتن و از آن جمله مددكاري ستم كنندگان و جور انديشان
و در حكم مددكاري است ميل كردن بدوستداري ايشان و از آن جمله دوستان
پروردگار را حقير شمردن و خوار داشتن يا توقير و تعظيم ايشان را يكسان انگاشتن
و از آن جمله گذاردن حج را سهل شمردن و سبك پنداشتن و لازم استخفاف
اداي فريضه از ادا در عقده تسويف و اهمال گذاشتن و از آن جمله اقتراف گناهي
از گناهان صغيره بر سبيل استمرار و اصرار و معني اصرار ادمان آن كردار است
بدون بازگشت و استغفار و بدون انديشه توبه و اعتذار و اراده انابت بسوي
پروردگار هيچ معصيتي را با وجود اصرار در شمار صغار مپندار بمقتضاي گفتار
امام جعفر صادق عليه السلام كه لا صغيرة مع الاصرار بلكه هيچ طاعتي از طاعات
صاحب اصرار را شايسته قبول مشمار و كردار آنها را بكار در نظر استبصار از
دايره فرمانبري و ايمان بر كنار دار چنانكه در روايت ديگر از آنحضرت
منقولست سلام الله عليه و على آبائه و بنيه لا والله لا يقبل الله شيئا من طاعته
على الاصرار على شيء من معاصيه **فصل** از جمله معاصي و آثام تحريم حلال است

وتحلیل حرام واضلال انام بتبدیل شرایع اسلام وتغییر قواعد احکام وکردنکشی از
بندکی خدا واز اطاعت پیغمبر وامام وانقیاد این مخالفین در اتباع غیر سبیل
مؤمنین وارتداد از قبول شعائر دین بعد از حصول بصیرت ویقین وکیبانیدن
کلمات خدای از مواضع نزول وکردانیدن مردمان از اطاعت خدا ورسول
ومنع فرمودن از یاد خدای در مساجد وسعی نمودن در خرابی وویرانی معابد
وتهوین وتکذیب آیات الله وتمکین وتصویب مبتدعان کمراه واستبداد
برای وهوی در متعلقات شریعت غرا واختراع بدع واتباع اهواء در اصول
وفروع ملت بیضاء وهمت کماشتن بر ابطال معالم دین ومراسم اسلام ودر معرض
اهمال کذاشتن ایمار وایمام ائمه انام علیهم السلم وواکذاشتن سراسر مندوبات
ومسنونات واقتصار داشتن در بندکی خدا بر فرایض طاعات وتوقف داشتن
در بلدی از بلاد مشرکین وکفار با امکان فرار بدون تحمل مشقت وازار وبر یک
کنار کذاشتن تدبر واستغفار در آیات پروردکار از روی غفلت واغترار
ورشوه کرفتن در حکم میان مردمان هم از برای اظهار حق وهم از برای کتمان
ورشوه دادن از برای اظهار حق بدون اضطرار وپنهان داشتن حقی از حقوق
لازم الاظهار وازپی کارهای بد که نسبت بهمکنان کرده اکر ده خیال کرده وشتافتن
بلکه از برای کرد آمدن مسلمانان تا توان محلهای پسندیده با بدیا فتن
واز آن جمله قطع طریق راه پیمایان وسعی در تفریق کلمه ایمان وشق عصای

مسلمانان

مسلمانان وایذای مؤمنین ومؤمنات بدست وزبان والقای عداوت وبغضا
میان مردمان واثارت فتنه وشر بمانند سخن چینی وبهتان وتعاون یکدیکر
برمزاولت اثم وعدوان ومقارفت فسوق وعصیان وتجسس نمودن عیوب
مؤمنان وهم کیشان وساعی بودن در اشاعت فواحش وقبایح از ایشان و
دوست کرفتن نصرانی یا جهود یا فرقه دیکر از پیروان انکار وجحود **فصل**
واز جمله محرمات است ایقاع ظهار وهمچنین انشای ایلاء بقصد اضرار واز آن جمله
تبری از نسب ونفی ولد در صورت لزوم اقرار واز آن جمله با آلایش حیض یا
نفاس مباشرت مردان است با زنان ومجامعت زنان با مردان واز آن جمله نکاح
بهائم وچهارپایان واز آن جمله مساحقه زنان با زنانست ومعنی مساحقه
آنست که دو زن در هنکام اشتداد شهوت خود را بسوی یکدیکر کشانند
چنانکه از احتیاج بازدواج ازواج بی نیاز کرداند زنانی را که با یکدیکر این
عمل کرده باشند بعرصات محشر از بند جامهای آتشین در بر پوشیده مقانع
آتشین بر سر کشانیده وعمودها از آتش تابان داخل اجوافشان کردیده بحیثیتی
که سراپای اندامشان را کرفته وبسرهاشان رسیده باشد اینچنان زنان از روز
قیامت با این سامان حاضر سازند یکان یکان از ایشان در آتش جاودان اندازند
ودر روایتی دیکر چنین آمده که هر یک از ایشان قرین هفتاد حله آتشین باشد
وبر بالای آن هفتاد حله پوستی از آتش کسترده بسیار غلیظ وسنکین وسا

اجناس لباس آنکه بند و سرانداز و پاپوش یکیک تفسیده و اتشین و ازان
جمله دیاثت است و بی غیرت بودن و ازان جمله قیادت نمودن و معنی قیادت
دو کس را بهم پیوستن است از برای قضای شهوت حرام چه بطریق زنا و چه
بطریق مساحقه و چه بطریق اغلام و ازان جمله سخن کفتن و همزبانی کردن زنان
در پیش کسی که محرم ایشان نباشد از مردان و هرگاه کفتن سخنی ناچار شود بسبب حاجتی
که رخ نماید باید که کفتار ایشان با نامحرم زیاده از پنج کلمه نیفزاید و ازان جمله مباشرت
زنان با زنان بدون آنکه جامه حایل باشد در میان و ازان جمله حکایت کردن
بعضی زنان با بعضی دیگر آنچه را در خلوت نسبت با و واقع شده از کفتار
و کردار شوهر و ازان جمله بیرون رفتن زن بی اذن شوهر از خانه خواه بمنزل
آشنا رود و خواه بخانه بیگانه پس اگر زنی بدون رخصت از خانه خود بیرون آید
فرشتگان آسمان و هر چه بران کذرد از جنیان و انسیان او را لعنت میکرده
باشند تا بمنزل عود نماید و ازان جمله آنکه زن از برای غیر شوهر سر و پا بر خود را
بزینت و زیور آراسته کرداند پس اگر چنان کند حقی است بر خدای عز و جل
که او را باتش دوزخ سوزاند فصل و ازانجمله پوشیدن حریر محض است
در غیر حالت حرب و اضطرار و همچنین پوشیدن زر خواه مخلوط باشد
بچیزی دیگر مانند انگشتر و خواه مخلوط باشد مانند عمامه و کمربند و سایر
جامهای زرتار لیکن حرمت این دو جنس از اجناس لباس مخصوص است به رجال

بخلاف زنان که ایشان را پوشیدن حریر و زر جایز است در هر حالی از احوال
و ازان جمله با حالت جنابت یا حیض یا نفاس در مسجد درنگ کردن و توقف
داشتن و همچنین چیزی از چیزها با ان حالتها در انجا کذاشتن و ازان جمله
در حالی از ان احوال داخل مسجد الحرام و مسجد سید انام علیه و علی آله السلام
کشتن و همچنین یکی از ان دو مسجد از موضعی بموضعی منتقل شدن و کذشتن
و ازان جمله مسلمانی فقیر را حقیر انکاشتن و سبک داشتن در خبر است که هر
کس فقیری از مسلمانان را حقیر انکارد و سبک شمارد حق خدای عز و جل را سبک
داشته باشد پس هر اینه خدای عز و علا او را روز قیامت سبک دارد مکر آنکه
بازکشت کند و این عمل را واکذارد و ازان جمله بنا نهادن بناها زیاده از اندازه از برای
برآوردن نام و آوازه یا بقصد تفوق بر اکفا و اقران یا بنیت تطاول بر معاشران
و مجاوران و ازانجمله فقاع و نبیذ مست کننده و سایر مسکرات آشامیدن و ازان
جمله موی ریش را سراسر تراشیدن و خلقت خدای را بان علت از حالت خود
کردانیدن و ازان جمله اوانی زر یا سیم در اکل استعمال نمودن یا در شرب کار
فرمودن و ازانجمله ساختن الواح نرد و اجزای شطرنج و سایر ادوات قمار
و پرداختن آلات لهو مانند خشبات طنبور و قصبات مزمار و همچنین مهیا
کردانیدن اصناف ملاهی و انواع معازف و تراشیدن الوان اوثان و اقسام
اصنام و کداختن زر و سیم از برای ساختن اوانی شراب و طعام و کشودن

دست اهتمام بسوی سرانجام هرچه معاونت کند بر کاری از کارهای حرام و ازین قبیل
است اجاره دادن مساکن و سایر اعیان از برای اتیان معاصی و آثام و فروختن
سلاح بقاطعان طریق انام یا بدشمنان دین اسلام و از آن جمله شبیه انسان
و تمثال حیوان ساختن یا نقش کردن و پرداختن در خبرست که خدای عز و جل
نگارنده صورت را روز قیامت تکلیف کند بدمیدن روح در آن دمیدن و زنده کردن
چون هرگز در آن صورت که نگاشته روح نتواند دمید چندانکه از گناه آن پاک
شود عقوبت خواهد کشید **فصل** و از آن جمله در مردن کسی فریاد برآوردن
و بگفتن سخنان دروغ و باطل نوحه گری کردن یا بر سر و رو و سینه زدن و همچنین
مو بریدن و جامه بر خود دریدن و بدن خراشیدن در خبرست که سرور انبیا حضرت
زهراء صلوات الله وسلامه علیهما را ازین گونه کارها منع کرده و گفته بعد از من
موی خود مکشا و بر روی خود مزن و فریاد بر میار و نوحه گر و امداز لیکن از بعضی
اخبار جواز بعضی از اینها در رحلت ائمه هدی و در وفات بعضی اقربا مستفاد میشود
بنابرین باید که اخبار اباحت بموارد رخصت تخصیص یابد یا اخبار نهی و منع در
مصیبت غیر خاندان نبوت و اباحت بر کراهت و نزاهت محمول گردد و در روایتی
آمده که هرگاه شوهر در مردن زن و پدر در مردن فرزند جامه بر خود چاک زند
باید که کفاره دهد و نماز هیچ یک از آن دو کس مادام که کفاره نداده و از آن عمل باز
گشت نکرده مقبول نگردد و در همین روایت زنی را که روی خود خراشیده یا موی

خود

خود کنده یا بریده حکم بدادن کفاره فرموده اند اما با ذکر وقت بر بودن جزع
و استغفار و توبه بس فرموده اند و بر هر تقدیر گریستن در مصیبت فرزند و اصدقا
و اقربا بر وجهی که منافی رضا بقضای خدای عز و علا نباشد رواست و در یاد ما
جرای کربلا بر وقایع شنعاء و فظایع نکراء که از آن کفرشادان اسلام نما نسبت
بخانواده سروری واجبا سرزده بمقتضای حدیث من بکی علی الحسین او تباکی
وجبت له الجنة از موجبات رحمت خداست و هر قطره از قطرات آن عبرات
دری ارجمند و گوهری گرانبهاست شیخ ابو القاسم جعفر بن قولویه در کتاب
کامل الزیارات از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت ابو هرون
مکفوف را بخواندن شعری در مرثیه امام حسین علیه السلام امر فرموده و ابو هرون
در اجابت فرمان زبان بخواندن شعری گشوده پس آنحضرت دیگر بار گفته شعری
بخوان چنانکه خود میخوانید و نزد شما شیوع دارد یعنی بعنوانی که رقتی با آن باشد
و شنوندگان را بگریه آرد پس ابو هرون شعری خوانده موافق فرموده و مصراعی
از آن شعر در اثنای حدیث روایت نموده و چنان بوده که آنحضرت را گریانیده
و نوبت سیم که بخواندن مامور شده قصیده دیگر بعرض رسانیده که شنوندگان
پس پرده را نیز بر گریه داشته چنانکه آثار گریه و نوحه ایشان از ورای حجاب
نمودار گردیده و همانا قصیده معروفه مشتمل بر ذکر بعضی از وقایع کربلا بوده
که عرش رحمن از جریان آن لرزیده و طپیده ابو هرون گوید که چون فارغ شدم

وهرکس شعری خواند صح

از حضرت بویه داد وگفت ای ابو هرون هر کس در مرثیه امام حسین ع شعری خواند
پس گریه کند و ده نفر را گریاند بهشت از برای او نوشته شود پس گریه کند و پنج را گریاند
بهشت از برای او نوشته شود وهرکس شعری خواند وپس گریه کند ویک نفر را گریاند
بهشت از برای او نوشته شود وهرکس امام حسین نزد او یاد کرده شود پس
از چشمش بیرون آید از سرشک باندازه پر مگسی ثوابش بر خداست وخدا راضی
نیست بکمتر از بهشت از برای پاداش از چنان کسی **فصل** واز آن جمله اختیال است
در رفتار وگام گذاشتن وبر داشتن از روی تجبر واستکبار وپامال تطاول و
فریفتن اختیال چندانکه کردن استکبار او از خیالی است محال که بطول جبال توانم
رسید ودر هیمن بطر وفریت اثر هر چند نظر بکمال الحمید نیکو وخمیدن منظر
افتاده هوسی است بی محال که پیرامون خرق زمین تواند کردید واز آن جمله
نشستن بر مایده شرابخواران هر چند شریک نباشی در عمل ایشان وهمچنین
فروختن خمر وخریدن وخورانیدن آن در خبر است که ایزد تعالی خمر را لعن
کرده وغارس آنرا یعنی آنکس را که نهال تاك یا نخل می نشاند بقصد اینکه حاصل
انرا خمر کرداند وهمچنین افشارنده واشامنده وخوراننده وفروشنده وخریدار
وخورنده قیمت انرا وانکس را نیز که خمر را از جایی بجایی برد وانکس را که بسوی او
نقل شود واز آن جمله گفتن وخواندن شعری است که مشتمل باشد بر هجو کسی از
اهل ایمان یا شعری که مشتمل باشد بر تشبیب زنی بخصوص که تمتع از وی حلال

باشد

باشد بر متشرعان یا تشبیب شخصی از امردان وهمچنین گوش فرا داشتن باستماع
این وآن اما شعری که در آن تشبیبی باشد نسبت بزنی از زنان حلال انشاد آن
جایزست در بعضی از احوال وهمچنین تغزل وتشبیب نسبت ببعضی از نسوان بر
سبیل ابهام واجمال واز آن جمله انشاد شعری است که مشتمل بر فحشی باشد در خبر است
که هرکس یک بیت شعری از فحش خواند هیچ نمازی از نمازهای او در آن روز بدرجه
قبول نرسد **فصل** واز آن جمله بطریق غنا وسرود آواز برکشیدن است ونغمه
سرائیدن وصوت را بر وجه اطراب ترجیع دادن ودر گلو کردانیدن خواه
ترجیع صوت مطرب قرین آلتی از آلات لهو گردد مانند آواز نوازنده چنگ ومزمار
وخواه بدون آلت باشد مانند خنیاگری ونغمه سرائی بالحان طوائف دیگران
فساق وفجار در چندین روایات از اهل بیت عصمت وطهارت وارد است که
مراد از لهو حدیث در آیت ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل
الله بغیر علم ویتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهین غناست وهمچنین مراد از
قول زور هم در آیت واجتنبوا قول الزور وهم در آیت والذین لا یشهدون الزور
غناست ودر بعضی اخبار واذا مروا باللغو مروا کراما را نیز بغنا تفسیر نموده
اند ونهی از حضور ونزدیکی مجلس آن فرموده اند واز حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده که خانه غنا وسرود از نزول مصیبتی دردناك در آن
ایمن نتوان بود ودعا در آن خانه باجابت نرسد وفرشته داخل آن خانه نشود

وهم از انحضرت روایتست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که قرآن بالحان
عربان و اصوات ایشان تلاوت کنید و از لحون ارباب فسق و اصحاب کبائر
برحذر باشید و اجتناب از آن لازم دانید پس بدرستی که بعد از من گروهی آیند که
بخوانند قرآن را و آنرا گردانند مانند گردانیدن غنا و نوحه گری و رهبانیت
تلاوت ایشان از گلوهاشان درنگذرد و بالا نرود و دلهای آن گروه سرازیر
شده باشد و برگردیده و همچنین دلهای کسانی که شیوه ایشان را خوش کرده اند
و پسندیده و بالجمله اخبار و آثار در حرمت و عقوبت غنا از ائمه اطهار سلام
الله علیهم بسیار رسیده و باید دانست که ترجیع صوت بتلاوت قرآن بعنوانی
که بحد غنا نکشد و سرودی با آن نباشد جایزست و پسندیده چه در بعضی روایات
ترغیب بآن وارد گردیده و همچنانکه نغمه سرائی و غنا گری حرام است
شنیدن و آموختن آن نیز از جمله معاصی و آثام است و در بعضی اخبار آمده
که استماع غنا و لهو سبب رستن نفاق گردد در دل چنانکه آب باعث رستن
گیاه شود از گل **فصل** و از آن جمله دانسته نظر کردن مردانست بسوی
اجنبیات زنان و نظر کردن زنان بجانب اجانب مردان مگر در صورتی
چند که استثنا شده از این و از آن بشرط برائت ساحت نظر از آلایش
لذت و اطمینان قلب ناظر از اقتران بحرکت شهوت اما دیدن روی و کفین
و قدمین زنان بیگانه با عدم شهوت بدون اضطرار از جمله شبهاتی است که

ترجیح هر یک از حرمت و کراهت آن گوهر است در نظر احتیاط پیشگان عفت شعار
در خبر معتبر وارد است که هر کس چشمهای خود را از آنچه بر او حرام باشد پر کند در
دنیا ایزد تعالی روز قیامت چشمهای او را از آتش پر کند مگر آنکه بازگشت نماید
از آن کردار و هر کس دست زنی را بگیرد که بر او حرام باشد پس بتحقیق که مستوجب غضب
پروردگار گردد و هر کس زنی را بر وجهی از وجوه حرام در بر گیرد او را با شیطانی از
شیاطین در زنجیر آتشین قرین سازند پس هر دو را با یکدیگر در آتش دوزخ اندازند
و هر کس دانسته نظر بعورت مسلمانی اندازد ایزد تعالی او را در آتش دوزخ قرین
منافقان سازد و از دنیا بیرون نرود تا آنکه خدای تعالی او را رسوا کند و هر کس
تامل در عورت مسلمی نماید هفتاد هزار فرشته زبان بلعن او گشایند و هر کس با
مسلمانی در بیع و شری غش نماید و طریق خدعه و مکر بپیماید در شمار مسلمانان
نتواند بود بلکه بگشاینده زیان و سود روز قیامت او را با جماعت جهود محشور
خواهد نمود چه فریبندگی و دشمنی طائفه جهود افزونترست از فریبندگی
طوائف دیگر از فریفتگان انکار و جحود و هر کس جامه فاخر پوشد که بآن افتخار و
اختیال نماید قرین قارون گردیده از تولجی و اطراف جهنم راه انخساف بپیماید
چه قارون اول کفران پیشه بود که اندیشه اختیال نموده دیده استکبار گشود
تا آخر با خانه و اثاث و هر چه با او بود نگونسار بزمین فرو رفته سربلندی خود
را آزمود و هر کس ستمکاری را از فرمانروایان مدح گوید و ستاید و نسبت با او

افتادگی و فروتنی فراوان نماید یا نزد او زبان بعرض حال بیان قلت مال و تنگی
احوال گشاید که شاید بدنیا فتا بخزانهٔ نوال افضالش امید دارد بمقصود رسد و
اسایید در آتش جهنم با آن فرمان روا قرین خواهد گردید و در اینجا پاداش کفران
نعمت خداوند و دو خواهد رسید و از اینجاست که سرور انبیاء صلی الله علیه و آله
ستایش کنندگان بیجا را نهی و کید و منع شدید نموده و احثوا فی وجوه المداحین
التراب فرموده یعنی خاک بروی مدح کنندگان پاشید و هرزه درائی ایشانرا
بچیزی مگیرید و از فریب یاوه سخنان که در مقام ستایش شوید بر حذر باشید.

فصل از جملهٔ معاصی که ترهیبات وکیده و تهدیدات شدیده از ارتکاب آن
رسیده اغتیاب اهل ایمانست و از خصایص غیبت نسبت بمحرمات دیگران است
که غیبت کردن همگنان بمثابهٔ خوردن گوشت مردگانست در خبرست که
عقوبت غیبت از عقوبت زنا سخت ترست از این جهت که زناکار هرگاه باز
گشت و استغفار گراید کردگار بردبار او را آمرزد و ببخشاید بخلاف غیبت
کننده که مادام که خصم خود را راضی ننماید از نجاست غیبت نیاساید و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که هر کس در حق مؤمنی گوید
آنچه را بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده پس هر آینه از آنان باشد که خدای
عز و جل در شان ایشان گفته ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین
آمنوا لهم عذاب الیم و نیز از آنحضرت روایت شده که هر کس بر مؤمنی روا

کنند

کنند آنچه را ناپسندیده اند از گفتار و کردار بنیت هدم مروت و اظهار عیب و شنار
از برای آنکه آن مؤمن را از نظر مردمان اندازند و دلهای همگانرا از سوی او
منعطف سازند خدای عز و جل آن بداندیش را از ولایت و نصرت خود دور دارد
و با امداد و اعانت شیطان واگذارد پس هر آینه شیطان نیز آن مردود درگاه
الهی را از خود راند و روی از امداد او گرداند و ناچار آن نابکار را بنومیدی و خسار
رساند پس با کمال مذلت و صغار در آن تباهی و روسیاهی ماند و باید دانست
که همچنانکه پیرامون غیبت گردیدن گناهی است عظیم شنیدن و پسندیدن
آنچه غیبت کننده گوید از اسباب استیجاب عذابی است الیم از این جهت در
بسیاری از اخبار شنونده را با گوینده شریک نموده اند و در تحذیر از استماع
ان السامع للغیبة احد المغتابین فرموده اند و مراد شنیدنی است که مقرون
برضا باشد و بحالت اختیار نه شنیدنی که اتفاق افتد ناچار در صورت اضطرار
و بهر تقدیر هر یک از شنوندگان که انکار سخن گوینده توانند جایز نیست که بر
خاموشی کزینند بلکه واجب و لازم فوری است که انکار کنند و بر گردانند مگر
آنکه مقام مقام اشتباه باشد و الباس یا مقام تقیه و هر آینه که بهنگام الباس باید
گفتار گوینده را توجیهی استوار کنند و بر محملی پسندیده نهند و آسوده مانند و هنگام
هراس که قادر برد و انکار نباشند باید گفتار را در گلوی آن بدکار شکسته از آن
مجلس برخیزند و از یکدیگر پاشند و اگر تنگنائی است که آن نیز مقدور نیست

تألم وانکار قلبی کافی است، در خبر معتبر وارد شده که هر کس غیبتی را که نسبت بیکی از
برادران در مجلسی شود از او برگرداند، خدای تعالی هزار گونه شر از شر دنیا و آخرت
از او بگرداند و اگر قادر بر رد آن غیبت باشد و زبان بانکار نجنباند هفتاد برابر
گناه گوینده بر او لازم آید و بر گردن او ماند **فصل** چون پیش ثابت شد حرمت
غیبت و استماع آن یافت اکنون برین معنی اطلاع باید یافت که هر گاه غرض
صحیح بذکر عیبی از عیوب شخصی تعلق یابد، در آن صورت واجب نیست که گوینده
از ارتکاب آن اجتناب کند، یا شنونده در رد آن کوشد و بانکار آن شتابد و
همچنین کسانی که هتک حرمت شریعت کرده عیب خود را بر خود نپوشند،
و از فاش کردن کردار و گفتار بد باک ندارند، بر دیگران تکلیف آن نشده که به
تکلف در پرده پوشی مثالب و معائب ایشان کوشند و فنون مناهی و معاصی
که از آن ناشدنیان عاصی بینند و شنوند نادیده شمارند و نادیده انگارند،
و از این قبیل است اباحت غیبت آنانی که بدون عذر و علت غایبانی از حضور
جمعه و جماعت پاس داران مراسم ایمانی پای آمد شد بندند و روی رغبت گردانند،
و در اوقات اقامت صلوات از مجامع و مساجد عرق ریزان ناصیه خشوع و
اخبات گریزانند، و بمجرد افسانه و وسوسه طرازان پر بهانه مانند زنان بکنج
دیگی انزوا پای خانه بپیمانند، حاصل که ارتکاب اغتیاب بعد از تحقق اجتناب
از شوائب ارتیاب و توجه نیت بجانب خیراندیشی و صواب در صورتی که غرضی

از

از اغراض دینیه بدون آن بحصول نپیوندد رواست، و قبائح رسوا و فضائح هویدا
پرده دران جلباب حیا را در حالتی که از مصالح اخفا و نهفتن معرا باشد گفتن
و شنفتن مباح، و در اخبار اهل بیت عصمت از سایر افراد غیبت مستثناست،
من القی جلباب الحیاء عن وجهه از احادیث نبوی است، و همین معنی مکرر در روایات
معتبر از خانواده آن سرور مرویست، پس هر کس جلباب حیا از روی خود انداخته
باشد مر او را غیبتی نیست، و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد گردیده
که غیبت آنست که در حق برادر خود گویی آنچه را خدای عز و جل بر او پوشیده،
اما مانند تندی و شتاب زدگی که ظاهر و هویدا باشد گوینده آن از خباثت غیبت
پاکیزه و مبرا باشد، و در روایت دیگر چنانست که هر کس غایبانه مردی گوید
آنچه را مردمان از او دانسته اند و بر همگنان عیانست، در آن گفتن از آلایش غیبت
کردن در امان است، بلکه غیبت آن باشد که غایبانه شخصی گوید آنچه را در او
یافت شود و از مردمان نهان باشد، و بسیار بود که افشای عیبی از عیوب این
ساحت اباحت گامی چند از ترک ناشته خود را بسرحد وجوب رسانند، یا ما بین
صحرای وسیع الفضای جواز و خطیره خطیر ایجاب، در بعضی از ممالک استحباب پا
در رکاب ماند، اکنون مناسب مقام آنست که آموزگار خامه از برای کسر استبعاد
ساده لوحان مرتاب بایراد بعضی از افراد پسندیده اغتیاب گراید، و در
مقام ارشاد سالکان سبیل رشد و صواب از رخسار گفتاری چند غیبت نما که اتصاف

یکی از ان اوصاف یافته نقاب غیاب و جلباب ارتیاب کشاید **فصل** از جملهٔ
عرضهای صحیح معتاب که مرجح یا مبیح اغتیاب تواند بود سوی آنچه فصل سابق
بدان استحقاق عقاب از ارتکاب ان ندود غیبت اصحاب بدعت و تشریع است
و ملامت ارباب اضلال و تبدیع ترغیب و کید در نکوهش و تانیب مبتدعان فرموده
اند و ترهیب شدید از سرزنش ناکردن ایشان و ساکت بودن بران نموده اند
تا آنکه ابداع پیشگان طمع در فساد و افساد نتوانند و نادانان از بوسیلهٔ رذیلهٔ حق
نا نمودن باطل از جادهٔ سداد و صواب نکیبانند در خبر معتبر از حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و اله وارد است که اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن
لم یفعل فعلیه لعنة الله و هم از انسرور در روایت دیگر چنانست که اذا رایتم اهل
البدع والریب من بعدی فاظهروا البراءة منهم واکثروا من سبهم والقول فیهم
والوقیعة وباهتوهم حتی لا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام ویحذرهم الناس ولا
یتعلمون من بدعهم یکتب الله لکم بذلک الحسنات ویرفع لکم بها الدرجات
و از آن جمله آنست که آزاری از ستمکاری دیده و جوری از دل آزاری کشیده باشی
که بدون اظهار آن بحق خود نتوانی رسید پس بکشودن زبان تظلم پیرامون غیبت
آن ظالم متوانی گردید و لهذا سرور انبیا صلی الله علیه و اله غیبت کسی را که
قادر بر ادا حقی لازم الادا باشد و در دادن آن تعللی یا تماطل کند مباح نموده
که مطل الواجد یحل عرضه و عقوبته فرموده و گاه زبان بیان ان لصاحب الحق

مقالا گشوده و از آن جمله تحذیر عاقلان نصیحت پذیر است از ورود موارد آفات و
شرور و از آن جمله تنفیر عاقلان ستخیر است از وقوع مواقع تضرر و غرور و
از آنجمله جرح شهود و قاضی است که تعلق داشته باشد بعقود و ایقاعات یا
عهود و جنایات و همچنین قدح در رجال اسانید اخبار و اخبار از کذب یا عدم
وثوق بحدیث ناقلان روایات و از آن جمله استفتا در مسائل عبادات و معاملات
و از آن جمله استعانت بر ازالهٔ قبایح و تغییر منکرات و باید پرتو شعور دیده و دانش
خرد پرورد بر نهفتی نماند که حکم این گونه سخنان در اباحت و رجحان بحسب اختلاف
نیت گوینده کان اختلاف می یابد و همچنین مراتب رجحان بسبب اختلاف نیت
مردمان مختلف میگردد چنانکه در گفتار تقسیم و تصنیف کرد او دانستی که صحت
نیت گاه مرجوح را راجح میکند و بفساد نیت گاه مرجوح میشود پس تواند بود
که فردی از این افراد گاه مباح باشد و گاه واجب و گاه مندوب و همان فرد بخصوص
محظور گردد اگر نیت گوینده مقصود باشد بمجرد شکست مؤمن و فاش کردن
عیوب **فصل** و از جملهٔ محرمات است پی سپر غضب گردیدن از برای غیر خشنودی
خدای عز و علا و حمیت ورزیدن و تعصب کشیدن در امری از امور دنیا و
تفاخر نمودن بسبب نسبت امهات و اباء یا بسبب مفاخر عشایر و مآثر اقربا
و زبان گشودن بجملهٔ از کلمات فحش و بذاء و بغی نمودن بر اقران و اکفاء و
خود را پسندیدن و ستودن و تابع حسد بودن یا اظهار آن نمودن و بدون غرضی

از اغراض دنیه پیرامون مراء وجدال گردیدن یا با مردمان خصومت کردن و
عداوت ورزیدن خصومت با همگنان دل را آزار کند و از استواری کیاند و نفاق
رویاند چنانکه در اخبار وارد است و موارد تجربه و اختبار بران شاهد است
و در بعضی روایات چنانست که لا تمارین حلیما ولا سفیها فان الحلیم یغلبک و
السفیه یوذیک و مراد آنست که هیچگونه زبان بخصومت کسان نگشائی و بهیچ
کس طریق ملاحات و ممارات نپیمائی که اگر آن کس بردبار است و گران وقار
هر اینه ترا در آن صورت سبک شمارد و دشمن دارد و اگر سفاهت شعار است
و در نظر اعتبار کم عیار طاقت شکیبائی نیارد اگر در مقام انتقام ایستاده
حق سفاهت گزارد و چندانکه توانائی دارد ترا آزارد و از آن جمله است طعن
ولعن اهل ایمان گشودن و زبان بگفتن یاوه و دشنام آلودن در خبرست
که لعنت هرگاه از دهان لعن کننده بیرون آید ما بین لاعن وملعون تردد نماید
پس اگر ستمی یا بدعتی اگر لعن کرده شده مستحق آن باشد بسوی او گراید و
اگر لعن کردن او نشاید هر اینه بجانب لعن کننده باز گردد و نزد او آساید و باید
دانست که بدترین خلق خدا گروهی نابکارند که مردمان از زبانشان همواره
سوگوار و دل آزارند چنانکه حدیثست ابغض خلق الله عبد اتقی الناس لسانه
بران شاهدست و روایت من خافه الناس من لسانه فهو فی النار از ان مخبرست
و مانند آن گروه بدگفتار گروهی زشت کردارند که همنشینان از برای آسایش

و اطمینان ایشان را اکرام کنند و گرامی دارند و در مجالست و معاشرت ایشان طریق
فروتنی و مکاشرت سپارند که اگر حق تقیه نگزارند از شر دست و زبانشان امان
ندارند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که شر الناس عند الله تعالی
یوم القیمة الذین یکرمون اتقاء شرهم **فصل** و از جمله محظورات تعلم و تعلیم
شعبده و آموختن فنون جادوگری بمکر بقصد ابطال و تبریه در صورتیکه جمع شود
شد یا بیخبری و از آن جمله خبر دادن غیر انبیا و اوصیاست بطریق جزم و یقین از
وقایع و حوادث پنهانی خواه از راه کهانت و رمل باشد و خواه از راه قیافت شناسی
و عیافت دانی و خواه از راه استناد بتاثیرات اوضاع کواکب و تغییرات اجرام
آسمانی و خواه از راه اعتماد بر اخبار جن و صفای باطن و مانند آن از تسویلات
شیطانی غایب شما که از ناسازی زمان سفر گزیده اکنون در وادی چنین و
چنان گرفتار آزار راهزنانست با آنکه در اقصی ممالک هندوستان از گدائی
در نگاه ابلهان دو صد لک روپیه یافته باز در تلاش دو چندان ساختن برگردانست
فلان خواجه غلام گریخته را گیرد یا نگیرد فلان بیمار ازین مرض ببهبود و صحت
شفا یابد یا بدوای اطبا میرد تسعیر گندم و جو در سه ماه اخر این سال کم شود یا
افزاید آبستن ابن و همکین دختر ماه جبین زاید یا اسقاط جنین نماید در خبر
معتبرست که از آموختن علم نجوم پرهیز باشید مگر قدری که بآن سفر در صحرا
یا دریا مهتدی شوید یعنی راه بقبله سجود و کعبه مقصود برید پس بدستی که هم

که هر کس علم نجوم را بداند آموختن نجوم او را بسوی کهانت کشاند منجم مانند کاهن و
کاهن مانند ساحر و ساحر مستوجب لعن پروردگار است و در بعضی اخبار است
که هر کس کهانت کند یا از برای او کهانت کنند از دین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و
اهل بیته المعصومین بیزار است و از آنجمله تسخیر جن است و استنزال شیاطین و
همچنین علاج مصروع و مجنون بجبر و احضار بعضی از دیوان در آبگینه و جلب و
احضار بعضی از ایشان در ظرفی از ظروف مسین چنانکه طایفه از متکهنان سرخوش
و متصوفان بیهش بگمان خود دیو را گیرند و در شیشه کنند و بوسیله این حیله
از ساده لوحان بجزو قبیله قبیله در دام اطاعت و اضاعت کشند **فصل**
از جمله شیمهائی که احتمال حرمت و کراهت دارد و بر ذمت همت آنکس که در اشیا
و زبان حق حق اطاعت میگذارد لازم است که اجتناب از آن ناگزیر شمارد
منع ماعون است از مجاوران و معاشران یعنی مضایقت از عاریت دادن چیزی
چند از اثاث و ادوات که بعد از نوبت انتفاع توان یافت از آن مانند غربال و ترازو
و جوال و امثال آن در خبر است که هر کس ماعون بهمسایگان ندهد و از ایشان
دریغ دارد خدای عز و جل روز قیامت خیر خود از او باز گرفته او را با او گذارد
لیکن اگر مستعیر تباه کار و بی پروا است در آن صورت مضایقه کردن و عاریت
با او ندادن رواست و از آنجمله پوشیدن جامه ایست که سبب شهرت و
علت ذلت گردد و لابس آن میان مردمان بدان انگشت نما شود در خبر است

که من لبس ثوب شهرة البسه الله ثوب مذلة و در روایت دیگر باین عبارت
که من لبس ثوب شهرة کساه الله یوم القیمة ثوبا من النار و از آنجمله جامه صون
را بی هنگام استعمال فرمودن و مبتذل ساختن و لباس تجمل را از لباس تجمل عریان
نمودن و در معرض تباهی انداختن اسحق بن عمار گوید از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدم که تواند بود از برای مؤمنی ده پیراهن باشد گفت آری باز از بیست و یی
پیراهن داشتن پرسیدم گفت آری میتواند بود و این از جمله اسراف نیست یعنی
از بسیاری عدد جامه توهم اسراف نباید داشت و اندیشه نباید نمود پس گفت
انما السرف ان تجعل ثوب صونک ثوب بذلتک یعنی اسراف جز آن نیست که جامه
صون را جامه ابتذال گردانی و این معنی مکرر و متعدد یافته در روایات مأثوره
از خانواده خلافت یزدانی و از آنجمله بی وضو کتابت کتاب الله نمودن چه
از بعضی اخبار چنان آشکار میشود که آن نیز حرام باشد مانند دست بنوشته آن
سودن بنابر آن باید که تدین نژادان احتیاط کرده مادام که طهارت بجا نیاورند
کلمه از آن کلمات بر هیچ یک از الواح و صفحات نگارند و از آنجمله در اخبار از رؤیا
داستان پیرایش دروغ گشتن و آنچه را در خواب دیده نشده وانمودن و گفتن
که هر کس چنین دروغی گوید بحالتی که کذب آن را داند روز قیامت مکلف شود
که دانه جو را گره زند و نتواند **فصل** از جمله مکروهات ناخن بدندان
چیدن و ایستاده نعلین و زیر جامه پوشیدن و نشسته دستار بستن و با

فرجی از نعلین راه رفتن و در گرمابه بر پشت خوابیدن و در آنجا مسواک کردن
و در عبدامان مالیدن و بان پاک کردن و جانوران را با آتش سوزانیدن و در
موضع سجود دمیدن و همچنین بر طعام و شراب هنگام خوردن و آشامیدن و
رطوبت سینه یا دهان یا خیران در مسجد انداختن و مساجد را راه گذار ساختن
از این در آیند و از آن در روند مگر اینکه ما بین درون رفتن و بیرون آمدن دو
رکعت نماز کنند و از آن جمله شمشیر در مسجد کشیدن و متاع گم شده در آن طلبیدن
و آواز بر کشیدن و از آن جمله تدبیر امور خود را بسوی کول برای زنی از زنان گذاشتن
و با وجود حدیث کل امرئ تدبر امره امرأة فهو ملعون دانش و بینش زنان را
صواب پنداشتن مؤلف کتاب گوید که همانا مراد از این تدبیر تدبیر امور عظیم
و کارهای خطرناک است که اگر تدبیر آنها را مردی بعهده زنی گذارد چه بسا
و از آن جمله سوگند خوردن بغیر نام آفریننده جهان مانند سوره از سورهای
قرآن یا حرمت یکی از پیغمبران یا حیات فلان و سر فلان و از آن جمله زبان
بنفرین بهیمه و دشنام خروس گشودن و اجابت دعوت فاسقان بسوی طعام
ایشان نمودن و با جهودان و سایر اهل ذمت و امثال ایشان مصافحه کردن و باد
آلوده نمودن گوشت و دسومت طعام شب برو نا آمدن در خبر است که هر
کس شب هنگام آسایش دست را با چنان آلایش گذارد دیو شیطان او را
بنجاند و آزارد با اینکه نفس خود را در معرض نکوهش آرد و از آن جمله حیوانات

را با یکدیگر بجنگ انداختن و بان تقریب رایت عصبیت و عناد در نظر اوباش
و اوغاد افراختن و از آن جمله فرزند یا زن را با خود بگرمابه بردن و با مردمان
بد همنشینی کردن و طعام خوردن و زنبور کشتن و بر روی چارپایان زدن
و داغ بر آن نهادن و بدون ضرورت در شوارع نشستن و ایستادن و هنگام
بول کردن فرج خود را برابر آفتاب و ماه مکشوف داشتن و خاکروبه را پشت در
انباشتن یا شب در خانه گذاشتن که خاکروبه آرامگاه شیطان است چنانکه بعضی
از روایات مخبر از آنست و همچنین واگذاشتن تنیده عنکبوت در زوایای
بیوت چه در خبر معتبر وارد است که بیت الشیطان من بیوتکم بیت العنکبوت
و از آن جمله با حالت جنابت چیزی خوردن که آن مورث تنگدستی و پریشانی
است و از آن جمله ایستاده شانه کردن که آن موجب ضعف دل و ناتوانی است
و از آن جمله آب دهان انداختن در چاهی که از آن آب کشند و نگاه داشتن کبوتر
از برای اینکه تطیر یا تفرج بنگاه داشتن آن کنند اما کبوتر داشتن از برای فرستادن
نامه و استیناس یا از برای دور ساختن جن و وسواس باکی نیست بلکه بقصد
حصول این مطالب از جمله رغائب و اخبار بسیار در فضیلت و استحباب مروی است
از آن جمله اینکه کبوتر از طیور پیغمبران است و اینکه خانه به برکت کبوتران از ابوم
شدن ناگهان در امانست **فصل** و از آن جمله بولادت دختران اندوهگین
گردیدن و سوگواری نمودن و نگران پسران بوده امهات بنات را نکوهیدن

بدن که آن مهیج امراض گوناگونست، و بسیار خوابیدن شب که آن سبب فقیر
ماندن روز قیامت و ندامتست از نجاست جمیع محذورات لغوونست، در خبر
آمده سه کارست که در آن غضب پروردگارست، بخواب پا کشیده خوابیدن
و بی شگفت خندیدن، و از روی سیری چیزی خوردن، و از بعضی اخبار چنان آشکار
میشود که هر کس چاشت و شام را کفا کند، و در ما بین این دو خورش چیزی نخورد
از هر گونه رنجی سالم ماند، که فساد بدن از افزون خوردنست فصل و از جمله
مکروهاتست سخنی که گوینده یا شنونده را بسوی غیر خدای عز و جل کشاند گفتن
یا شنودن، و اظهار عدم رضا بداده خدا نمودن، و جا بجا زبان شکایت بجا
از قلت روزی یا کثرت عنا گشودن، و از آن جمله آشامیدن آب کوزه از
نزدیک شکسته یا جانب دسته، چه این دو موضع مجمع اوساخی است که در رفته
رفته فراهم آمده و بر روی هم نشسته، و از آن جمله برهنه غسل کردن در زمین
گشاده بدون حذر از نظر سوار و پیاده، در خبرست که هر گاه یکی از شما غسل کند
در فضائی از زمین، باید که بر حذر باشد بر عورت خود یعنی از ابصار ناظرین
و از آن جمله در اثنای خوردن غذا تکیه بر متکا یا مکرر نظر بر دست یا روی
شرکا داشتن، و صورت جانوری از جانوران بر انگشتری نگاشتن، و با انگشتری
آهن یا بدی تختم نمودن، و حرفی از حروف قرآن با آب دهان نوشتن
یا محو نمودن، و در وقتی از اوقات شب یا بعد همه پوششها از خود افکندن

و اتهامات بنین داشتن، چنانکه در تضاعیف آیات تنزیل مجید از مراسم شرک
نژادان عنید مسطورست، و چون عاقبت نیکی و بدی در اشکال این امور از
انظار جمهور مخفی و مستورست، بنای این حالت بر وفور جهالت مقصور شعور
با آنکه بمقتضای اقتفای دلایل که در رسائل علم کلام در این مقام مذکورست، هر
مسلمانی بخرسندی و شادمانی از مواهب ربانی مامورست، چه در باب عدل
ارباب بخشش این دانستی که قهرمان تقدیر پرورنده کار جهان آنچه برای هر یک از
بندگان در سود و زیان مقرر داشته، کلک تدبیر هوشمندان مناسب تر و
بهتر از آن بر لوح اندیشه نگاشته، و از آن جمله استشمام نان است، چنانکه
شیوهٔ سباع از اصناف و انواع حیوانست، در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
وارد شده ایاکم ان تشموا الخبز کما تشمه السباع فان الخبز مبارک ارسل الله
له السماء مدرارا و له انبت الله المرعی و به صلیتم و به صمتم و به حججتم بیت
ربکم و از آن جمله شمردن نانست، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عایشه داخل گردید و او گرفتار شمردن
نان دید، پس از عایشه این کردار با این گفتار آگاه گردانید یا عایشة لا تحصو
الخبز فیحصی علیک، و از آن جمله آنکه نان را استخفاف کنند و حقیر شمارند
پس باید که پای بالای آن ننهند و در زیر کاسه نگذارند، با کارد نبرند و با وجود
آن انتظار طعامی دیگر ندارند، و از آن جمله طعام خوردن زیاده از اندازه

قوام

وعریان بودن، و ازان جمله مشورت کردن با زنان و اطاعت صلاح دید ایشان
سیما در کاری چند که تعلق داشته باشد بامیزش اقارب و نوازش خویشان،
و ازان جمله در نشیمن زنی نشستن بآن حالتی که دارد، پیش ازانکه سرد شود آن
کرسی یا که باو رسیده گذارد، و ازان جمله بر سر راه یا پای درخت میوه دار نشستن
از برای دفع بول و مانند آن، و همچنین بول در میان آب ایستاده یا کنار آب روان
و استنجا کردن با سرگین و استخوان، و غسل و جماع در زیر آسمان، و ازان جمله سوار [?]
دریا در زمان شورش او از هیجان، و تکلم با مجذوم بدون آنکه مقدار یک ذراع
فاصله باشد در میان، و ازان جمله آنست که متاهلان در غیر منزل خود شب
بروز آرند مادام که در بلد اقامت آن زن اقامت دارند، و ازان جمله خوابیدن
پیش از ادای نماز خفتن، و بعد از نماز خفتن بسامرت نشستن و سخن گفتن
فصل و ازان جمله بی لنگ داخل گرمابه و آب روان شدن و هنگام نزول بعضی
از مصیبتها چنانکه قبل ازین اشعار بآن شد فریاد بر آوردن و دست بر سر و رو
زدن، و در روز چهارشنبه و روز آدینه حجامت کردن، و ازان جمله در خانه که
نه پرده داشته باشد و در در خانه تنها و بر بالای بام غیر محجر خوابیدن،
و بی چراغ یا آتش افروخته داخل خانه تاریک گردیدن، و همچنین در خانه که چراغ
آن هنوز افروخته باشد که مبادا تا بیدار میشود فویسقه بکشیدن فتیله
متاع از اسوخته باشد، و ازان جمله نظر بجاهای مردمان انداختن، و بدان

وسیله

دادن
وسیله خود را مشغول اطلاع بر اوضاع ایشان ساختن، و ازان جمله در صدقه
منت بر کسان نهادن، و در میان گورستان لب بخنده گشادن، و مقابر را بگچ اندودن
و قبری را که اندراس یافته باشد تجدید نمودن، و زنان را بتشییع جنایز بیرون بردن
و با دست چپ چیزی خوردن، و ازان جمله طلب اعانت کردن از مجوسی در کار
اگرچه در گرفتن دست و پای گوسفندی باشد هنگام کشتار، و ازان جمله معامله
و آشنایی با جماعت بیگانه از صلاح و سداد، و با جماعت آفت زدگان و اراذل و
اکراد، و ازان جمله آمیزش با کسانی که آنچه میان ایشان رسانی از نیکی و بدی هر دو را
یکسان انگارند، و با کسانی که از گفتن و شنفتن سخنان زشت اندیشه نکنند
و باک ندارند، و ازان جمله بر اهل ذمت و بت پرستان سلام کردن و همچنین بر
صاحب شطرنج و نرد و بر مخنث و بر مدام خمر خوردن، و بر شاعری که قذف محصنات
کند و بر کسی که ربوا خورد، و بر فاسقی که باظهار فسق باک ندارد، و بر کسی که
مشغول تلاوت قران باشد یا نماز گزارد، و بر گوینده اذان و بر جماعت زنان،
و در گرمابه بر کسی که لنگ نبسته، و بر کسی که از برای قضای حاجت نشسته، و
ازان جمله سگ در خانه نگاه داشتن، بلکه راه دادن و گذاشتن، که فرشتگان
از خانه که سگ در آن باشد گریزند، و داخل آن خانه نشوند و با سکان آن نیامیزند،
در خبرست که هیچ کس سگ نگاه ندارد مگر اینکه هر روز قیراطی از عمل او کم آید
و در روایت دیگر چنین است که لا تمسك کلب الصید فی الدار الا ان یکون بینك

وبعنه باب **فصل** وازان جمله شعر خواندنست با بعضی از حالات و در بعضی از
امکنه و اوقات در حرم و با حالت احرام و در مسجد و با حالت صیام و در سایر
شبها هر جا که باشی یا هر حالی از احوال و در بروز آدینه از ایام هفته و در ماه رمضان
از شهور سال مؤلف کتاب هداه الله الی الرشد والصواب فی کل باب گوید
که مراد از شعر درین مقام کلامی است اساس قیاسش بتخیل و تخییل و تتابع بود
لباس انشا از استعاره و تمثیل و تشبیهی چند در و زیب و تمویهی چند از شایستگی
قبول عقول بی نصیب نمودی بی بود از قبیل جلوهٔ سراب بی نما و شبحی بی وجود
مانند نمود موج و حباب بادپیما که ممتنع و محال را بنقش بندی خیال صورت
جواز و کسوت امکان پوشانند نه سخنی که باعتبار تماثل اعجاز و تشاکل ارکان
امتیاز نثر از شعر سخنان مقصود باشد بر مجرد تصافی قوافی و اقتران اوزان چه
کلام موزون قرین قطع نظر از سداد و فساد مضامین نه منبع اعتراض و نه منشأ حزن و دست
بلکه علت کراهت و نفور جز تدلیسات مزخرفه و تلبیسات مزیفه نتواند بود
که مهیج انتعاش غمائم و مروج اهتزاز صدور است چرا که مجرد تناسب عود و
تناسب اوزان قطع نظر از درستی و نادرستی مضامین و ثقل و خفت آن در میزان
استحسان سبب استهجان و علت استهجان نبودی استثنای پیمبران مراسم ایمان
انسراسیمگان این هیمان در کریمهٔ والشعراء یتبعهم الغاوون طریق کرامت
و سبیل استقامت نمودی و معتاد اطباق و رواق استغراق از او را و تکلم

واعناق

واعناق تکلم استنطاق نکشودی و هیچ یک از عصمت نژادان دودمان خلافت
یزدانی اقدام بانشاد و ارشاد سخنی که بزیور نظم آراسته باشد ننمودی و حال آنکه
ابیات حکمت آیات کشایندهٔ کنوز براهین و خطابات قدسی در آیات و نمایندهٔ
رموز اسکات و اجابات در مقام مناجات و طلب حاجات بکرات و مرات از
ایشان صدور یافته و پرتو التفاتشان بر رعایت منشآت شعرای خجسته سمات
که عنان سخنان از جهات تخیلات بی ثبوت و ثبات بسمت ادای نکات طلاوت
گردانیده باشند در قضای حقوق نصایح و عظات می تافته عدد ابیات اعجاز
آیین دیوان متانت بنیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پا از درجات عشرات
بنخستین بلهٔ الوف گذاشته و هر شعری از اشعار حقایق شعارش رایتی از
هدایت منازل اطمینان در نظر ره نوردان مراحل عرفان افراشته دقایق اسرار
دین در دقایق حقایقش نهفته و شقاق انوار یقین از ریاض حدایقش شکفته
بی شوایب تکلف مدینه ایست شامل هزار بیت معمور و بی رعایت تصلف سفینه
ایست حامل صد بحر مسجور بجری استوای لآلی معارف در بر گرفته و کانی است
زواهر جواهر لطایف بنظر آورده و هر چند نسبت این دیوان منیع ایوان بآن
حضرت از حد عد شیوع و استفاضت جبر منزل ایقان نرسیده معلوم نیست
که این بحر از خاشاک شعریت تا نه صافی است لیکن شیوع و ذیوع آن چندان در
اطراف و اکناف ممالک مرعی و مسموع دیده که نوع شعر فی الجمله از آن بنوع

حکم باهر السطوع از احتمال انتحال بری است، بهمین مقدار در اثبات مدعا کافی است
و همچنین ابیات حقایق آیات اولاد و احفاد آن سر امد اعلام و اوتاد سلام الله
علیهم اجمعین در بث مناجات جهان آفرین و حث بر پاسبانی مراسم دین مبین
که خورشید نوازش و تسدید از برج ارقام هدایت نظام یکیک نمودار گشته
بی غواشی سحاب ارتیاب، و فواید الهام و عواید انعام در موائد افضال و اکرام از
برای خواص و عوام گسترده، در هر بابی از ابواب حکمت بالغه و فصل خطاب **فصل**
و از آن جمله طلب انعام و افضال از غیر این دیمهان نموده، زبان سؤال نزد اکفاء
و امثال گشودن، و در تحصیل کفاف جبیل امتنان پیموده، دامان عزت استغنا
را بغبار استعطاف از گرسنه چشمان موائد الطاف آلودن، در جامع کافی
ایراد یافته که لقمان حکیم پسر خود را از تعرض سؤال بیم کرده و گفته که من بسی
درخت حنظل خورده و تلخی صبر چشیده ام، و چندان که گردیده هیچ چیز را تلختر و
ناگوارتر از احسان و افتقار ندیده ام، پس اگر روزی قضای پروردگار در
تقلب روزگار ترا بتنگدستی و اضطرار مبتلا گرداند، باید چنان کنی که هیچ کس
آگاهی بر آن نیابد و ندانند، که از اظهار تلخ کامی و سوگواری ثمره جز آن نتوانی
دید که مردمان ترا خوار دارند و سبکسار شمارند، و آن آثار مددکاری همگنان
بسوی بی نوایی نرسید، که خداوندان دید آنرا بشیرینی شمارند با هیچ چیزی بر ندارند،
دل نوائی بیقراران قفس نامرادی در بوادی تنگنای نادیده شادی رسانند.

وچاره سازی گرفتاران زنجیر تقدیر هنگام ابتلا بتقتیر چه تدبیر در تغییر تواند
نمود، رحاجت خود را نزد هیچ آفریده در معرض اظهار میار و چشم امیدواری جز بکرم
آن کس مدار که از روی احسان ترا مستلابان ساخته بمقتضای جریان قضیه و اقدار
هرچه خواهی ازو خواه که از او خواستن هم نانع اغلال خستگی و شکستگی است
در مصارع تیره بختی و نکونساری کیست که از او طلبیده و بمطلوب نرسیده یا
کیست که بنوازش او امید داشته و دستگار نگردیده وهم در کتاب مذکور و غیر آن از
کتب اصول مذکور است روایتی که از جماعت انصار در طلب ضمان بهشت از رسول
مختار صلی الله علیه و آله مشهور است خلاصه مضمون آنکه فریقی از انصار از مکرمت
و عنایت آنحضرت درخواست نمودند که برای ایشان ضامن بهشت شود آنجا
پروردگار آنحضرت سر از جیب تدبر بر آورده گفت ضامن میشوم بشرط آنکه
شما از هیچ آفریده طلب نکنید در هیچ یک از تطورات اطوار روزگار پس آن جماعت
بامید حصول مامول و نیل مسئول این معنی را تلقی بقبول نمودند و امتثال آن عار سؤال
و تحمل بار منت رجال آسودند هرگاه در اثنای سواری تازیانه از دست یکی می
افتاد از مرکب فرود آمده بدست خود بر میداشت و بار زیاده از سؤال
همراهان پیاده بر دوش خود میگذاشت وگاه می بود که از کنار مائده برای ایشان
آب از جابر میخواست چون دانسته بود که طلب مشربه از کسی هرچند نزدیک آن
نشسته باشد بیجاست وهم از آنحضرت در باز نمودن ملامت بکفف و کرامت

تعفف منقول است که اگر یکی از ریسمانی برداشته پشته هیزمی فراهم آورده وبر
دوش خود گذاشته بفروختن آن آب روی خود را نگاه دارند بهتر از آنست که رنج
سؤال وتعب طلب کشد واسایش ندارد ودر بعضی اخبار ماثوره از ائمه اطهار
بنظر رسیده که شیعهٔ ما کسی است که از مردمان هیچ چیز نطلبد واگرچه
از گرسنگی مرده باشد وهلاک گردیده وحضرت صادق علیه السلام گاه در مقام
نوازش واکرام عامهٔ انام باین عبارت تحذیر از سؤال رجال فرموده رحم
الله عبدا عف وتعفف وکف عن المسئلة فانها تعجل الذلة فی الدنیا و
لا یغنی الناس عنه شیئا وبعد از آن باین بیت از ابیات حاتم تمثل نموده اذا
ما عرفت الیاس الفیته الغنی اذا عرفته النفس والطمع الفقر وگاه در توجه
وجوه اصحاب را نگاه تبتل از این گونه اسباب باین خطاب مستطاب ابواب حسن
مآب برخسار چون ایشان جادهٔ صواب گشوده ایاکم وسؤال الناس فانه ذل
فی الدنیا وفقر تعجلونه وحساب طویل یوم القیمة   اکنون بباید دانست
که اگر از قبایح وفضایح این کردار باستماع سراسر گفتار سیما حکایت لقمان و
روایت انصار نمودار شد وچهرهٔ استتار گشود در صورت سنوح ضرورتی آیت
من المنافق معروض گردد یعنی تولم الوعد وبادنی تاملی در مشارع معاش
خرد پروران سعود توان نمود که وخامت ندامت کفرنشادی که چشم از سراپای
ایادی پوشیده بعد ضرورتی در محافل ومجامع احباب واعادی دست مسکنت

وزبان نامرادی گشاید چه خواهد بود چهرهٔ رعایت مراسم مسلمانی را بناخن حاجت
سوایت هوائی در شکایت از عدم انتظام قوام کالبد جسمانی خراشیدن مکدر نضارت
عیش جاودانی است ومنغص غضارت سعادت دوجهانی واوراق سواد اعتقاد
را بتندباد افساد اعتماد بکفایت یزدانی در بخشایش لوازم آسایش زندگانی از
یکدیگر پاشیدن نازع لباس نیکبختی وکامرانی است ودافع اساس پریشانی و پشیمانی
دامن دامن سنگ کفران در چشمه سار احسان ریختن چه آبی بکشت زار اقبال توانند
رسانید وتوده توده خاک نکال بر رخسار آمال بیختن چه حاصلی از خوید امید
توانند روید بعد تنگی وجه معاش اینگونه تلاش سوزندهٔ ریاش هشاش آ
در افزایش ماهد انتعاش وفروزندهٔ آتش امتحاش است در بخشیدن آسایش معاد
وگشایش افزایش معاش برانگیخته دمای حرص حریص ذنده وادی نتواند افروزد
هرچند بحسب ظاهر در نظر قاصر افزاید بلکه آن اندرا از خزائن روزی دهندهٔ
ابرار وفجار ورسانندهٔ وظایف طوائف مؤمنین وکفار مقداری که کاشتن آن
موهم نزول مهاوی اضطرار تواند بود کم خواهد نمود هرچند بجان آن نابکار
با فزونی گراید   این معنی در بسیاری از اخبار ائمهٔ اطهار وردود ماثور
واشراق انوار بیان ایشان بالفاظ گوناگون بر این مضمون درایت مشحون تافته
از آنجمله اینکه هرکس بر نفس خود دری از سؤال گشاید ایزد تعالی دری از فقر
برویش گشاید واز آنجمله اینکه هیچ بنده بعد احتیاج سؤال نکند مگر اینکه پیش

پیش از مردن خدای عز و جل او را محتاج بسؤال نماید و از آن جمله ضمنت علی ربی
انه لا یسال احد من غیر حاجة الا اضطرته المسئلة یوما الی ان یسال من حاجة
و بالجمله حاسم ماده سؤال جز آن نتواند بود که خجسته سرشتان ارجمند بیقین دانسته
که اگر بقدر کفایت از متاع دنیا قناعت کنند دنی چیزی از آن کافی است و بسند
و اگر بآن نساخته بحصول فضول محتاج دانند چندانکه رخش تکاپو بهر سو دوانند
بجائی نرسند که بآن قانع باشند و خرسند و ازین معنی حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام باین عبارت تعبیر کرده و گفته من رضی من الدنیا بما یجزیه کان ایسر
ما فیها یکفیه و من لم یرض من الدنیا بما یجزیه لم یکن فیها شیء یکفیه و مؤید و
مؤکد همین معنی است روایتی که در جواب سائلی از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست ان کان ما یکفیک یغنیک فان ما فیها یغنیک و ان کان ما
یکفیک لا یغنیک فکل ما فیها لا یغنیک و شاید که در مطالعه بعضی از فصول باب
اینده سخنی چند بنظر حق بینان ارجمند آید که در استعطاف شوارع شواهر
افهام بجانب سبیل وصول این خجسته مقام نقاب ابهام از چهره مرام کشاید
از جمله مکروهات متعلقه بمباشرت و غشیان زنان مجامعت کردن است
رو بقبله و پشت بقبله و ایستاده و عریان و در شب اول هر ماه و شب آخر و شب
میان مگر ماه رمضان که بعضی از روایات دلالت میکند بر استحباب مباشرت
در شب اول آن و در حضور کودکان و سایر مواضعی که ایمن نباشند از نظر بینندگان

مانند

مانند اهل منزل در خبرست که هر کس در سر راه مباشر این کار شود مستوجب
لعن خدا و ملائکه و آدمیان گردد و از آن جمله با حالت اختضاب و با امتلای
معده از طعام و شراب و ما بین انفجار صبح و بر آمدن آفتاب و ما بین غروب
و زوال شفق از آفاق و در سرار ایام و لیالی محاق و در روز کسوف و شب خسوف
و هنگام حدوث زلزله و سایر امور مخوف و در ساعت اول شب و بعد از زوال
و در موضعی که آب نایاب باشد از برای اغتسال و مقارن طلوع آفتاب و هنگام
اصفرار و در پای درخت میوه دار و بر بالای سقوف بنیان و ما بین اقامت
و اذان و در شب عید قربان و شب نیمه شعبان و بعد از احتلام غسل ناکرده
و در روی آفتاب بدون حایل و پرده و با زنان آبستن مگر بعد از وضو کردن
و از آن جمله این است که مرد و زن یک خرقه استعمال کنند در ازالۀ اثر جنابت بلکه
باید هر یک خرقه جداگانه داشته باشند از برای انجام دغابت و از آن جمله پیش
از ملاعبت و مداعبت خود را مشغول مجامعت ساختن و در اثنا نظر بفرج
زن انداختن یا بگفت و شنید سخن پرداختن   و باید دانست که بسیاری
ازین اوقات و حالات مورث علتی است از علل و منشأ آفتی است از آفات
بنابر آنچه بنظر رسیده در اخبار و روایات از قبیل حدوث جنون و سقوط
جنین و خروج ولد قرین متاعب دنیا یا رهین مصائب دین مثلا نطفه که هنگام
محاق ببندد ایمن نتوان بود از آنکه تباه شود و ناتمام افتد و هرگاه شب اول

واخر و میان ماه در رحم قرار گیرد فرزندی که از آن حاصل شود جنون و جذام بوی
او شتابد و استواری خرد نپذیرد و بعد از ظهر پنجشنبه ظهور حمل فرزندست و
مخافت حول آفت مرد خردمندست چه شیطان با حول بودن انسان بغایت
شادمان و خرسندست و بر بالای سقف خانها در ولد تولید ریا و بدعت
و نفاق کند و اما طلت اذی با یکی خرقه بعداوت و شقاق کشد و دفتر رفیق بفرقت
و طلاق رسد و سخن گفتن در آن اثنا موجب گنگی ولد و نظر بفرج زن کردن
مولد علت عمی است و ما بین اذان و اقامت سبب جرات خون ریختن ولد
با عشارات دمامت و کودلی و بخیل بودن فرزند از آثار مباشرت زنان
باردارست جلادت کردن و عراقت نمودن بار پای درخت میوه دارست
زیاده و نقصان انگشتان نتیجه شب عید قربان تنگدستی و پریشانی
چاویان ثمره مقابله آفتاب بدون آنکه ساتری باشد در میان و هرگاه
مقارنان کار کودکی در خانه باشد بیدار و خبردار آن کودک نالکار برآید
و بدکردار و هرگز برستگاری نگراید در سراسر روزگار و بالجمله کیاست منشان
هوشمند باید که از برای حراست خود و فرزند از گونه مباشرها مجانبت را
چاره دانند تا از تبعات مذکوره بر سبیل تمود و لذا فات منخوره بر سبیل بمقتضای
ایثار اختصار بر کنار مانند و باید که در آن هنگام نام خدای بر دل و زبان
آرند و تجنب از تعلب غفلت پیش از توقی از تطرق هر گونه آفت لازم شمارند

درخبرست

درخبرست که هرکس در آن هنگام بسم الله گوید شیطان از او دوری جوید و
هرکس بسم الله ناگفته مبادرت بمباشرت نماید شیطان با او شریک شده طریق
مرافقت بپیماید و گاه باشد که نطفه آدمی با نطفه شیطان الایبعیتین که
فرزندی اگر آمیان هر دو زاید و علامت مشارکت شیطان در اولاد انسان
که قرآن مجید ناطق است بآن عداوت دودمان نبوت بنیان است بر هر کرر
در طلش الایشی از دشمنی یکی از ایشان است پی شبهه از نطفه شیطانست

فصل چون اکثر کارهای شایسته و ناهنجار که مطلق العنان رستاخیز تعلق
بعبادات و عادات متکرره بتکرر لیل و نهار باستماع این دو گفتار بمسامع
هوشیاران مراصد انتظار رسید و عمده معاصی و طاعات که برکنار رستاخیز
عروه ارتباط بعقود و ایقاعات متجدده بتجدد سوانح و حوادث روزگار در
نظر اعتبار مترقیان عوالم ایراد و اصدار آشکار گردید اکنون باید که پی سپران
مراسم و معالم بشارت و انذار در محافظت و مراقبت جمیع آنچه بشمار آمده از
صغار و کبار و در مشابرت و معاندت آنچه از نیک و بد کردار و گفتار در جایع
حصار تالیف این آثار مانده مقتضای حسن امتثال و ایتمار بجا آرند و دیده
و دل از نتایج و آثار مدایح جنبش و منازل قرار دقیقه از دقایق شعار بر شاهعت
و رقیقه از رقایق مآثر متابعت و انگذارد و هیچ فنی از فنون طاعت و معصیت
بی عدد کار بر [illegible] نگذارد در هیچ طوری از اطوار اقبال و ادبار که عیار و سبک مقدار

نشمارند و در صحبت و عزلت و حرکت و سکون و سایر تضاعیف اوضاع و تصاریف
احوال کوناکون بعقد معتقد و همت بر مفارقت مرفوض مکروه و معارفت معروض
مسنون کمارند و بیقین دانند و شک ندارند که بخشاینده رعایت نعم و کشاینده
خزاین کرم شعوب و قبایل بنی آدم را از صحرای عدم بیرون نیاورده مکر برای این که
طریق بندکی سپارند تا بوسیله اقامت فرایض و ادامت نوافل ابواب تخلی از رذایل
و تحلی بفضایل بر رخسار وسایل سلامت عاجل و کرامت آجل کشایند و فراخور بضاعت
ایمان و اطاعت فرمان هم در حرکات ابدان و هم در ملکات پنهان بر حیازت
عوالی لآلی معرفت و بروز کنوز ایقان افزایند بنابرین باید که هنکام خطور یک
یک از خطرات دواعی حرکات جسمانی نخست یاد خدا کنی بنور حضور زنده دلی
و خجسته فرمایی و مادام که رضای او در اعز سلطانه در آن کردار نیابی آلتی از
آلات آن کار را اجازت حرکت ندهی و نجنبانی مثلا هنکام اراده سخن رانی
اندیشه کنی اکر باعثی ترا بر اظهار آن کفتار داشته از متعلقات بابانی
مراسم ایمانی سخن کویی باندازه که در آن باب از تعبیر ما فی الضمیر ناکزیر دانی و اکر
باعث امری است شیطانی از غوائل رذایل نهانی لب فرو بندی و از کفتن آن
سخن باز مانی فی الکافی عن الصادق علیه السلام قال من اشد ما فرض الله تعالی
علی خلقه ذکر الله تعالی کثیرا ثم قال لا اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر وان کان منه ولکن ذکر الله عند ما احل وحرم فان کان طاعة عمل بها

وان

وان کان معصیة ترکها باب سیم در بیان نمودن طاعات قلوب و معاصی پنهان
همچنان که حرکات و سکنات ارکان و جوارح بعضی مرجوح است و بعضی راجح
و بعضی مباح صفات و ملکات قلوب نیز انقسام می یابد باقسام سه کانه بحسب
اختلاف آثار و نتایج در مفاسد و مصالح اکنون اراده چنانست که از جمله اوصاف
و اخلاق پسندیده و ناپسند اصلی چند که وقوف بر آن ناکزیر عامه خرد پروران
نماید پیراسته از فروع و ملحقات که بقوت رسوخ اصول و امهات روز بروز
بروز کند یا چهره نشو نکشاید از ورای سراپرده اختفا و اکتنان در ضمن سه کفتار
بمجله عیان و جلوه کاه بیان آید تا شاید که نور روان پیران این خجسته مسائل
بنمایش دلایل آرایش یابد امهات و منشعبات فضائل و پیرایش از اصول و فروع رذائل
افزاید و دست نیایش مستمع و سائل بدون توسل سائر وسائل در شایستکی قبول
اماثل و افاضل یابد و غرض آسایش عاجل و ستایش آجل یابد کفتار اول در تفصیل
خصال بر سبیل اجمال عمده مآثر انسانی و زبده ذخایر جاودانی نور دانش دینی
است و حلیه آکاهی و روشنکری آینه دل بصیقل اطلاع بر حقیقت اشیاء کما هی
لهذا در اخبار ائمه هدی صلوات الله علیهم عالم و متعلم را بیش از عابد و مجاهد
ستوده اند و منزلت عالمی که علم او نفع بمردمان رساند بر منزلت هفتاد هزار
عابد افزوده اند نیز بعد کان این کوهر کرانبها را از برای وراثت انبیاء بر کزیده
نوید العلماء ورثة الانبیاء شنوانیده اند و مداد علما را نسبت بدمای شهدا

در بلاد رجحان دیده طالب علما از ابر رده الا ان الله یحب بغاة العلم عین الحیوة
لذت محبوبیت چشانیده اند هرچه در زمین واسمان باشد حتی ماهیان
دریا وجانوران صحرا یکان یکان طلب امرزش از برای طالب دانش کنند
وفرشتگان بالهای خود برای او هنگام تکاپو از روی ستایش ونوازش گسترند
امام جعفر صادق علیه السلم دوست داشته که اصحابش را تازیانها بر سر زنند
تا انکه تفقه وتعلم کنند واین معنی را یکی از دانشمندان برگزیده باین عبارت
ازآنحضرت شنیده لوددت ان اصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط حتی یتفقهوا
ودرین معنی جمعی منظور تن آسوده وخواستخو قدم نافرسوده در بادیه تیقظ
وجستجو اما بیداردلان که بهره از هشیاری دارند بدون تازیانه رانندگان
موافق خبر منهومان لا یشبعان از انجام مزاملت جنبش گهواره تا آغاز
ملازمت امیزش خاک وخاره بمقتضای آنچه شنیده اند در هنگام استعاره و
استشاره که وقت الطلب من المهد الی اللحد همواره درکارند چگونه چنین نباشند
وحال آنکه ثمره شجره آفرینش جز حصول دانش وبینش نیست وهمین است که سرمایه
زیبندگی وپیرایه فرخندگیست ازحضرت امام زین العابدین علیه السلم روایت
شده که اگر مردمان فضائل الهای طلب علم را دانند هرآینه عنان همت ازجانب
هر انیت بسوی آن گردانند اگرچه در راه طلب خود را بسفک مهج وخوض لجج
کشانید بدرستی که خدای عز وجل بسوی دانیال وحی فرستاده که دشمن ترین

بندگان بسوی من نادانی است که حق اهل علم را سبک شمارد واز پیروی ایشان
خود را برکران دارد ودوست ترین بندگان بسوی من پرهیزکاری است که رو
براه طلب ثواب جزیل آرد وملازمت دانشوران وپیروی بردباران را و انکه در
بلکه همواره راه علما پوید وسخنی که گوید از حکما گوید مؤلف کتاب گوید پوشیده
نیست که آنچه این همه ستودنی است اندوختن علم آخرتست که با ادمی ماند در
نشاه عقبی مانند معرفت مبدا ومعاد وما یتعلق بهما نه آموختن علمی که انتفاع
ازان مقصور باشد برارایش واسایش دنیا مانند علم مناظر ومرایا ومعرفت طب
باید دانست که علوم آخرت بعضی بالذات مقصود خردپروران است
وبعضی بالعرض از برای استواری اخلاق واعمال در پرستاری معبود است اگرچه
استواری پرستاری نیز از برای حصول علمی است که بالذات مقصود است بجز
دوم شرط صحت وقبول عمل است وصحت وقبول عمل وسیله وصول بمقاصد
بخش اول است ولهذا در حدیث نبوی صلی الله علیه واله من عمل علی غیر علم
کان ما یفسد اکثر مما یصلح وارد است ودر روایت العامل علی غیر بصیره کالسائر
علی غیر الطریق لا یزیده سرعة السیر الا بعدا بر صحت آن از جمله دلایل وشواهد است
پس هرکس نیروی ضلالت از روی جهالت طریق بندگی پیماید چندان که
در راه پرستاری قدم سپرداری فرساید نشاید که بمنزل مقصود گراید بلکه
رفته رفته در دوری وسوگواری افزاید وهرکس نیروی بینش از روی دانش

رو براه پرستش کنارد بهر کامی که نهد و هر کامی که بردارد نوری جدید در دلش
بدید آید که مرحله دیگر از مراحل سعادت پی نهید بدو نماید و همچنین همواره
بتحریک این دو بال از استواری علوم و پاسداری اعمال ابواب شایستگی وصول
ذروه کمال عزیز المنال بر رخسار اقبال کشاید تا در آرامگاه آسایش حال
و مال بی آفت تزلزل و آسیب زوال آساید از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام روایت شده که لا یقبل الله عملاً الا بمعرفة ولا معرفة الا بعمل فمن عرف
دلته المعرفة علی العمل ومن لم یعمل فلا معرفة له الا ان الایمان بعضه من بعض
عمل الهی از نمایه معرفت مردود ست و معرفت مجرد از پیرایه عمل نابوده هر دیده
وری که لذت معرفت چشیده چنانکه اگر عمل تنیده که لحظه از تکاپو
نیارمیده و هر چیره سری که رو از عمل تافته چندانکه بهر سو شتافته بهره
از معرفت نیافته گزاردن هر فنی از فنون عبادت یزدان که مقتضای قوت
ایمان است راه نمای رسیدن سر منزلی از منازل کشایش سعادت عرفانست
و رسیدن هر منزلی از منازل معرفت و ایقان که موقوف علی استوار بنیانست
باعث گزاردن عملی دیگر از اعمال قلوب یا اعمال بدانست که حق گزاردن او استوار
تر از آنست   از جمله مقاصد بخش نخستین که سرآمد فنون علوم دین است
تحصیل بصیرت و تکمیل یقین است باقتفای طریق مستبین و اتباع حجج و
براهین در شناخت آفریننده جهان فراخور حوصله طاقت و توان

وتنز

وتنزیه ذات بیرون از دریافت بصائر و عیون و تقدیس اسما و صفات
برتر از احاطه اوهام و ظنون بوسیله تفکر در طبایع صنایع الهی و تدبر در ملکوت
خلایق از روی تیقظ و آگاهی پی بردن بحکمت ابداع آنچه بقلم ابداع نگارش یافته
واقف شدن از کیفیت صدور و حدوث هر چه بر آن پرتو هستی تافته استبصار
بدایع حقایق مخلوقات چه پاینده و چه ناپایدار استفسار ودایع دقایق مصنوعات
چه سراسیمه و چه استوار فهم رموز و اسرار نهفته در عجائب مبین و غرایب ایمان
رفع حجب و استار آنچه خلعت وجود پذیرفته از ما تحت این تا ما فوق آن
شناختن حقیقت فرشته و طینت پیغمبر و مقام امام جدا ساختن معنی نزول وحی
و کلام از تحدیث ملک و الهام تبصر علت ذلت پاسبان خلافت یزدان بهبوط از جنان
خطا و عصیان و سقوط و هدهٔ غفلت و نسیان تعرف سبب نصب برگزیده
آفرینگان بپایستگی سلاسل اعتدا و طغیان و دلخستگی زلازل ابتلا و امتحان
با وجود شایستگی تعلیم و سجود فرشتگان آگاه بودن از تصادم جنود ملائکه با
جنود شیاطین در بواطن و سرائر مردمان فرق نمودن میان ارشاد ملک و
اغوای شیطان بمقتضای نعمت توفیق و نقمت خذلان معرفت حقیقت قلب
و عقل و جان که کارفرمایان ابدانند بفرمان دارنده و نگارنده آشکار و
نهان تفهم لمیت اتصاف نفس انسان باوصاف اضطرار نشان از آغاز التطام
امواج امارگی و طغیان تا انجام بلوغ مقام آسایش و اطمینان استنباط از انشاء

انشاء

وابداي سود کان ملا اعلی اهتدا به چکونکي نشاه آخرت از اولی در یافتن حقیقت
موت وحیات وکیفیت رجعت واحیاي اموات دانستن لوازم ولواحق امات
واحیاء از سکرات وحالات انشقاق وانفطار آسمان انتثار وانکدار
ستارکان تزلزل وتبدل زمین تنقل مردمان در ظلمت دخان مبین تکور
شمس وبکریکی شب وروز مدارض والقاي ودائع وکنوز تسییر جبال تسجیر
بحار تعطیل عشار حشر وحوش تزویج نفوس دمیدن صور فزع زقبور
دعوت شود سوال منکر ونکیر از عقاید مقبور تعذیب وترویح مردکان
پیش از نوبت بعث ونشور حساب نقیر وقطمیر از خیرات وشرور تطایر
نامهای اعمال از جانب یمین وشمال تظلم ستم دیدکان وستیز خصما در استیفای
حقوق لا انم الاداء جسر ممدود بر متن جهنم از براي مرور وعبور سرایر
امم میزان قسط نهادن در سنجیدن اوزان نیک وکران از کفتار وکردار
همکان شهادت جوارح وارکان بر زنا وزنا وعصیان تخاصم سوختکان
عقوبات نیران تضادي با ریا فتکان غرفات جنان با تفاوت منازل ودرجات
ایشان استشعار کام یافتن محرومان چراکاه خودسري وتباه کاري از شفاعت
محرومان حظیرهٔ ولایت وپیغام کزاري استغفار شافعین تشنه لبان عرصات
سوکواري بامید شوع سقایت کوثر شوع محترکنندهٔ بهشت فردوس زخ ناسیاسی
وپاس داري وارسیدن معنوات الدار الآخرة لهي الحیوان فهمیدن مراد

لقاء الله موعود در تصاریف آیات قرآن وسایر انچه از وراي قبار غیابت
نقاب احتجاب بکشاید ودر نظر ارباب حجاب پردهٔ اختفاء وارتیاب جلوه نماید
از ابتداي وقوع واقعهٔ عظمی ونزول قارعهٔ کبری که خافضهٔ طائفهٔ ایست و
رافعهٔ اخری تا انتهاي کشودن کتاب فجار در درکات سجین ونمودن کتاب
ابرار در درجات علیین طبیدن آنان در عذاب الیم جاودان ورسیدن اینان
بنعیم مقیم بی پایان واما بخش دوم که بالعرض مقصود دیده ورانست
واستواري پرستاري ثمرهٔ رعایت وپاس داري آن است بعضي متعلق است
بتهذیب اخلاق واحوال وبعضي متعلق بتصویب اعمال وافعال مقاصد بخش
نخستین معرفت یکیک از اخلاق حمیده است که دراکتساب آن پویند و معرفت
یک یک از اخلاق ذمیمه که اجتناب از آن جویند وشناختن اسباب وعلل منجیات
ومهلکات بنیروي علامات ودلایل وجدا ساختن جوالب نمایم وجواذب
فضایل از نتایج مکاره وغوائل رذائل چه هر خلقي از اخلاق ستوده وناپسند
راسببي چندست که بسوي حدوث ورسوخ آن کشاند وهریک را بعلامات
ونشاني پیوندست که خبر صدق زیور از اختفاي یا انتفاي آن مترصدان کمینگاه
امتحان رساند وتا دام که پویندهٔ سبیل رشاد وجویندهٔ طریق سداد اسباب
وعلامات نیکان از مساوي ومحاسن چنان که باید نشناسد ونداند
چنان که رخش همت دمبدان فرصت دواند از وصول منزل تحلي بصفات

حسنه و تخلی از ملکات مستجمعند تا امید در ضلال بعید مانند و پوشیده نیست
که محاسن اوصاف که اتصاف بآن زیور قلوب اشرافست بعضی چنانست که
قطع نظر از معامله همگنان تحصیل و تکمیل آن کمال نفس انسانست مانند عفت
و شجاعت و حکمت و حیا و صبر و شکر و خوف و رجا و یقین و توکل و تسلیم
و رضا و قناعت و غیرت و زهد و سخا و ورع و اخلاص و توبه و تقوی
و بعضی دیگر متعلق حق گزاری معاشران و پاس داری معاشرانست که در مقام
امتنان لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف
بینهم اشاره بیکی از نتایج آنست مانند خوشخویی و گشاده رویی و
بردباری و نیکوکاری و صدق گفتار و ادای امانت بسوی ابرار و فجار
و موافقت نهان و آشکار در گفتار و کردار و تواضع کردن نسبت بوضیع
و شریف و درگذشتن از ظلم قوی و جهل ضعیف و کظم غیظ و ترک انتقام
و مرافقت رفق در حالت غضب و آرام و مقابله داشتن اسائت باحسان
و وا نگذاشتن مروت و انصاف با نمود سود و وجود زیان و قطع طمع و
استغنا از بیگانه و آشنا چه در زمان شدت و چه در اوان رخا و برین
قیاس تصنیف و تضعیف اجناس انجاس از این مقیاس تقسیم و اقتباس
در مقام تاسیس اساس چند و هراس از ابطال حق خود و اهمال حقوق ناس
دو بخش شناس بخش اول مانند شح مطاع و اتباع هوی و طلب ریاست

و دوستی دنیا و خودپسندی و عصبیت و کبریاء و غرور و نفاق و ریاء
و ایمن بودن از عقوبت خدای تعالی و نا امید شدن از رحمت بی‌منتهی
و در عقاید ایمانی شک داشتن و کار دنیا بکفایت یزدانی وانگذاشتن
و سرکشی از اطاعت فرمان خدا و رسول و حرص داشتن در جمع فضول و
کفران و اصرار و جحود و انکار و ناخشنودی از قضای پروردگار و نا
شکیبائی در مکاره روزگار و شتابندگی و دل تنگی و خودنمائی و تهور
و تهتک و بی پروائی و بخل و تقتیر و اسراف و تبذیر بخش دوم مانند غضب
و حسد و حقد و افتخار و دروغ و خیانت و اذاعت اسرار و بغی و سرکشی
و بادپیمائی و ستم جوئی و بدخوئی و خودستائی و سفاهت و سلاطت و نا
همواری و مکاشفت و مشاجرت و دل آزاری و مراء و خصومت و معاداة
و لعن و طعن و تتبع عثرات و شماتت و غیبت و سخن چینی و سعایت
و بهتان و کژبینی و مکر و غدر و بدگمانی و نقض عهد و خلف وعده و تلخ
زبانی و اخافت و ایذاء و تحقیر و دشنام و استهزاء و تعییر **فصل**
طریق تحصیل هر خلقی که پسندیده و محمود است و در شمار جنود عقل و ایمان
معدود جز بشناختن ضدان نتواند بود که از جنود جهل و کفر شمرده شده
در مقام جدا ساختن مقبول از مردود مثلا اگر خواهی که قوت شهوت را
بزینت عفت آراسته در مسند اقتصاد و استقامت نشانی باید که نخست

حقیقت اضداد آن دانسته هم از طرف افراط شره و هم از طرف تفریط خمود
عنان عزیمت گردانی و در استعمال جمیع موارد و مجاری آن مانند بطن و
فرج و زبان از جانب یمین و شمال اعتزال نمائی و در مطعم و مشرب و منکح
و مقال و سایر مناهل آسایش و مداخل مخالب سپر شرع انور بوده
صراط مستقیم و طریق اعتدال پیمائی و همچنین تعدیل قوت غضبیه
از برای تحصیل جبل شجاعت باجتناب از تفریط جبن و افراط تهور صورت
اجتلاب پذیرد و تکمیل قوت عقلیه از برای تحصیل ملکه حکمت بتجافی
از تفریط بلاهت و افراط جربزه رنگ تلافی گیرد و باید دانست که مقصد بیان
هدایت سبیل رشاد در مقام سقایت سلسبیل اقتصاد پایداری این
سه قوت را در حواق اوساط بمجانبت از کنارات تفریط و افراط نبذه بطالت
فضائل شمرده عدالت نام نهاده اند همچنانکه شح مطاع و دوستی دنیا
و خود پسندی و پیروی هوی را عمده رذایل دانسته امهات مهلکات
قرار داده اند و چنانکه بپایمردی عفت و شجاعت و حکمت از منشعبات
محذوره اضداد ستة مذکوره کنار گرفته شاه راه عدالت توان پیمود
بدستیاری هر هفت کرم و زهد و بصیرت زنگار منشعبات غیر محصوره
این چهار خصلت از رخسار آئینه فطرت توان زدود پس هر آینه جمع آن
سه فضیلت جامع فضائل را جامع باشد و قمع این چهار رذیلت مجامع

را قامع و ازین سخن روشن شد که کرم قامع شح مطاع است و زهد رافع
حب دنیا چنانکه بصیرت هم ماحی خود پسندی است و هم قالع پیروی
هوی **فصل** علمای شرایع اسلام و فقهای قواعد احکام جزاهم الله خیر
الجزاء عن المؤمنین بما بذلوا جهدهم فی تشیید معالم الدین مقاصد بحث
متعلق باعمال و افعال مردم را از بحث و هم برای تیسیر قضای حق تعلیم و
تعلم بنیروی اعتبار از روی استبصار بر چهار بخش تقسیم نموده اند و در
مقام هدایت و ارشاد انام بصیقل تحریر و بیان هر قسمی از آن اقسام زنگ
جهالت و نادانی از آئینه روان پی سپران خاندان خلافت یزدانی زدوده اند
اول عبادات دوم عقود سیم ایقاعات چهارم احکام بمقتضای
ترتیبی که منظور بوده در تهذیب و تبویب اقسام باعتبار کثرت و قلت
اهتمام و وجه انحصار درین چهار بنابر گفتار ایشان چنانست که قصد
سعی در اقتضای حکم شرعی یا آسایش عقبا است و حصول نعیم مقیم دار القرار
یا آرایش دنیاست و حصول بهبودی و فیروزی روزگار بخش نخستین عبادات
و بخش دوم یا محتاج بعبارتیست یا نیست دوم احکام و اول عقود است اگر
عبارت یک کس کافی نباشد و ایقاعات اگر کافی است لیکن تعدد متعاقدین
گاه حقیقی و گاه حکمی است اما قسم عبادات مانند طهارات و صلوة و
زکوة و خمس و صیام و اعتکاف و حج و عمره و جهاد و رباط و امر بمعروف

ونهي از منکر و وظایف تجهیز اموات واما قسم عقود مانند بیع وشری و قرض
ودبوا ورهن وضمان وکفالت وحوالت وتفلیس وحجر وصلح وشرکت و قسمت
ومضاربت ومواجرت ومساقات ومزارعت وودیعت وعاریت ووکالت
ووصایت وو وقف وسکنی ورقبی وعمری وصدقات وهبات وسبق و
رمایات ونکاح وقسم ونشوز وشقاق ومتعلقات ولادت ونفقات
واما قسم ایقاعات مانند طلاق وخلع ومبارات وظهار وایلاء ولعان
وعتق وتدبیر ومکاتبت واستیلاد واقرار وجعایل وایمان ونذور و معاهدات
واما قسم احکام مانند اسم صید وذباحت واطعمه واشربه وغصب و شفعه
ولقطه وضاله واحیای موات وتقسیم فرایض وقضا وشهادات وحدود
وتعزیرات وقصاص ودیات وبر ضمیر ناقد بصیر پوشیده نیست که مدار
تخصیص بعضی از مقاصد مفصله ببعضی از اقسام بر مسامحه ایست مگر اینکه
نکته پنهان از نظر خرده گیران منظور ایشان باشد در تغییر مقتضای تقسیم
وبیان   چون اصول وارکان نیک وبد خصال شمرده شد بر سبیل اجمال
در ضمن تقسیم علوم اخرویه بحث مقصود بالذات وبحث مقصود از برای
اعمال اکنون باید دانست که تحصیل بعضی ازین علوم واجب عینی است بر جمیع
مکلفان فراخور حوصله طاقت وتوان باندازه مسیس حاجت آن و بعضی
دیگر واجب کفائی است از برای راه نمائی مردمان وکار کشائی همگنان

ده اند

ودانستن مسنونات ومندوبات در شمار مسنونات ومندوبات همچنانکه
دانستن فرایض وواجبات از جمله فرایض وواجبات چه متعلقات صحت
وفساد طاعات وعبادات وچه متعلقات حلال وحرام مکاسب ومعاملات
وبایدکه متصدی تفقه وتعلم رعایت ترتیب نماید وبعد از تصحیح عقاید
از اهم بمهم گراید وما دام که از تکمیل بصیرت در ادای وظایف ادای عینیات
نپردازد دست ارادت بکفایت مهم کفائیات نیازد تا بحدی که بهیچ یک از این
دو صفت موصوف نشمارد در عدای پرده اختفا گذاشته موقوف دارد
جاهل اصول مسائل وضو یا نماز را که اقامت آن شبانروزی پنج نوبت با جاد
با تتبع دلایل وفروع نادر الوقوع ایلاء یا ظهار چه کار رست تهی دست بی قیمت
از نقود واجناس جهان که لباسی جز با فته مسکنت وافلاس نپوشد در تحسر
شناختن مقادیر ونصب اجناس نعم وتلبس بلباس جدا ساختن ابن لبون
از حقه وجذعه چه کوشد چنین کسی را از هوس تتبع تبیع ومبنت مخاض چه
شرکت وچه قسمت وبا تحقیق مسائل شرکت وقراض چه مجانست وچه نسبت
سیما در صورت انقباض واجتناب از تعرض نقود کو نا کون بتجارت و
اکتساب پس کاننه شرایع دین وشعائر ایمان را با تدبر در برکات زمین و تفکر
در حرکات آسمان چه آشنائی وندعیاه کردنکی از افقهای سنن سنیه شریعت
غرا را انا اهتداء بحکونگی تاثیرات نجوم زهراء در نحو غبراء بفرمان آفریننده

طبقات خضراء چه روشنائی در خبر است از روشنی بخش مغارب و مشارق
امام جعفر صادق علیه السلام که نشانه کذاب آنست که از آسمان و زمین و مشرق
و مغرب خبر بو رساند و هرگاه از او مسائل حلال و حرام که خدای عز و جل مقرر
فرموده سؤال کنی چیزی نزد او نباشد و از گفتن جواب عاجز ماند **گفتار دوم**
در بیان ارکان مکارم و فضائل از جمله اصول و امهات مکارم و منجیات
صبر است بلکه صبر سر امهات اسباب رستگاری است و معنی صبر حبس نفس
بر دشواری و پا افشردن در راه پرستاری و خشنودی یار است و ضد آن
جزع و بیقراری است و متابعت هوی و مشایعت کامکاری پس سیصد درجه
داری اگر بهنگام رسیدن مصیبت دل را از بیقراری و زبان را از شکایت و سایر
اعضا را از حرکات ناهنجار باز داشته هیچ گونه اضطراب نکنی و جزع ننمائی
و ششصد درجه هرگاه بر طاعتی ایستادگی کنی و پا افشاری و نهصد درجه هنگام
رو نمودن معصیتی که در اجتناب و عدم ارتکاب آن استوار باشی و حق صبر
گزاری در حدیث نبوی وارد است که فاصله ما بین درجات نخستین مانند
فاصله ایست که ما بین آسمان و زمین است و ما بین درجات دویمین مانند فاصله
مانند طبقات زمین تا عرش برین است و از طبقات زمین تا منتهای عرش برین
اندازه فاصله ما بین درجات سیمین است و باید دانستن که صبر با ایمان نسبته
نسبت سر است به بدن و همچنانکه بدن بدون سر زندگانی نتواند ایمان بدون

جم

صبر قرار نگیرد و استوار نماند مصدق این کلام حدیث حضرت صادق است
علیه السلام الصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد فاذا ذهب الرأس ذهب الجسد
کذلک اذا ذهب الصبر ذهب الایمان **فصل** سر کردگی صبر نسبت بسایر جنود
ایمان آنست که موسس بسیاری از دعائم و ارکانست مثلا فضیلت عفت که
عمده ارکان عدالت شمرده شده بدون اصطبار از مقام استواری و استقرار
بر کنار است چه در تحقق عفت نظر بجمیع مظاهر و مجاری آن سیما بطن و فرج
و زبان از استعمال الصبر ناگزیر و ناچار است و همچنین فضیلت شجاعت عبارتست
از اینکه بر مقاسات صولت دشمنان در معرکه کارزار بقوت مبارزت اصطبار
پا افشاری که اگر در آن هنگام بدستیاری و مددکاری صبر دل قوی نداری
هر آینه روی بسوی فرار و هزیمت آری و همچنین تحصیل مراوت سخاوت که
عبارتست از صرف مال دنیا در مثوبات نیکنامی و موجبات کامکاری
آن نیز از شقاوت خطایا و دل قوی داشتن است بر صعوبت قمع دواعی بخل و
قلع اسباب حرص در نظر محرمان حظیره استواری مانند طول امل و خوف فقر
و قلت توکل و حب شهوات و خواهش مال داری و همچنین زهد روی دل از
خواهش فضول دنیا گردانیدن است و از تعب طلب آن رمیدن و بعبارت اخری
بقدر کفاف و بلاغ خرسندی داشتن بهمان معاش که داشته است و بود
و نبود نوال را یکسان دیدن و شبهه درین معنی نیست که بر فقدان فضول

اندوهگین بودن و با وجدان آن دست بطر بقضای وطر از مستهیات آلودن
که منافی زهد است از قرآن بود دلایل صبر گیت و برین قیاس فضائل دیگر از مستحبات
و موجبات رستگاری مانند استعمال الحلم و بردباری و کظم غیظ در هنگام ارادهٔ
انتقام و دل آزاری بسبب لهب آتش غضب و سوگواری باید که همه را از نتایج
و آثار اصطبار شماری و همین است سبب اینکه تنزیل کریم صبر را بیش از سائر
اخلاق ستوده و صبر کنندگان را وعدهٔ اجر عظیم نموده از جملهٔ آیات کتاب که
نازل است درین باب انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و امی
که بار امکان صبر رسانند و ملازمت و مزاملت آن را در کافهٔ موارد و مصادر
آنان کرده‌اند افزودن باعث دین است و کاستن باعث هوای نفس را حسن گزیدن
چندان که باعث دین قوت یابد و افزایش پذیرد باعث خواهش روی بکاهش
نهد تا رفته رفته رخسار اصطبار زیور آرایش گیرد و آنچه درین باب ممد
کار است تذکر و استبصار قلت شدت و آزار است چه باعتبار زمان و چه
باعتبار مقدار و همچنین تفکر و استغوار آنچه در ستایش صبر وارد شده
در تضاعیف آیات و تضاعیف اخبار از فضائل بیشمار با وجود استحقاق
اجر جزیل و ثواب بسیار و همچنین تدبر در غوائل ناصبوری و وخامت ندامت
آن و تامل در حسن عاقبت و نیکنامی صبر کنندگان در دو جهان و اندیشه
کردن این معنی که آنچه فوت شده بسوزش جزع و شورش هلع باز پس نخواهد

آمد

آمد و بر نخواهد گردید و عوضی را که آماده شده و خواهد رسید در کمیت و کیفیت
بآن نتوان سنجید با آنکه اثری ترتب نخواهد یافت بر بیقراری و اضطراب
مگر تضییع عمر و احباط اجر و ابطال ثواب و بعد از خوض در مراتب این گفتار
بنیروی دانا فکر و اعتبار هرگاه از روی تیقظ و بیداری ازین مقام یک گام
آنسوتر گذاری بیقین دانی و شک نیابی که هر مصیبتی از مصیبتهای روزگار
نعمتی است بزرگ مقدار از نعمتهای بیشمار و هر محنتی از محنتهای این دیار منحتی
است پایدار از منحتهای پروردگار حالی سریع الزوال را که در نظر وهم و خیال
ملایم آمال می‌نمود و همواره مترقب زمان اعتزال و مترصد اوان ارتحال مسعود
بر تقدیری محال که تا مجال انتقال از زندگانی این سرای نابود قدم مرافقت
می‌فرسود و بر بستر موافقت می‌غنود بالوان نعمتهای پرداخته از آفت ملال
و مخافت زوال ابد الآباد نموده از روی نوازش و افضال اجر بیرون از اندازه
دریافت عقل و خیال بر کنارهٔ کمال اقوال و افعال افزوده و از جملهٔ
اموری که گوارا کنندهٔ تجرع صبر بر مصائب جهان است دانستن اینکه نزول بلا
دلیل قوت ایمان و علامت کرامت انسان است همچنانکه عدم ابتلا حجت ضعف
ایمان و نشان هوان جاودان است حدیث انما المؤمن بمنزلة کفة المیزان
کلما زید فی ایمانه زید فی بلائه وارد است درین معنی و خبر لو یعلم المؤمن ما له
من الاجر فی المصائب لتمنی انه قرض بالمقاریض شاهد است بر صدق این دعوی

و در روایت است که انّ اشدّ الناس بلاءً النبیّون ثمّ الوصیّون ثمّ الامثل فالامثل مشهورست
وانّ البلاء اسرع الی المؤمن من المطر الی قرار الارض و در ذیل همین روایت مذکورست
حاصل که از تضاعیف اخبار نمودار و هویداست که ابتلاء باندازهٔ کرامت
و اصطفاست و معاف بودن از مقاسات رنج و بلا از علامات بدبختی
و شقاوت است در خبر معتبر وارد است که پیغمبر را صلی الله علیه و آله بجهت خوردن
طعامی دعوت کردند آن حضرت در خانهٔ میزبان مرغی را دید که بر بالای
دیواری تخم نهاد و آن تخم بدون استقرار از آن دیوار افتاد و در افتادن
بر روی میخی قرار گرفت که در عرض دیوار منصوب بود آن حضرت از نشکستن
و ماندن تخم بر روی میخ تعجب نمود میزبان از تعجب آنحضرت بشگفت آمد
و گفت آیا ترا از تباه نگشتن این بیضه شگفت افتاده بخدائی که ترا بحق
فرستاده که هرگز هیچ گونه آسیبی بمن نرسیده و نقصانی رو ننموده پس
آن حضرت را از اطلاع بر آن حالت حالتی رخ نمود و زبان بگفتن من لم یرزء
فما لله فیه من حاجة گشود   و از جملهٔ خصال ستوده که موجب رستگاری
شکرگزاری نعمتهای باریتعالی است و شکرگزاری عبادتی است که در دل و زبان
و سایر ارکان جاریست چه حقیقت شکر نعمت را از منعم دانستن است
و بوصول آن شادمان بودن و در خشنودی وی فراخور احسان وی بروجهی
شایان جهد نمودن پس هر آینه شکرگزار را ناچارست که ولی نعمت را دوست

دارد و همت بر تعظیم او گمارد و ثنای او بروجهی نیکو بر زبان آرد و در قیام
بدانچه لایق بحال او داند از مکافات یا خدمت یا اطاعت یا اعتراف بعدم
استطاعت اهتمام لازم شمارد اکنون وظیفهٔ دل آنست که جمیع نعمتهای
این جهانی و آن جهانی همه را از منعم حقیقی جلّت عظمته داند چه نعمت جسمانی
و چه نعمت روحانی چه نعمت هویدا و چه نعمت پنهانی اوستکه وسایط نعم
را از کتم عدم بنعمت هستی نواخته و از روی مرحمت و افضال هر یک را واسطهٔ
قبول و ایصال ساخته بنابرین از هر چیز و هر کس هر چه سود رسد و خواهد رسید
همه را از او باید دانست و همه را از او باید دید بانچه را گفته شد یاد نمودن
و بآن شاد بودن و همواره نیت گزاردن خیرات بقدر مقدور داشتن
و همت بر ترک شرور و رفض موجبات بشود گماشتن شکر جنان است همچنان
که زبان بر وفق آن گشودن و خداوند منّان را بآن ستودن یکی از وظایف
شکر زبان است و همانا راهنمای هر دو مقام است ذکری که از اوراد بامداد
و شام است اللهمّ انی اشهدک انه ما اصبح و امسی بی من نعمة و عافیة
فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک و لک الشکر بها علیّ حتی ترضی
و بعد الرضا همچنان که حدیث من انعم الله علیه بنعمة فعرفها بقلبه فقد ادّی
شکرها اشاره بخصوص شکر جنانی است و روایت ما انعم الله علی عبد
بنعمة صغرت او کبرت فقال الحمد لله الا ادّی شکرها مخصوص شکر زبانی است

واما شکر جوارح وارکان که زبان نیز در شمار آنست بمقتضای روایت شکر
النعم اجتناب المحارم وهدایت الا اکون عبدا شکورا وسائر اخبار که در موارد
متشعبة الاثار آن وارد شده چنان است که بپیروی وهمراهی جنان یکان
یکان در عبادت یزدان حق اطاعت فرمان گذارند وانچه اگاه خودسری
روبراه انقیاد نهاده اینچه را برای ان آفریده شده اند بجا آرند وهریک از
نعمتهای الهی را درمصرفی موافق امتثال اوامر ونواهی از روی تیقظ وآگاهی
استعمال نموده از فساد وتباهی نگاه دارند همانا در نظر هوشمندان
صاحب دید از استماع این سخن روشن گردید که هیچ آفریده چنانکه باید از عهده
شکر انعام برنتواند آمد ودرین گفتگو بانجام نتواند رسید بلکه اعتراف
بقصور آوردن اعلی مدارج شکر کردن است همچنانکه اعتراف بعجز از ثنا گفتن
اقصی معارج ثنا گفتن است واین معنی از مناجات مصطفویه لا احصی ثناء
علیک انت کما اثنیت علی نفسک وفوق ما یقول القائلون مبین است چگونه
چنین نباشد وحال آنکه هریک از دل وزبان وسائر جوارح وارکان که آلت شکر
گذاری است نعمتی است جداگانه که پاس داری شکر وران نیز جاری است
وهمچنین توانائی استعمال هریک بپیوند درمآرب گوناگون ومطالب رنگارنگ
وهمچنین استعمال توفیق یکان یکان در طریق امتثال فرمان بروفق اراده فرمان
دل وجان پس اگر خواهی که بر نعمتی از نعمتهای باری شکرگذاری نماید که بازای

هریک ازین نعمتها نیز شکری تازه آری وگذاردن این شکر را مانند شکر نعمت نخستین
شماری وشک نداری درین که هر شکری که گذاری نعمتی است طاری از موجبات
شکرگذاری حاصل که پوینده طریق پرستاری چندانکه دربوادی ثنا گستری و
حق گذاری شتابد نشانی از قرارگاه استواری نیابد بلکه بهر سو که شتابد هوشیاری
تا اند که هر عرق شرمساری نثار چهره امیدواری سازد وبهر طرف قدم کوشش
فرساید نعم سوگواری بر الم بیقراری افزاید چه دانستی که شکر هر نعمت از
نعمتهای بی اندازه نعمتی است تازه که بازای آن نیز شکری باید که دل وزبان
از عهده آن بر نیاید همان به که فارس جهان پیمای فراست عنان مرکب کمیت
ازین وادی بفضای دلگشای اقرار بعجز وانکسار گرداند ودست استمساک بعروه
استشعار قصور از ادراک رساند ولهذا ورد فی الاثار ان الله عز وجل
اوحی الی موسی علی نبینا واله وعلیه السلام یا موسی اشکرنی حق شکرک ولیس من
شکر اشکرک به الا وانت انعمت به علی قال یا موسی الان شکرتنی حین علمت ان
ذلک منی وعن الکاظم علیه السلام من حمد الله علی النعمة فقد شکرها والحمد افضل
من تلک النعمة ضد شکر کفران ودون است وناسپاسی چه دانسته
وچه از راه قدر ناشناسی وان علت قلت نعمت وموجب حرمان است
همچنانکه شکر مورث فراوانی نعمت ومثمر مزید احسانست واین هر دو معنی
در یک آیت اندراج یافته از آیات قران مجید واذ تاذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم

ولئن کفرتم ان عذابی لشدید و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده
ما انعم الله علی عبد بنعمة فعرفها بقلبه وحمد الله ظاهرا بلسانه فتم کلامه
حتی یؤمر له بالمزید و در خبر دیگر چنین آمده که هر کس نعمت را از خدای
شناسد و قدر آن داند مستوجب زیادتی گردد پیش از آنکه زبان باظهار
شکر آن راند و باید که حقیقت شناسان حق گزار شکر و کفران مردمان را
نیز در شمار شکر و کفران پروردگار دانند و مکافات احسان و افضال او را
و امثال او را در عقده امهال و اهمال نمانند بلکه کسانی را که ایزد سبحانه واسطه
ایصال نوال ساخته عنان عزیمت بسوی پاس داری و شکر گزاری ایشان کرده اند
بقدری که توانند و بالجمله شکر وسائط و وسایل همان شکر گزاری این دست
و لهذا در بعضی اخبار اشکرکم لله اشکرکم للناس وارد است آورده اند که
روز قیامت یکی از بندگان خطاب رسد از حضرت مسبب الاسباب تعالی و تقدس
که آیا شکر بجا آورده نسبت بفلان کس آن بنده گوید بار خدایا ترا شکر کرده ام
و بس پس خطاب رسد که شکر او نکرده شکر من در شمار شکر نیست و از شایستگی
شمول پرتو قبول عاری است پس هر کس شکر مردمان نگذارد از شکر گزاری خدای
عز و جل بهره چندان ندارد روایت شده که در توریة مکتوبست شکر کن کسی را
که نسبت بتو نوازشی کرده و نوازش کن کسی را که شکر تو بجا آورده پس بدرستی
که نعمت را زوالی نیست هر گاه شکر آن گذارند و بقائی ندارد هر گاه کفران ورزند

وشکر

وشکران بجا آرند شکر ازدیاد نوال است و امان از زوال و احوال فصل بخته
ره نوردان را از وخامت مهالک کفران دور کرده اند و بکرامت سلوک مسالک
شکر یزدان رسانند تفکر در صنایع الهی است و تدبر در نظام کیفیت آفرینش
کماهی هر گاه در بادی النظر نصیب خود را در بعضی نعمتها کم شمارند باید
کسی را از نظر آرند که از ایشان کمتر دارند بنظر آرند تا از آن کم بینی و کاستی رهائی یابند
روی بافزونی گذارند و هر گاه بمصیبتی مبتلا شوند شادمانی کنند که نعمتهای
دینی مانند سداد اعتقاد و توفیق سلوک جمیل رشاد بحال خود باقی است
وگفتاری را که در فصل دواعی صبر نموده ارشد بیاد آرند که هر مصیبتی نعمتی است
و هیچ محنتی نیست که از منحتی خالی است و این در حق حق شناسان است که
از بیقراری جزع بر کنارند و در سراء و ضراء بریک قرارند همچنان که نعمت وبال
و موجب نکال گردد در حق ناشناسان که شکر احسان نگزارند و مقتضای آن
بجا نیارند و حضرت صادق علیه السلام در ضمن این خبر در اثبات آنان را ستوده
و ایشان را نکوهش نموده ان الله انعم علی قوم فلم یشکروا فصارت علیهم وبالا
وابتلی قوما بالمصائب فصبروا فصارت علیهم نعمة آورده اند که حضرت عیسی
علی نبینا و آله و علیه السلام بمردی بگذشت اعمی که با علت کوری بزمین گیری
و فالج مبتلا گردیده و از سورت جذام گوشت بدنش از هم پاشیده با وجود
آن احوال بشکرگزاری ایزد سبحانه اشتغال مینمود و زبان بتکرار الحمد لله
الذی عافانی مما ابتلی به کثیرا من خلقه میفرمود آنحضرت چون آن حالت دید

بشکفت آمده از او پرسید که دام بلا را از خود مصروف یافته که از روی اطمینان
بشکر گزاری آن شتافته، آن مرد صاحبدل چون سؤال روح الله شنود
زبان بجواب گشود، و سر آمد نعمتهای رحیم ودود که بر او باقی بود باز نمود و
گفت یا روح الله من بهترم از آن کس که خدای عز و جل با و نداده آنچه بمن داده
و در دل او ننهاده از شناسائی آنچه در دل من نهاده، پس آنحضرت زبان بتصدیق
گشود و از برای بهبود دستی بدست وی سود، چنانکه بفرمان خدای تعالی از و
جمیع آفتها زدود، و از هر گونه رنجی آسود، و مقارن آن حال بکمال حسن و جمال
نمود، بلکه رشاقت منظر در نظر هر دیده و در نسبت بزیبایان دیگر افزود
بعد از آن مصاحبت آن حضرت اختیار نموده راه عبادت پرورد گار می‌پیمود
فصل و از جمله خصلتها که نعیم آن عظیم است خصلت رضا و تسلیم است
و مراد خشنود بودن بدانچه خدای عز و جل کرده و پسندیده، و گردن نهادن
آنچه را مقدر ساخته و لا یق حال دیده، و ضد آن است سخط نمودن و دل با نکار
حسن مجاری آن بستن یا زبان باظهار چون و چرا گشودن، پاس داری خصلت تسلیم
و رضا از علامات استواری ایمانست، بلکه تقویت و تربیت هر یک از اینها
در شمار دعائم و ارکان آنست، از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که مؤمن
بچه نشان توان دانست که ایمان دارد، گفت بتسلیم نمودن امر خدا و راضی بودن
بهر چه وارد شود و در آرد، خواه الم زداید و سرور افزاید، و خواه مکروه نماید
و اندوه پیماید، و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام بیان ارکان ایمان

توکل و تفویض را برین دو خصلت افزوده و چنین نموده الایمان له ارکان اربعة
التوکل علی الله و تفویض الامر الی الله و الرضا بقضاء الله و التسلیم لامر الله
تعالی، و از فوائد رضا دادن بقضاست خشنودی خدای عز و علا و بهبودی
دو سرا چه در سوگواری شدت و چه در کامکاری رخا، در خبرست که ان الله
بعدله و قسطه جعل الروح و الراحة فی الیقین و الرضا و جعل الهم و الحزن
فی الشک و السخط پس هر کس را یقین روزی شده و بداده خدای جل شانه رضا داده
و خرسند است، از گشایش شادمانی و آسایش دو جهانی برخوردار و بهره مندست،
و هر کس در کشاکش شک و سخط افتاده گرفتار گشته گردند تا خشنودی از قضای
پروردگارست، همواره پای بند سلاسل تیره دلی و آزارست فصل و از
حضرت باقر علیه السلام روایت شده که احق خلق الله ان یسلم لما قضی الله تعالی
من عرف الله و من رضی بالقضاء اتی علیه القضاء و عظم الله اجره و من سخط
القضاء مضی علیه القضاء و احبط الله اجره خرسندی و ناخرسندی اسیر
تقدیر در تغییر جریان قضا یا تقدیم و تاخیر فرمان خدا چه تاثیر تواند نمود،
و راحت و گزند پابند کند چون و چند را با پسند و ناپسند خدا و ند پیوند
بلند چه پیوند تواند بود، با آنکه در گفتار عدل پروردگار بثبوت رسیده که
قلم قضا و امضا بر طبق حکمتها و بر وفق مصلحتها جاری گردیده، آنچه فرمان
تقدیرش برای یکان یکان از بندگان از سود و زیان مهیا داشته، کلک تدبیر

هوشمندان مناسبتر و بهتر از آن بر لوح اندیشه نگاشته و لهذا در صدور بعضی
اخبار قدسیه وعده یافته و بر تواتر اخبار رسیده اخبار بر آن تافته که گروهی از
بندگان مؤمن چنان‌اند که جز بفقر او این مال و صحت بدن ناسزاوار نمانند چنانکه
پاس داری دین توانند پس ایشان را بهمان که سزاوار و شایسته آنند از بینیازی
و صحت بدن ممتحن نمیدارم و گروهی دیگر از مؤمنان بخلاف آنانند و از شایستگی
اینگونه احسان برکرانند بلکه چنان‌اند که جز بمکنت و اعسار و معاسات
رنجوری و آزار زندگانی نتوانند چنان که در رعایت دین برقرار مانند پس
پریشان بدانچه تحمل آن توانند از تنگدستی و بیماری و رنج و نزاری منت
گذارم تا اساس ایمان هر یک از ایشان و امان پایدار ماند و من داناترم بآن
که هر کس را چه بصلاح و اصلاح رساند و چه بفساد و افساد کشاند اگرچه
حدیث مذکور متضمن بسیاری از دواعی تسلیم و رضاست لیکن بمقتضای
ایثار اختصار همانا اقتصار بر ترجمه همین مقدار از ایراد بقیه گفتار و ذکر
سائر اخبار آن سبحانه اولی است چه از آن که گفته شده در نظر ره نوردان سعادت
عیش رغید و آسودگی جاوید طریق تحصیل رضا و تسلیم چنان که باید هویدا
گردید و شاید سخنی چند در فصل فصل توکل شنوند مفید مزید تایید ان
شاء الله المجید و از آن جمله توکل کردن و یقین داشتن و کار خود
بکفایت خدای عز و جل باز گذاشتن توکل و تفویض هم از لوازمات استواری

دین

دین و هم از موجبات محبت جهان آفرین است و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین
تلویح بآن و ان الله یحب المتوکلین تصریح بآن است و این هر دو خصلت از
متفرعات و منشعبات یقین است و یقین سرمایه کرامت دنیا و سعادت
دین است چنان که از خبر لا یستطاع العمل الا بالیقین مستفاد و از تتبع سائر
دلایل و براهین مستبین است اکنون باید که هر کار که پیش آید دانایی و توانایی
پروردگار را بنظر آری و بقوت یقین تغییر و تبدیل آنچه را اصلح بحال بوده
و همان را در شان تو مقدر نموده جز بمشیت قاهره و قدرت باهره محال شماری
پس امضا و جریان آن را که هر آینه موافق قضا و فرمان خواهد بود و از مقتضای
نوازش و احسان تخلف نخواهد نمود از روی آرمیدگی و اطمینان موکول بعنایت
و کفایت او جل شانه گذاری و یکباره عنان تدبیر بقهرمان تقدیر سپاری
هم در جلب کامکاری و هم در سلب سوگواری و در هیچ یک از حوادث و
وقایع هیچگونه اعتماد بر وسائل و ذرایع نداری بلکه کوشش کردن و ناکردن
خود و اکفا و اقران خود را در اجتلاب عوائد و اجتناب مفاسد یکسان و آنسته
بیهوده انگاری مگر از این رو که تقدیر باری تاثیر شرایط و تسخیر وسائط را
نظر بنظام و استواری معاش و معاد گرفتاران سلسله حاجت و امیدواری
سببی ساخته از اسباب بهبودی و کارگزاری پس هر کس باین اعتبار تکیه
بر اسباب کار داشته و تکاپوی نهان و آشکار را قطع نظر از عنایت کرده کار

بیکار انگاشته قدم از جادهٔ تفویض و توکل بیرون نگذاشته بلکه در پویندگی
طریق بندگی استوارست و در سرانجام اوطار و اوطار از دلبستگی نشیب و فراز
روزگار برکنارست دست ارادتش در عروج معارج عبادت براق عرش
سعادت و ابادت سوده و پای استقامتش در سلوک سبیل کرامات از وصمت
ندامت حرکات ناهنجار آسوده صدف استعدادش از اقطار امطار و من
یتوکل علی الله فهو حسبه کامیاب گوهر مراد و نهال امیدش از فوز فواکه مطبوعهٔ
الیس الله بکاف عبده برومند پیوند نوید رسید در خبر از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله لو انکم تتوکلون علی الله حق توکله لرزقکم کما یرزق الطیر
تغدو خماصا و تروح بطانا و در خبر دیگرست من انقطع الی الله کفاه الله
کل مؤنة و رزقه من حیث لا یحتسب و من انقطع الی الدنیا وکله الله الیها
و در روایت من سره ان یکون اغنی الناس فلیکن بما عند الله اوثق منه مما
فی یده نیز اشارت بحمایت توکل و یقین است و محرک دواعی فاتره کلام
حضرت امیر المؤمنین است لا یجد احد طعم الایمان حتی یعلم ان ما اصابه
لم یکن لیخطئه و ان ما اخطاه لم یکن لیصیبه و ان الضار النافع هو الله
تعالی و از حضرت صادق علیه السلام روایت کنند که همواره غنی و عزت
در جولان و حرکتند تا بموضع توکل رسند چون بآرامگاه توکل ظفر یابند
بسوی آن شتابند پس درنگ نمایند و از تردد آسایند نشاید که سخن

فهمان

فهمان هوشمند از استماع آیات و روایات چنان فهمند که مقتضای یقین و
توکل انکار ربط چند متعلق بمرمت معاش بستن است و پای تکاپو از هر سو باز
داشتن و اسباب نجات و تباب و عمارت و خراب را در هر باب اکفاء و اتراب
پنداشته فوائد و سوائق انخفاض و انتعاش را در معرض تلاشی و اضطراب
گذاشتن چه از تضاعیف گفتار نمودار گردید و بمسامع سخن پذیران رشید
رسید سیما من کان له قلب او القی السمع و هو شهید که توسل باسباب نمودن
و مشغول اکتساب بودن منافی تکیه بر وسائل نداشتن و نجاح مسائل را بمسبب
وسائل گذاشتن نیست بلکه دست از کار کشیدن و در کنج بطالت و کسالت خزیدن
و تعطیل بدن را توکل نام کردن از غرور ضلالت و عقود جهالت ناشی است
جمعی از نصلف پاشان تصوف پوش که در خرسندگی تکاسل و تجاهل همواره با
هر دوش میبودند و با نا و زمانی خانوادهٔ خلافت یزدانی پیوسته هم آغوش می
نمودند توسل باشتغال طلب حلال را از برای تکفل حال عیال و اطفال و اثاث
از امارت رجال در نظر ساده دلان تهی از سرمایهٔ معرفت و کمال سبب تزلزل
توکل و اختلال احوال و امی نمودند که بوسیلهٔ این حیله رذیله از خوان انعام
و ادرار دارنده و نادار نصیب وافر و بهرهٔ سرشار توانند یافت و بدون تعب
طلب و رنج کار از کیسهٔ مسکنت و افتقار بهانهٔ تنگدستی و اضطرار باختیار
ره براه تجرد از افسار ننگ و تخلع از عذار عار گذاشته باکناف هر بلاد و اطراف

هر علف زار نتوانند شتافت تا رقبهٔ رفتهٔ غوایت از خود پسندان خیره سر
در ضمایر بعضی از نادانان بخبر سرایت کرده بحدی رسید که این معنی در میان
آسایش طلبان اهل ولایت خاندان ارشاد و هدایت نیز شایع و ذایع گردید
بسیاری از اذکیا و اکیاس بغریب این اشتباه و تقریب این التباس لباس
مذلت و پلاس یاس پوشیدند و معطی و سائل ناس بوسواس این خناس در
تشیید اساس امساک و افلاس جرعه جرعه هلاهل ایاس و ابلاس نوشیدند
وتا امروز جمعی از فریقین در دین این کشاکش فتنهٔ ذات الشین سرگردانند و چندان
مغبون از دیاد دین و مفتون فساد ذات البین شده اند که با ظهور بخدین شود
دلالت ثقلین نمیدانند که توکل از طاعات سرایر و قلوبست نه از وظایف جوارح
و ابدان و تکاپوی طلب کاردانان از روی امتثال فرمانست نه بگمان توقف
حصول آمال بران چه اصحاب بضاعت ایمان بفتح ابواب دلیل و برهان معلوم
کرده اند و بیقین دانسته که نگارندهٔ جهان و دارندهٔ آشکار و نهان رشتهٔ
سود و زیان بندگان را در هر باب ببسیاری از وسائل و اسباب پیوسته و
کبعضی از حرکات را سبب بعضی از برکات ساخته چنانکه هیچ فردی از سلسله
اسباب و مسببات بدون اذن و فرمان او جل شانه بکار خود نپرداخته اگرچه
توانند که بقدرت کامله رشتهٔ اسباب را از مسببات بگسلانند و هر یک از ارباب
حاجات را از بار منت جمیع حرکات و سکنات رهانند و بمنتهای متمنا رسانند

وازین

وازین سخن نمایان گردید که تحصیل وجه معیشت از ممر حلال بر سبیل اجمال از نوا
توکل پیشگان فرخنده خصال است با وجود توانائی و عدم مال چه بمزاولت
تجارت چه بمباشرت اعمال چنانکه در بعضی از فصول گفته اند و هم از ابواب دوم
بیان آن کوشش ند خردمندان شد بر سبیل بسط و تفصیل والله یقول الحق وهو
یهدی السبیل و اما آنجمله زهدست و معنی زهد بقدر بلاغ و کفایت از
دنیا اکتفا کردنست و بهمان خرسندی داشتن و اعراض از خواهش زیاده
بران نموده بود و نبود فضول را یکسان انگاشتن لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و
لا تفرحوا بما اتیکم اشاره بزهد و قطع علاقه از محبت دنیاست چنانکه از حدیث
من لم یاس علی الماضی و لم یفرح بالآتی فقد اخذ الزهد بطرفیه نمودار و هویدا است
و ضد آنست بتحصیل چیزی چند از متاع دنیا که ناگزیر نباشد راغب بودن و
دست تلاش در طعام و لباس و سائر امور معاش بدواعی انتعاش آلودن و
آنست مراد از دوستی دنیا که پی تحذیر و تنفیر والیان کشور بشارت و انذا[ر]
از مقاربت و مقارنت آن بر مشاعر معاشر خرده پروران تافته و همانست
که در روایت راس کل خطیئة حب الدنیا که از حضرت صادق علیه السلام ماثور
لقب سر کردگی جمیع خطایا یافته و در خبرست که جمیع نیکیها در یک خانه جا گرفته
و قرار یافته و کلید آن خانه در دست کسی است که از دنیا چشم تمتع پوشیده
وبارگاه زهد شتافته و در بعضی اخبار زهد را با خبار حرام علی قلوبکم ان

تعرف حلاوة الایمان حتی تزهد فی الدنیا ستوده اند و در بعضی دیگر عبارت است
من اعون الاخلاق علی الدین الزهد فی الدنیا ترغیب بآن فرموده اند و نموده
که تا روی دل از فضول دنیا نگردانی لذت ایمان نچشی و خود را بسر منزل سعادت
جاودانی نرسانی و اگر از تسویلات نفسانی و تمویهات شیطانی رخش همت
و عنان رغبت کیانی بقوت تائیدات و تنبیهات ربانی اشجار معرفت از
حکمت در زمین دل نشانی و زبان بکرامات رانی بهر عنوان که دانی و یکیک از
عیوب خفایای دنیا بنور بصیرت چنانکه باید بینی بسهولت و آسانی تا رخت بخت
از این منزل فانی و قرین سلامت بدار اقامت کشانی بمقتضای این هدایت وافی
درایت که روایت است از خاندان خلافت یزدانی من زهد فی الدنیا اثبت الله
الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه وبصره عیوب الدنیا داءها ودواءها واخرجه
من الدنیا سالما الی دار السلام و راهنمای وصول این مقام کلام حضرت امیر
المؤمنین است علیه السلام اما ان زهد الزاهد فی هذه الدنیا لا ینقصه مما قسم
الله له فیها وان زهد وان حرص الحریص علی عاجل زهرة الحیوة الدنیا لا یزیده
فیها وان حرص فالمغبون من حرم حظه من الاخرة آگاه باشید که زهد ورزیدن
و دل از محبت دنیا بریدن بزاهد نقصانی نرساند و از آنچه قسمت وی شده باشد
بچیزی کم نگرداند هر چند نخواهد و خود را بکنار کشاند و همچنین حرص داشتن
و همت بر جمع فضول گماشتن از برای حریص چیزی زیاد ننماید و بر آنچه روزی

اوست

اوست نیفزاید هر چند بتحریک خواهش دست کوشش گشاید و بهر سو پای تکاپو
فرساید پس هر اینه زیان کار آنکس باشد که بیهوده خود را بگداند و از نصیب
آخرت محروم و ناکام ماند نشاید استوار فطرتان ارجمند بعد از استماع
سخنی چند که در فوائد و عوائد زهد و ترک دنیا شنوند اتساع جاه و عزت یا
فراوانی مال و ثروت را منافی زهد گمان کنند و علامت حرص و رغبت دانند
و بغرهب این تقریب کسانی را که با کمال زهد اعراض بقدری کلا یوا از اعیان و اعراض
نصیب دارند بمعرض تهمت و تانیب آرند چه زهد قطع علاقه دل است از
خواهش افزونی مال و جاه و آن امری است که با داشتن و نداشتن جمع تواند
شد در نظر هوشمندان آگاه و لهذا حضرت صادق علیه السلام گفته لیس الزهد
فی الدنیا باضاعة المال ولا تحریم الحلال بل الزهد فی الدنیا ان لا تکون بما
فی یدک اوثق منک بما عند الله یعنی زهد در دنیا آن نیست که مال را در معرض
ضیاع و تباهی گذاری یا آنکه حلال را بر خود حرام شماری بلکه زهد آن باشد
که بدانچه در دست داری اعتماد بیشتر نکنی از آنچه برای تو مقدر شده بتقدیر
باری و نیز از آنحضرت پرسیدند کیست که زهد در دنیا دارد گفت آنکس که
حلال آنرا از ترس حساب و حرام آنرا از خوف عذاب واگذارد و مقتضای
توفیق اخبار چنانست که گوئی مراد از واگذاشتن قطع علاقه از آن است
و مؤید این سخن مذکور است حدیثی که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ماثور

الزهد فی الدنیا قصر الامل وشکر کل نعمة والورع عن کل ما حرم الله عز وجل
آورده اند که یکی از اهل دل را توبیخ کرده اند که تو دعوای زهد میکنی و حال آنکه
چند طویله اسب و استر داری او در جواب گفته که من میخ طویله در گل زده ام
نه در دل   همانا روشن شده نمود که توانا نبود ناتوانی گرسنه و عریان
هر چند در حصول سیم و زر فراوان و بهم آوردن فضول دنیا و تمتع از متاع
آن کوشد جز ما حضر خون جگر و نیم آغشته بعذاب الیم تجرع صدید حمیم
حسد بعید و حمیم نخورد و نپوشد و آنگاه رخانه کرم عمیم تقدیر و تقسیم جز
بافته تار و پود حرمان مقیم و هوان عظیم نپوشد و چندان که بهر مقام
رخش اهتمام دوانند بنان آرزوی شان بادام وصول مرام و ضیاع حصول
آرام نرسانند بلکه در آتش رشک بهره مندان نعمت الوان نوازش و احسان
از روی بغض و عدوان بر مقتضای قضای یزدان چنان جوشد و خروشد
که اصل ایمان را بکفران فروشد چه جای آنکه زهد یا سایر فروع آن پذیرد
و بنیوشد و بازای این ستمکر باشد که جمیع خزائن و دفاین جهان نا
پایدار در نظر اعتبارش وزن پر کاهی ندارد و در تنگنای دنیا همواره همت
بر تحصیل زاد عقبی گماشته کم و افزون نعمتهای گوناگون را یکسان انگارد
و با جمعیت اسباب تن آسانی و کامرانی از غایت اشتیاق دریافت سرافرازی
نشاه جاودانی خود را بمثابه تنهایی پنداشته چون یقین دارد که سراپای

متاع دنیا گذاشتنی است زیاده از اندازه بلاغ و کفایت را ایشان خود نشمارد
و گاه باشد که بعضی از ریا پیشگان دانسته دست از گرفتن مال کشند و در خوردن
و پوشش کوشش نموده با قل ضرورت اقتصار کنند تا در نظر ساده دلان
بیخبر خود را زاهد وانمایند و بدین وسیله بر جاه و عزت خود افزایند
همانا حال این جاه طلبان تباه تر از حال طائفه نخستین است چه مرض آنان
نمایان و مرض اینان دفین است حاصل که فراوانی مال و کثرت ثروت با
صحت عقیدت و درستی نیت از حصار ترک دنیا بیرون نکشاند و زیان نرساند
همچنین که تنگدستی و افتقار در صورت اضطرار با مخالفت نهان و آشکار لذت
زهد نچشانند و از آفت حرص نرهانند و اشارت باین در ایات است حدیثی که
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت لو ان رجلا اخذ جمیع ما فی الارض
واراد به وجه الله فهو زاهد ولو انه ترک الجمیع ولم یرد به وجه الله فلیس
بزاهد   و از آن جمله قناعت کردن بقسطی که روزی شده از بضاعت
و بهمان ساختن در لوازم معیشت بقدر طاقت و استطاعت در خبر است
که ای فرزند آدم اگر از دنیا بقدر کفایت قناعت کنی و باندازه ضرورت
سازی اینچه از آن کمتر نتوانند بودن ترا کافی است و اگر بدانچه ناچار باشد نسازی
و بفراهم آوردن زیاده از آن مقدار پردازی جمیع آنچه در دنیا است بس نیست
و در روایات وافی درایت من قنع شبع ومن لم یقنع لم یشبع نیز اشارت بهمین معنی است

وهمچنین این خبر معتبر که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرویست
لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی وراءهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا
التراب ویتوب الله علی من تاب وبالجمله بضاعت قناعت هم منبع عزت
باشد وهم مثمر آسایش ودر هیچ خردمندی که پاس آن دارد وشکر گزارد مورث
ثروت گردد وموجب افزایش بلکه قناعت کننده بی نیازترین مردمان است چنان
که از حدیث من قنع بما رزقه الله فهو من اغنی الناس نمایانست واز ینجاست
که حقیقت کیشان خردپرور دستور قناعت را بر وفور بضاعت گزیده اند و
عاقبت اندیشان درست منظر راحت سازگاری را نسبت بسماحت مال داری
دربلهٔ رنجهان دیده اند بدیدهٔ اعتبار درین نگاه کن وببین در چگونگی روش
واین برگزیدهٔ انبیا وسرور مرسلین علیه وعلی اهل بیته افضل صلوات المصلین
کلیدهای خزائن زمین برای او در ایکان آمده بود بعنوانی که هیچ گونه نقصانی
نرسانند بنعیم مقیم منزل کرامت ومقام محمود آن صدر نشین مسند وجاهت
از غایت نزاهت چشم رغبت بقبول آن نگشود ودست زهادت بارادت دنیا
از معین قوت عبادت نیالود بلکه چنان بود که در قوت بر شعیر وتمر چیزی
نمی افزود ووقوتش عز برگهای خشک نمیود اکر میبود در خبر است که
از حضرت ابن مسعود مروی میگردد که راعی شتران بود کس فرستاده وازو شیر
برای رفقای سفر طلب نمود آن ختنه شتر زاد جواب داد که رعنی یامداد قبله

همان است که در پستان شتران است وانچه دوشیده شده روزی شبانگاه ایشانست
سید ولد آدم صلی الله علیه واله وسلم چون این جواب در از جادهٔ صواب شنید
بسیاری مال وعیال او را دعا کرده روان گردید تا براعی گوسفندی چند رسید
پس صاحب گوسفند چون فرستادهٔ حضرت را دید انچه در پستانها بود اندوی
خرمی ونشاط دوشید وبا انچه در اوانی داشت همه را بسیرویی شادمانی وانبساط
آماده گردانید وبفرستادن اینها اکتفا نکرده گوسفندی نیز بر سبیل هدیه پیش
کشید ورخصت خواست از برای پیشکش مزید پس حضرت کفاف رزقه در
دعا از برای او طلبید یکی از صحابه را دیدن ماجری بشگفت آورده سبب واقعه
پرسید که یا رسول الله انچه را محبوب همگان میبینم برای آنکس خواستی که رد
از خدمتگاری کردانید وانچه را مرغوب هیچکس نمی آید برای آنکس خواستی که
خدمات شایسته بتقدیم رسانید رسول خدا صلی الله علیه واله پذیرندگان
لباب حکمت وفصل خطاب را بگفتن این جواب آگاهی بخشید ان ما قل وکفی
خیر مما کثر والهی پس سعادت ارباب سیادت را باین عبادت از خدای عز وجل
طلبید اللهم ارزق محمدا وال محمد الکفاف ودر خبر دیگر از ادعیهٔ آن سرور
چنین رسیده اللهم ارزق محمدا وال محمد العفاف والکفاف وارزق من
ابغض محمدا وال محمد المال والولد وازجملهٔ اخباری که درین مقام کشاینده
دیدهٔ اعتبار وزدایندهٔ غبار افترارست روایت شیخ ابو جعفر صدوق

ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب عیون الاخبارات که حضرت امام همام
علی بن موسی الرضا علیه السلام هنگامی که متوجه ستایش وارایش قناعت بوده
واین بضاعت را در نظر ارباب بضاعت در حسن اطاعت میستوده از اباء
واجداد خود نقل نموده که سلمان ابوذر را بمنزل خود طلبید ودو قرص نان
حاضر کردانید ابوذر بکردانیدن انها را میکردانید ومی دید پس سلمان چون سبب
نا خوردن وکردانیدن پرسید معلوم شد که ابوذر از خام بودن ونیکو طبخ
نیافتن نان می ترسید اینمعنی سلمانرا ناپسندیده امده غضب شدید بر او
مستولی کردید وکفت ما اجراك حیث نقلت هذین الرغیفین پس او را از
تکاپوی فرشتکان وکارکنان زمین واسمان در مهیا ساختن آن نان کما
هو حق التنبیه والتبیان اکاه کردانید ومددکاری ابر ورعد وباد واتش
وحطب وبهائم وحدید وغیر ذلك از مسخرات صانع بیچون که همانا افزون
باشد از اندازه تحدید کفت وشنید بوی شنوانید وعاجز بودن از شکر
کزاری این نعمتهای پیدا ونهفته وبدیع بر سبیل اجمال در سلك بیان
وتعدیل کشید پس ابوذر ازان کردار زبان باستغفار کشود وآمید
ودر ذیل همین روایت وافی درایت ایراد یافته که سلمان روزی دیکر ابوذر
را بمهمانی دعوت نمود وپاره نانی خشك پیش آورد که در انبان بود
پس آن نانرا برای اسایش دندان باندك ابی اندکی تر نموده چیزی

بران نیفزود ابوذر کفت چه خوب نانی است کاش اندك نانخورشی از نمك
با این میبود مقارن آن سلمان بپاس داری حق مهمان پرداخت وانجابر
خواسته رکوه ابدار در خارج باب مرهون ساخت ابوذر اندك اندك
ازان نمك بر نان می پاشید وشکر کزاری نعمت تناول نمك با نان بتقدیم می
رسانید ومیکفت سپاس مر خدایرا که قناعت ارزانی داشته وروزی ما کردانیده
یعنی خواهش ما را از طلب زیاده بر کفاف کیبانیده سلمان کفت اکر خدای عز وجل
قناعت روزی مینمودی رکوه من در کرو نمیبودی   وازجمله امهات ملکات
ستوده عفت است وپیش ازین دانستی که مراد از عفت تعدیل قوت شهوت است
که آنرا در جمیع مظاهر ومجاری استوار داری واز جانب یمین وشمال اعتدال
اعتزال کزیده در استعمال آن امتثال فرمان عقل وشرع ناچار شماری ودر
سراسر مصادر وموارد از طرف تفریط انضباط وافراط انبساط روی بحواق
اوساط کذاری در خبرست کما عبد الله بشیء افضل من عفة بطن وفرج
ودر خبر دیکرست اکثر ما تلج امتی به النار الاجوفان البطن والفرج وسر این
سخن ان است که این شهوت عمده مصاید وحبایل شیطان است شهوت خوش
که مغرس امراض است ومنبت افات داعی اتباع نظرست وقضای وطر از منکوحات
وهر یك ازینها علت رغبت بفراهم اوردن مال وفراوان وجاه نمایانست چه
مال وجاه وسیله توسع در ین وتمتع انانست وتابع خواهش مال وجاه هست

فنون منافات وصنوف محاسدات واقتحام بجباری از مغاوی شبهات
ومهاوی محرمات مانند تکبر وتفاخر وتکاثر وریاء وبغی وحقد وعداوت
وبغضاء ورذایل مفصله ودیگر ذمایم مهمله همه از بسیار خوردن وممتلی بودن
ناشی است چنانکه از نظر اولیا فتکان خرد پرور پوشیده نیست ولهذا در اخبار
خانواده اجتبا واصطفا سبکباری احشا واسعار ابسیار ستوده اند وامتلاء
معده را سبب انواع ابتلا نموده از پر داشتن این وعاء تحذیر بلیغ فرموده اند
از انجمله ما ملأ ابن ادم وعاء شرا من بطنه حسب ابن ادم لقیمات یقمن صلبه
فان کان هو فاعلا لا محالة فثلث لطعامه وثلث لشرابه وثلث لنفسه و از ان
جمله لا تمیتوا القلوب بکثرة الطعام والشراب فان القلب کالزرع یموت اذا کثر
علیه الماء واز ان جمله ان البطن لیطغی من اکلة واقرب ما یکون العبد الی الله
اذا خف بطنه وابغض ما یکون العبد الی الله اذا امتلأ بطنه **فصل** وازجمله
متشعبات عفت پاسبانی زبان است از گفتن سخنان پریشان ومیتوان گفت که
زبان وسیع میدان تر است از سایر اعضا وجوارح در تکاپوی مجالی تعدی وطغیان
وازین است که شناختن حقیقت ایمان راموقوف عنان داری زبان ساخته اند
وحامیان حوزه کیاست را در مقام حراست بخبر لا یعرف عبد حقیقة الایمان
حتی یخزن لسانه آگهی داده ونواخته اند بر هر کس زبانرا مطلق العنان گذارد
که بهر طرف تاند باندک زمانی حبائل شیطانی وغوائل پنهانی او را آنکو نسازد در

آتش بی نهار اندازد روایت لا یکب الناس علی مناخرهم الا حصائد السنتهم اشارت
بهمین معنی است چه مبادرت زبان بسوی بسیاری از انواع عصیان اگر مانعت
عفت نباشد در کمال سهولت وآسانی است مانند دروغ وافتراء وسخن چینی و
ایذاء وغیبت واشاعت فحشاء واذاعت امور محظور الافشاء وتزکیه نفس و
مراء وسخریت واستهزاء ونفاق وریاء وتصدی قضاء وفتوی برای دور
دستان جامعیت شرایط افتاء الی غیر ذلک مما یجری هذا المجری وبالجملة رها
کردن در میدان هر گفتار بدون فار تدبر واستغوار مؤدی بهاویه هلاک
وبوارست چنانکه از حدیث مذکور وسایر اخبار برای خداوندان اعتبار
کالشمس فی رابعة النهار نمودار وآشکارست اکنون در نظر عفت اندیشان منظر
سود وزیان پنهان نخواهد بود که همچنانکه زبان را بمعصیت نباید گشود
از گفتن سخنی چند که بی فایده دانند نیز نگاه باید داشت ومحافظت باید نمود
وبمقتضای روایت من رای موضع کلامه من عمله قل کلامه الا فیما یعنیه بگفتار
بیهوده نباید آلود وبمحتوای آیت ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید چشم
اعتبار از خواب اغترار گشوده زنگ غفلت از آیینه بصیرت باید زدود
روایت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر مردی میگذشت که زبان بفضول
کلام گشوده کرم گفتار بود آنحضرت همانجا توقف کرده آن مرد را بگفتن این
سخن آگاه نمود یا هذا انک تملی علی حافظیک کتابا الی ربک فتکلم بما یعنیک

ودع ما لا یعنیک حاصل که تحلی بحلیهٔ عفت بدون تعدیل این دو شهوت ممتنع
الحصول است ولهذا از حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله من وقی شر قبقبه
وذبذبه ولقلقه فقد وقی منقول است مراد از قبقب بطن است واز ذبذب
آلت تناسل واز لقلق زبان والله المستعان وازجملهٔ طاعات قلوب
ملازمت تقوی ومزاولت پرهیزکاری وهمت گماشتن بر پاس داشتن مراسم و
معالم فرمانبرداری که رعایت پرهیزکاری در سراسر حرکات جسمانی وخطرات
نفسانی سرمایهٔ حصول سعادت جاودانی است وهیچ عملی از صوالح اعمال فرمان
برداران بدون پرهیزکاری جنان واطاعت فرمان در تشیید قواعد آن
شایستهٔ قبول درگاه یزدان نیست چنانکه از کریمهٔ انما یتقبل الله من المتقین
نمایان گردیده واز تضاعیف اخبار واثار ائمهٔ دین که بر وفق آیات کتاب
مبین ورود یافته بظهور رسیده ودر روایت جابر از امام محمد باقر علیه السلم
مذکورست که یا جابر ایکفی من انتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت فوالله
ما شیعتنا الا من اتقی الله واطاعه ودر ذیل خبر دیگر هم از آن حضرت ماثورست
والله ما معنا من الله براءة ولا بیننا وبین الله قرابة وما لنا علی الله حجة
ولا نتقرب الی الله الا بالطاعة فمن کان منکم مطیعا لله ینفعه ولایتنا ومن
کان منکم عاصیا لله لم تنفعه ولایتنا ویحکم لا تغتروا ویحکم لا تغتروا الکون
ای پاسبان مراسم سعادت جاودانی باید که هنگام ظهور خطور یکیک از حرکات

اشکار

آشکار و خطرات نهانی نعت یاد خدای کنی تو در حضور بیدار دلی وخجسته فرمانی
وما دام که رضای او در اجل شانه در آن کردار ودر آن پندار نیابی آنچه از الآت
ظاهری ومشعری از مشاعر باطنی را اجازت اطاعت ننهی واز آن حالت کردار
نکیبایی مثلا هنگام ارادهٔ سخن رانی اندیشه کنی که اگر باعثی دارد از دواعی
امتثال اوامر یزدانی سخن گویی بهمان مقدار که در آن باب از تعبیر ما فی الضمیر
ناگزیر دانی واگر باعث امری است شیطانی از هواجس وساوس نفسانی لب
بجنبانی واز گفتن آن سخن باز مانی وبرین قیاس اوامت کرامت پرهیز وهراس
از سائر بوادر نزغات سرائر وخواطر لمزات عثرات عنها ترک مورث پریشانی
توانی ومثمر پشیمانی و تا توانی نشاید که روی تحسر از قبلهٔ تذکر این روایت
برخنده گردانی بلکه باید در سوالب شین وحوالب رین همواره
نصب العین خود گردانیده باشد بدون تخلل تعلل وتوانی وهو ما سبق ذکره
عن الصادق علیه السلم انه قال من اشد ما افترض الله تعالی علی خلقه ذکر الله
کثیرا ثم قال لا اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وان کان
منه ولکن ذکر الله عند ما احل وحرم فان کان طاعة عمل بها وان کان معصیة
ترکها وعنه علیه السلم ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه واله فقال له یا رسول
الله اوصنی فقال له رسول الله صلی الله علیه واله فهل انت مستوص ان
انا اوصیتک حتی قال له ذلک ثلثا وفی کلها یقول له الرجل نعم یا رسول الله

را اشارت بامارت این نوع از طاعات قلبی دان و بمقتضای حدیث اتبع السیئة
بالحسنة تمحها تکثیر حسنات را ماحی سیئات شمار سیما در بعضی صور که تدارک
دیگر نتوان و مراد از محاسبه نفس که ترغیب بآن از ائمه دین ماثور است شمار حسنات
و سیئات از برای ادای تدارک مافات بوجه مذکور است امام جعفر صادق
علیه السلام اصحاب خود را امر فرموده که بحساب خود وارسید پیش از آنکه بحساب
شما وارسند و کردار خود را بسنجید پیش از آنکه کردار شما را سنجند پس تحقیق که
قیامت را پنجاه ایستادنگاه است هر یک از آنها موضع درنگ هزار سال یعنی
برای محاسبه اعمال و تخلص از خصومت خصماء و از نکال قبایح افعال و فضایح اعمال
و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایتست که لیس منا من لم یحاسب نفسه فی
کل یوم از ما نیست آن کس که هر روز بحساب خود نرسد یعنی کردار خود را نسنجد
فان عمل حسنة استزاد الله تعالی پس اگر کاری شایسته کرده باشد از خدای
عز و جل توفیق زیاده طلبد و ان عمل سیئة استغفر الله منها و تاب الیه و اگر
کاری ناپسند انا و سر زده بازگشت بسوی خدا کند و طلب امرزش نماید تا از
عقوبت عاقبت و محاسبه اخرت آسایند پس هر چه را از صغایر و کبایر باطن
و ظاهر پیرامون مقارفت آن نگشته باشی بمقتضای پاسبانی حدود الهی نعمت
توفیق عصمت از آن را بغایت عظیم القدر شناسی از نعمتهای نامتناهی و تا
توانی از نحو سپاس و قدر شناسی قلبی و زبانی کم نگردانی و نکاهی و هر چه اقدام نموده

باشی بر آن از فنون گوناگون سرکشی و عصیان بفریب نفس و تسویل شیطان
بازگشت نمائی از آن و پشیمان از آن گردیده دیگر بار مرتکب و اقدام نمائی بآن
و از آن جمله فرایض و عبادات قلوبست توبه کردن از کبایر و صغایر
ذنوب بلکه توبه نخستین پله ترقیات آگاه دلان و مجمع اسلوبست بجانب
آرامگاه منزل مطلوب حقیقت توبه آنست که آینه دل را از زنگ معصیت بصیقل
ندامت زدائی و از روی اخلاص نیت قربت نه بعلت قلت ثروت و عدم توانائی
یا مخافت آفت رسوائی یا غرضی دیگر از اغراض ریائی بر ترک معاودت عزم جزم
نمائی و در تدارک آنچه از حقوق الله و حقوق الناس ضایع کرده باشی جهد بلیغ
بکار فرمائی تا از عهده حقوق بدنی و عرضی و مالی و غیر ذلک چنانکه باید
حسب المقدور بیرون آئی و از استحقاق عقوبت وبال ان خواست اخرت فارغ
گردی و آسائی و بباید دانست که افروختن آتش الم پشیمانی در نهاد انقیاد
مراسم مسلمانی بعد از ابتلا بلغزش قدم از جاده مجمعه فرمانی واجب فوری
است بدون جواز تسویف و توانی و در صورتی که این معنی عاجز باشی و نتوانی
باید که بتکلف خود را بر تاسف و تلهف داشته عنان همت بطرف وصول حصول
کرامت ندامت و پریشانی پشیمانی گردانی تا رفته رفته کام کام فراتر نهی و درخت
بخت از مقام ثانی بمقام نخست رسانی که اخلال باین با تعذر آن بمقتضای قضایای
اکاذیب امال و اباطیل امانی باعث نکال دل سیاهی است و مورث وبال تیره

روانی در خبر است که هیچ بنده نیست مگر اینکه در دلش نشانه درخشنده و نورانی
است پس هرگاه پیرامون گناه گردد و بنافرمانی گراید در آن نشانه نورانی
نشانه از سیاهی و تیرگی بدید آید پس اگر توبه کند و بازگشت نماید سیاهی زایل
گردد و زدوده آید و اگر دیگر بار عصیان ورزد و راه تمادی در گناه پیمایدان
سیاهی نزداید بلکه روز بروز افزاید تا بحدی رسد که نشانه نورانی را پوشیده
سراسر آن را فروگیرد و بعد از آن حالت چنان که صاحبش کوشش کند در
ازالت سود ندهد و بهبود نپذیرد و اشارت بدین است کلا بل ران علی قلوبهم
ما کانوا یکسبون چنانکه از حضرت باقر علیه السلم ورود یافته و در ذیل همین
روایت درایت مشحون   قطع نظر از آنکه گفته شد و دانی میشود معلوم
نکرده باشی در سراسر ایام زندگانی که مردن هر کس چنان نیست که مسبوق
باشد بیماری و ناتوانی و با وقوع دیدن و شیوع شنیدن مرگهای ناگهانی
و میدانی که مرگ ناگهانی را اختصاصی نتوان داد بایام پیری یا بایام جوانی
و بنای انصرام اجل نتوان نهاد بر علتی از علل زمینی یا آسمانی که تغیر و تقدیر
نزدانی هر یک از این و آن را مسبب ساختن از اسباب پنهانی پس نفس نفس
حلول اجل در شان هر کس مترقب الحصول باشد بدون مجال احتمال تقدیم و تاخیر
و بعد از حلول اجل و انقطاع عمل نه حالت انجاح امل مانند و نه فرصت اتمام
توبه و نه مهلت تدارک تقصیر ظلمت معاصی را در دلهای عاصی بر وعی هم

انباشتن

انباشتن جز وخامت ندامت چه ثمر تواند داشت و از برای توبه پیری یا ایام
جوانی و بیماری را او فوا (?) از تندرستی پنداشتن جز رایت غوایت در نظر درایت نتواند
افراشت و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون امری است لازم الامتثال
شامل جمیع احوال اقبال و ادبار و قاطع هر گونه اعتذار است در عامه تصاریف اطوار
روزگار و همچنین توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم
جنات تجری من تحتها الانهار و از جمله فواید توبه شایستگی اکرام و نوازش خدای
عز و علا است چنانکه از خبر التائب حبیب الله بر وفق کریمه ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین ظاهر و هویدا است و از آن جمله توفیق طاعات و قبول عبادات
و اجابت دعوات و فراوانی روزی و شمول عافیت و فیروزی و بر آمدن حوایج
و مهمات بمقتضای آنچه بنظر رسیده در تضاعیف اخبار و روایات و بعد از تحقق
شرایط ندم و سوگواری از ابتلاء بنافرمانی و زشت کاری باید که غسل کنی
و هنگام تضرع و زاری بدرگاه باری بنا بر روایت ما خرج عبد من ذنب الا
بالاقرار بهر گناهی که داری اقراری و خود را آمرزیده شماری و شکر موهبت
و قبول توبه و انابت گزاری روی محمد بن مسلم عن الباقر علیه السلم قال یا محمد بن
مسلم ذنوب المؤمن اذا تاب منها مغفورة له فلیعمل المؤمن لما یستانف بعد التوبة
و المغفرة اما و الله انها لیست الا لاهل الایمان قلت فان عاد بعد التوبة و الاستغفار
فی الذنوب و عاد فی التوبة فقال یا محمد بن مسلم اتری العبد المؤمن یندم علی ذنبه

ویستغفر الله تعالی منه ویتوب ثم لا یقبل الله تعالی توبته قلت فان فعل ذلک
مرارا یذنب ثم یتوب ویستغفر فقال کلما عاد المؤمن بالاستغفار والتوبة
عاد الله الیه بالمغفرة وان الله غفور رحیم یقبل التوبة ویعفو عن السیئات
فایاک ان تقنط المؤمنین من رحمة الله تعالی   وازجملهٔ فرایض طاعات
قلوب وعبادات نهانی شادمانی بامید مغفرت ربانی وسوکواری از
بیم عقوبت نافرمانی کسانی که در شیوهٔ بندگی پوینده کار استوارند باید
که همواره دل را در کشاکش خوف ورجا دارند چه اگر از نقمت بی امان داور قهار
غافل گردند وایمن نشینند بمقتضای افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا
القوم الخاسرون زیانکار خواهند بود واگر از رحمت فراوان بخشایندهٔ
غفار نومیدی گزینند خود را برکنار بینند بمقتضای انه لا ییاس من روح
الله الا القوم الکافرون در شمار کفار معدود وهریک از خوف ورجا
بقسم ذروهٔ علیا باید بحدی گراید که زیاده از آن در مجالی تصور ومجاری
گمان نگنجد وما فوق آن نشاید ونیز هریک در تساوی وتماثل بحدی باید
که اگر بمیزان در آید ذره واری بر آن دیگر نیفزاید فی الکافی عن الحارث بن المغیرة
او ابیه عن الصادق علیه السلم قال قلت له ما کان فی وصیة لقمان قال کان فیها
الاعاجیب وکان اعجب ما کان فیها ان قال لابنه خف الله خیفة لو جئته
ببر الثقلین لعذبک وارج الله رجاء لو جئته ببر الثقلین لرحمک ثم قال

الصادق علیه السلم کان ابی یقول انه لیس من عبد مؤمن الا وفی قلبه نوران نور
خیفة ونور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا ولو وزن هذا لم یزد علی هذا
ولزوم استیلای خوف ورجا در قلوب کسانی که ایشان را نصیبی وافر از دیانت
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نیز باین عبارت باهر الاشارت روایت
یا بنی خف الله خوفا تری انک اتیته بسیئات اهل الارض غفرها لک پس هر آینه
باید که سطوع نور خوف الهی چندان در نهاد محرم حظیرهٔ آگاهی استیلا یابد
وسویدای دل را فرا گیرد که چنان بیند وپندارد که اگر سراسر حسنات فرمان
برداران جهان را برای خود فراهم آرد خداوند عالمیان هیچ یک را از او قبول
نکند ونپذیرد وبا آن حال استکمال وثوق برجای اکرام وافضال بی زوال خدیو
بیهمال باید بحدی گراید که در نظر امیدواری چنان آید که اگر تمامی سیئات
گردنکشان روی زمین از اولین وآخرین بر سیئات او افزاید آمرزگار
بردبار هیچ گونه بر قبایح اعمال وفضایح افعال مؤاخذه ننماید بلکه همه را
بلطف عمیم وفضل عظیم ببخشاید   چون حقیقت رجا شادمان بودنست
در انتظار حصول امری خوش آینده ومرغوب وحقیقت خوف سوکواری
نمودنست از بیم وصول امری ناگوار ومرهوب هیچ یک ازین دو خصلت
را در صورت فقدان اسباب وعلامات آن نتوان شمرد وبمجرد گمانی
دور از کار وخیالی ناهنجار که مماثل ومشاکل این یا آن باشد در نمودن بسر

استقامت و عهد استقرار نتوان شود ولهذا ائمه هدی خوف و رجای
کسانی را که بمقتضای دعوی عمل ناکرده و بمعصیت خدا تن داده اند بر اهل
شقی از حدود خوف و رجا دور داشته و نپسندیده اند و همانا این گروه نیز بیان
که بمجرد ادعا دلهای خود را شادمان کردانیده و در مهاد مدا هنه آرمیده اند
سوی آرزوی بیجا از خوف و رجا ندانسته و نفهمیده اند یا دیده و دانسته چشم
از حسن روای این دو گوهر گران بها پوشیده بتجاهل و نشنیده اند یا تغافل
کنیده قیل للصادق علیه السلم ان قوما من موالیک یلمون بالمعاصی و یقولون
نرجو فقال کذبوا لیسوا لنا بموال اولئک قوم ترجحت بهم الامانی من رجا شیئا
عمل له و من خاف شیئا هرب منه و هم از آن حضرت علیه السلم منقولست
که لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون خائفا راجیا و لا یکون خائفا راجیا حتی
یکون عاملا لما یخاف و یرجو و خردمندان صاحب بینا آگاه دلان بی تقلید
که از تدبر ایات تنزیل مجید شقایق حقایق رسداد و تسدید توانند چید
از مدلول ان الذین امنوا والذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله اولئک
یرجون رحمة الله نیز هنگام تکاپوی نشیب و فراز موارد وعد و وعید
باین مقام خجسته تا یید توانند رسید که امید رحمت خداوند پذیرفتن تمام
آنان مقرر است که با استواری ایمان بپاسداری مراسم آن تن داده باشند
بمجی سدید و همچنین نکوهش متابعت هوس و اطاعت هوی در اضاعت

لانهم الادای بجای از مخاوف تهدید فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب
یاخذون عرض هذا الادنی و یقولون سیغفر لنا نمودار خواهد کردید در انظار
اعتبار راصدان مراصد بیم و امید مع هذا مناسب چنان است که راهنمای
طریق ادای وظائف خوف و رجا در تشیید بنیان این سخنان عنان بیان بجانب
ایراد مثالی کرداند که دلبستگان تسویلات تن آسانی و فریفتگان تسهیلات
شیطانی را تطبیق نسبت آن مثال بحال کواذب امال رهاند اگر چه اسفار
صباح صراح ایات و صحاح روایات جویندگان براح رباح را از پرتو مصباح
ایضاح کونا کون دلالات بی نیاز کردانیده راح ارتیاح بچشانند
هرگاه دهقانی آگاه از نیک و بد کشت ذارد در موسمی از مواسم تخم کار بذری
پاکیزه مغزدار در زمینی شایسته خوش شیار افشاند و دوز قربروز قر
باندازه که حاجت ذراعت داند آب بان رساند و گیاهی چند ناپسند را
که در خلال آن رستن گیرد و مضرت رساند مکرر ازاله کند و دور کرداند
وبعد از آن توقع حصاد بر وفق مراد از کرم زراق عباد کند توان گفت بنیروی فالوجوب
حسن اعتقاد و سداد ارشاد خود را صادق الرجاء داند بخلاف نا آزموده
کاری در فنون آکاری که بی هنگام تخم کاری در سنگلاخی یا شوره زاری
دور از صلوح کارگذاری بنعمد غرور و تن پروری و بیکاری بذری تهی از
مغز پاشاند افشاند و دانسته کونا کون خللها با بیاری و پاسداری

آن رسانند یا طریق تکفل و توکل نشناسد و مناهل صلاح از مداخل فساد ندانند
وازتشبث ببعضی اسباب که مقدمه کل وسیلهٔ اثبات نبات وادراک سنبل
کردانیده دست کشد و رو کرداند چه هر کس داند که چنین بوالهوس بازسد
و نشاید که از کرم اقدس خود را با چندین استفساد امیدوار حصاد و راصد
مرصاد استحصاد نام هند یا سالک سبیل رشاد دانند هر چند در آرزوی
وصول مراد عوامل بجا پوبهر سوداند وبالجملة تخت در نظوره الموارد تعقل
احوال زمین دل را بتجنب از ملکات شنعاء و تنکب از حرکات نکراء مهیای
فلاحت فلاح عقبی و آتاحت بنجاح اکفی ساخته بمقتضای و ان لیس للانسان
الاما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی بذر صوالح اعمال
باید کاشت وبعد از فرسودن اقدام اهتمام بکرور شهور و مرور ایام در
تحصیل زاد تقوی بفراهم آوردن جوالب رستکاری دار خلود و نشاه بقا
در ازالت شدت وانالت رخاء اعتصام بحبل متین خوف واستمساک
بعروه وثقای رجاء باید داشت ودر لنعم طریقهٔ مثلی از برای وصول مقصد
اقصی وحصول سعادت عظمی چشم از اتباع هوی واستمتاع بشهوات دنیا
پوشیده شیوهٔ سفها و حمقی را بقوت رسوخ تقوی یکسو باید کذاشت و در سراء
و ضراء مدلول حدیث الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت والاحمق من
اتبع نفسه هواه و تمنی علی الله را که از رسول خدا صلی الله علیه واله بطرف

بمشاعر معاشر اولی النهی رسیده هنگام خطور دواعی مفاسد و مصالح منظور
داشته نقوش دلپذیر بشیر و نذیر از ابر صفایح قرایح باید نکاشت و شک
نباید داشت که بدون فراهم آمدن ذرائع و وسائل رجاء سنبلی از خوید امید
نتوان چید و بدون تحقق قراین و دلایل خوف حاصلی از کشت زار بیم نتوان
درویید وازجملهٔ طاعات قلوب قدسی نژادان فرخنده اسلوبست در
بدائع صنایع وودائع طبایع که هر یک بر کمال حکمت و نفاذ مشیت صانع برهانیست
قاطع تدبر و تفکر نمودن و بتذکر عجایب آسمان و غرایب زمین و تبصر ساز
ایات عظمت جهان آفرین زنک غفلت از آیینهٔ فطرت زدودن بشیر التفکر
حیوة قلب البصیر که بر وفق نذیر نبه بالتفکر قلبک در تبصیر و تذکیر روان
خرد پروران روشن ضمیر از حضرت امیر علیه السلام مأثورست اشارت باین
کونه عبادت از عبادات ارباب تیقظ وحضورست و همچنین بسیاری از
ایات باهرات تنزیل مجید که در مقام کشایش خزائن تایید و نمایش مواطن
امید ناشر ریاح الهی و کاسر جناح غرورست ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما
وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت
هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار مهیج انتعاش ضمائر و مروج اهتزاز صدورست
وچون خداوند چنانچه جل جلاله هیچ یک از دانشوران آکاه را در ساحت

اباحت دریافت کنه حقیقت ذات مقدسه از الایش ادراک راه نداده چنان
که زبان فصاحت سرایه معتربان بارگاه را در بیان عروج معارج عرفان
بفصاحت صراحت ما عرفناک کشاده بلکه صفات زیبنده اراسته بزیور
تقدیس و تنزیه دور از بارگاه حریم جلالش گمراه گردیده شرمسار تغییر
نمایش تعبیرست و نعوت فرخنده پیراسته از شائبه تعطیل و تشبیه نارسیده
بسراپرده جمالش از هم پاشیده سوگوار تحییر ارایش تعبیرست بنابرین حرم
دور باش ان الله احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار ستار بارگاه یحذرکم
الله نفسه قدم فرسودگان بوادی وصول ایادی عرفان را پابند خیبت و
حرمان ساخته و نومیدی کل ما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق
مصنوع مثلکم مردود الیکم تشنه لبان مناهل شناخت یزدان را در توسل
وسائل ایقان بتتبع دلائل زمین و اسمان انداخته مع ذلک پای جستجوی
گرفتاران اغلال سلاسل و اغلال استدلال در انعقاد و اغلال حجج ذوات
الاذیال از تکاپوی هنا و هناک خسته و دست اندیشه کارگزاران مشاهد
شناسائی و ادراک از فتراک استکشاف و استدراک کیفیت خلقت ارض
و افلاک و لمیت صنعت هذا و ذاک بسته با این حال هوس تجوال حریم جبروت
نعوت جلال و جمال هوسی است بی مجال و خیال سیاحت شناخت سرادقات
عظموت صفات کمال خیالی است محال چنانکه یکی از مستمعان ذروه اطلاع

برحقائق نهفته در تنبیه سالکان سبیل تقدیس و تنزیه گفته ان الامر ارفع
واطهر من ان یتلوث بخواطر البشر و کل ما تصوره العالم الراسخ فهو عن حرم
الکبریاء بفراسخ و اقصی ما وصل الیه الفکر العمیق فهو غایة مبلغه من التدقیق
فسبحان من حارت لطائف الاوهام فی بیداء کبریائه و عظمته و سبحان من
لم یجعل للخلق سبیلا الی معرفته الا بالعجز عن معرفته لیکن خوید امیدبهره وران
سیاحت مراحل تدبر بنوید عیش رغید سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم
تمهید حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء قدیر کامیاب سنابل
حسن پرستاری است و اباحت سباحت شناوران لجج فصاحت تفکر بفرمان
تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی الله فانکم لن تقدروا قدره سرامد وسائل
حصول راحت نزول ساحت کامکاری و استواری است **فصل** از نظر سالکان
مسالک حضور و واقفان مواقف شهود پوشیده و مستور نخواهد بود که
تفکر با مظاهر متناوب الورود تو اتبعوه و تناسب احوال یاد کنندگان معبود
در نزول و صعود مدارج مطالب و معارج مقصود کامروای ادای وظائف تفکر
گاه بر کوکب براق ابلق اختلاف لیل و نهار بیم و امید و گاه بر مراکب فراست
دیدگر ادراک در طریقه و تلیه صنائع صانع بی همتا گردیده سبیل توحید و تمجید
بپیماید و غیاهب دوامس لیالی کفر و شرک باشراق پرتو خورشید تائید از
چهره تباشیر صباح معرفت سیاه و سپید بوجهی که روشن گردید بزدایند

اگرچه استغوار حقائق دقائق حکم واستبصار لطائف طرائف نعم که نوازش
نگارندهٔ نقوش وجود بر الواح عدم در رودای سرادقات طبقات آسمان تفضل و
ستور تخوم زمین کرم مستورست از طاقت اقتدار دانش وبینش طوائف پری
وقبائل بنی آدم دورست لیکن تفکر دیده وران حکمت پذیر در صنائع آفرینندهٔ
بی نظیر که صغیر وکبیر را بتبصر دلالت لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر از
از نقیر وقطمیر بی تغیر وتحیر خبیر گردانیده ناگزیر ازالت اطالت ناسپاسی و
وازاحت علل تقصیر وقصورست وگاه باحتساب ارتقاب جوالب سود و
سوالب زیان ابواب کرامت اطاعت فرمان بر رخسار حصول سعادت جاودان
گشاید وبا ارتقاب ارتکاب موجبات نوازش واجتناب منتجات هوان اسباب
سلامت او وخامت تباعت طغیان بقبول عبادت شایگان نماید تفکر محرمان
سراپردهٔ خشوع واخبات در قلت حسنات وکثرت سیئات بمقتضای التفکر
یدعو الی البر والعمل به وسایر روایات آهسته آهسته از عدم مبالات کاهد
وبر اهتمام تلافی ما فات افزاید ووفور اشارت وقصور احسان راچنان
از سوابغ نعمتهای بیکران نگارندهٔ جسم ودارندهٔ جان شرمسار وپژمان نماید
که رفته رفته موجبات نکال پایمال حسن حال گردد وفضائل قلوب وابدان
از شوائب خلل ونقصان پیراسته بنظر آید وگاه خرامان خیابان تامل و
سکوت گردیده سرعت زوال راحت ونکال زندانیان سپهر فرهت را بنظر

عبرت آرد وبیوت شدت وثبات پروردگان دامان این گوژپشت بیوت
را در عدم ثبوت اوهن از بیت عنکبوت شمارد ففی کتاب الزهد للشیخ الجلیل
الحسین بن سعید بن حماد الاهوازی عن القاسم وفضالة عن ابان عن الحسن
الصیقل قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن تفکر ساعة خیر من قیام لیلة
قلت کیف یتفکر قال یمر بالخربة او بالدار فیقول این ساکنوک این بانوک ما لک
لا تتکلمین وگاه از تکاپوی این مراحل سرکانه بتحریک تازیانهٔ لوددت ان
اصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط حتی یتفقهوا شوارع تفقه در شرائع اسلام
پوید وبتتبع دلائل قواعد احکام ووسائل بصیرت در مسائل حلال وحرام
جوید فصل وگاه از پناه چهار دیوار حصار این گونه افکار بندگی گزار
بحکم اضطرار ناچار خود را بکنار کشانند وتمام اهتمام بساحت سیاحت
شناخت ووسائل جمع فضائل پنهانی ودفع رذائل نفسانی کرده اند وچندان
در تمییز اسباب وعلامات این وآن فرس فراست در پهن دشت کیاست
دوانند که اثری از مضلات تفریط وافراط در هیچ یک از ملکات نماند
ویکیک را بارامگاه اعتدال رسانند ودر حواق اوساط نشانند وچون این
نکتهٔ ارجمند که آزمودهٔ خرده بینان فطرت بلندست که هر خلقی از اخلاق
پسندیده وناپسند را سببی چندست که بحدوث ورسوخ آن رسانند وهر
یک را بعلامت ونشانی پیوندست که از اختفا یا انتفای آن راصدان

مراصد امتحان را آگاه گردانند تا دام که ربایندهٔ قصب السباق تهذیب اخلاق
اسباب و علامات منجیات و مهلکات چنان که باید نشناسد و نداند بیهوده
رخش همت در عرصهٔ فرصت دواند و همچنین شناوران لجهٔ این اجتهاد
را صدف استعداد پذیرای گوهر مراد جز بشناختن اضداد نتوانند گردید پس
ناچار دیده ور تفکر و استغوار اطراف و اکناف محاسن اخلاق و مکارم اوصاف
را در مقام ارادهٔ اتصاف بمعیار اعتبار بایدش سنجید چه سبیل تحصیل
هر خلقی که پسندیده و محمود است و در شمار جنود عقل معدود بازالت ضد
آن توان پیمود که از جنود جهل شمرده شده بهنگام جدا ساختن مقبول از
مردود چنان که بعد از تذکار فصول گفتار سابق بر وجهی لایق از مشاعر
معاشر پویندگان سبیل مقصود پوشیده نخواهد بود و گاه گاه در خلال تعلق
با علایق این خلال و تشبث باذیال این خصال اندوهگین و شکسته بال در
زاویهٔ انزوا پای اعتزال بمحاسبهٔ نفس و مراقبهٔ احوال پردازد و بقایای تحویلات
جوارح و ادوات جسمانی را از اوامر و نواهی الهی که بتغافل و تماطل بسوی
نفسانی در معرض تلف و تباهی مانده بنیروی استیفا و استقصای احکام
مستخلص سازد و طلبکاران تتالی اوقات و توالی ساعات را که از تناول
وجوه بریات مرسوم و سنوات مبتلای حرمان و فوات باشند از روی استشعار
وظایف انابت و استمداد مراسم اخبات بتلافی ما فات نوازد و طریق این

جمع

جمع و تفریق بر وجهی انیق کوشند پویندگان شوارع توفیق گردیده و در فصلی
جداگانه از فصول همین گفتار بمسامع جویندگان مشارع تحقیق رسید والله
هدی الی سواء الطریق و بیده ازمة التأیید و اعنة التوفیق **فصل** و گاه از
مقاسات نشیب و فراز این بوادی گامی فراتر گذارد و همت بر امتثال نوعی دیگر از
ایادی گمارد تفکر در معارف یقینی و علوم الهی و تدبر در شناخت حقایق اشیاء
گاهی فراخی حوصلهٔ تبصر و آگاهی ادراکات عوایق علایق پیوند بریدن و از
حدایق حقایق شقایق لطایف و دقایق چیدن هم بمطالعهٔ کتب و رسائل
و هم بمذاکرهٔ افاضل و اماثل اقتفای طریق مستبین در تنزیه ذات بیرون از
دریافت بصائر و عیون و اقتفای حجج و براهین در تقدیس اسما و صفات
برتر از احاطهٔ اوهام و ظنون فهم رموز و اسرار نهفته در ابداع و اختراع
اسافل و اعالی رفع حجب و استار از چهرهٔ خلعت وجود پذیرفته از خزانهٔ احسان
لایزالی و بالجمله عرق ریختن ناصیهٔ اجتهاد بقدر شایستگی و استعداد
در معرفت متعلقات مبدأ و معاد از علوم مقصود بالذات تا ایراد سرای ایجاد
که ذکر بعضی از مهمات آن هنگام تقسیم اقسام علوم دینیه بر سبیل تعداد
اتفاق افتاد اکنون بعد از امعان نظر در سخنان گفته نهفته نخواهد بود از ضمائر
بصائر فرخنده نژادان مسعود که این نوع از انواع متناوب الوجود تفکر بر آمد
فنون کون و کون صعود مصاعد بذل مجهود است در پرستش معبود چه همین است

مقصد اقصی از کشایش خزائن جود و همین است غایت قصوی از بخشایش خلعت
وجود سرمایهٔ هدایت منازل کرامت و پیرایهٔ سقایت مناهل شهود
مشکوة انوار آرایش مقام محمود و مرآت اسرار آسایش ورود دار خلود
ولهذا بر تواظهار و الیان ولایت بشارت و انذار بر ستایش اقتباس انوار
این نوع از انواع استبصار بسیار تافته نمودار این استاد مدائح بیشمار آیات
فقرات روایت نثار که در صدور بعضی از اخبار ساطع الانوار ورود یافته
لو یعلم الناس ما فی فضل معرفة الله تعالی ما مدّوا اعینهم الی ما متع به الاعداء
من زهرة الحیوة الدنیا و نعیمها و کانت دنیاهم اقل عندهم مما یطاؤنه بارجلهم
ولنعموا بمعرفة الله و تلذذوا بها تلذذ من لم یزل فی روضات الجنان مع
اولیاء الله ان معرفة الله تعالی انس من کل وحشة و صاحب من کل وحدة
و نور من کل ظلمة و قوة من کل ضعف و شفاء من کل سقم عاکفان حظائر
عرفان را دستیار در عروج معارج عبادت دباق عرش سعادت پی
ابادت بوده و واقفان سرائر ایقان را پای استقامت در سلوک سبیل
کرامت از هر گونه وخامت و سامت آسوده نعیم مقیم روشناسان این نادی
را با نضرت نعیم سایر بادی نتوان سنجید و لذت عظیم ره نوردان این وادی
را با هیچ یک از لذات طبیعی و ابادی برابر نتوان دید سجال اقبال امالشان
تا لا مال از زلال احسان جاودان و افضال بی زوال سفینهٔ انتظام احوالشان

مصون از التطام امواج نکال خواهش جاه و مال سرور مرفوع عرافرایش ابتهاج و سرور
درامانان زود بوارد و دنو به برکت ظهور شرح صدور نمارق مصفوفه
آرایش اهتزاز وجود پیراسته از آفت کوتهی و مخافت قصور در تقلب امور
بتطاول عصور و تمادی دهور **فصل** و از جملهٔ مکارم اخلاق و محاسن خصال بوفق
که هیچ گونه پیوند از آن نشاید گسستن خود را در جمیع احوال از ادای وظائف
عبادت خدای عز و علا قاصر شناختن و مقصر دانستن چه هیچ یک از
پویندگان طریق سعادت چنان که باید از عهدهٔ حقوق عبادت بر نیاید
هر چند از شرارت اضاعت کاهد و بر حراست بضاعت افزاید و هر چند در راه
الطاعت قدم استطاعت فرساید سعد بن ابی خلف از حضرت کاظم علیه السلام
روایت نموده که آن حضرت هنگامی که یکی از فرزندان خود را از لزوم اعتراف
بتقصیر خبیر کردانیده چنین فرموده یا بنی علیک بالجد لا تخرجن نفسک من حد
التقصیر فی عبادة الله و طاعته ان الله تعالی لا یعبد حق عبادته و در روایتی
دیگر وارد است که مردی از بنی اسرائیل مدت چهل سال بعبادت پروردگار قیام
نمود و بعد از طی آن مدت که قربانی او مقبول درگاه الهی نگردید اعتراف
بتقصیر آورده زبان بملامت و مذمت نفس خود گشود پس خدای عز و جل وحی
بدو فرستاد که کرامت این ملامت و فضیلت این تعبیر بر فضیلت عبادت چهل ساله
افزود و فی الحدیث القدسی لا یتکل العاملون علی اعمالهم التی یعملونها لثوابی

فانهم لو اجتهدوا واتعبوا انفسهم اعمارهم في عبادتي كانوا مقصرين غير بالغين
في عبادتهم كنه عبادتي فيما يطلبون عندي من كرامتي والنعيم في جناني ورفيع
الدرجات العلى في جواري ولكن برحمتي فليثقوا وفضلي فليرجوا والى حسن الظن
بي فليطمئنوا فان رحمتي عند ذلك تدركهم ومني يبلغهم رضواني ومغفرتي
تلبسهم عفوي فاني انا الله الرحمن الرحيم وبذلك تسميت **فصل** و از آن جمله
اخلاص نیت در گزاردن عبادت پروردگار از شوائب ریاء و از سائر
اغراض ناپایدار سیما در کسب علوم دینیه و نشر معارف یقینیه که سرآمد
شعب پرستاریست در انظار دیده وران بر اصحاب اعتبار عنان عزیمت باداء
هر یک از عبادات ظاهری و نهانی که گردانی بایدش بمقتضای وما امروا الا
لیعبدوا الله مخلصین له الدین محض قربت باعث باشد و ارادت یاسبانی
سعادت خجسته و نهانی بدون تشریک جلب منفعتی یا دفع مضرتی از توابع
دریافت حظوظ نفسانی در خبر آمده که العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک
علیه احد الا الله تعالی و نباید دانست که عبادت عاطل از زیور اخلاص نه
همین یاوه و باطل بلکه موجب وبال و شمر نکال است چه تحصیل علوم و تکمیل
اعمال را وسیله حصول جاه و ذریعه فضول مال ساختن از اسباب نزول غضب
و حلول نقمت ایزد بیهمال است روایت من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری
به السفهاء او یصرف به وجوه الناس الیه فلیتبوء مقعده من النار نموداری

است

است از وخامت عقوبت ریاء و طلب آرایش و آسایش دنیا در سائر فنون
پرستش مقلب قلوب و ابصار و این نکته که نصب العین عقول فحول است
در کتاب تحف العقول باین عبارت از حضرت کاظم علیه السلام منقولست
یا هشام من احب الدنیا ذهب خوف الاخرة من قلبه وما اوتی عبد علما
فازداد للدنیا حبا الا ازداد من الله بعدا و ازداد علیه غضبا هر کس خود
را ببوسی دنیا آلاید اندیشه عقبی از دلش بیرون آید و بسوی هیچ یک
از بندگان علما نباید که حب دنیا را افزاید مگر اینکه او را از خدای عز و علا
دورتر گرداند و غضب خدای را بر او افزاید و چون قرارگاه بیان غوائل
ریاء که آن نیز از رذایل منشعبه از حب دنیاست گفتار آینده خواهد بود همانا
درین مقام اقتصار بهمین قدر انسب و اولی است **فصل** و از آن جمله رسوخ
قدم صدق است در تکاپوی مراحل جنبش و جستجوی منازل قرار و موافقت
مشاعر باطن با ادوات و آلات آشکار در حرکات و سکنات گفتار و کردار
صدق کردار که شاید محتاج باظهار نباشد در انظار بینندگان این گفتار
آن است که همان را که پنهان دارند نمایان گردانند نه اینکه بینندگان را
بگستردن حبائل تعنت و تعنیت در ورطه استتار تحیر و تبکیت از جاده تثبت
و تثبیت کیبانند مثلا سبک مقدار گران دستاری که با تلاطم امواج اضطراب
و بیقراری توقع توقیر و وقار از کشتی شکستگان طوفان اغترار دارند هنگام

رفتار در نمودن آثار وقار با اعوان وانصار صادق نتواند بود هرچند منتهای سکین
برمناکب زمین کذارد وبتمکین این دروغ سهمکین بهر کامی که کذارد وهر کامی که
بردارد نقش کاذب بر الواح قلوب اقارب واجانب نکارد وازان جمله حفظ
ادای امانت بمقتضای قضای حقوق دیانت ووفای عهود دیانت بروجهی
استوار واین خصلت را بین مجاری ذوات الافنان تواند بود بحسب تفنن دواعی
وتلون قصود در مساعی اخفاء ومراعی اظهار مانند کتمان اسرار وعدم مال مضمون
ومستعار وهمچنین سد اعراض مردمان از تطرق شنار والایش عار اکنون باید
دانست که تحلی بزیور صدق وامانت میزانی است درست عیار در شناختن
ابرار وفجار ومعیاری است استوار در جدا ساختن دیو ودان عبادت
کزار از حیله کران سبحه شمار نه نماز بسیار وروزه نمودار ونه بوار دستار و
تازکی اطوار ونه تجنب از رطوبت راهکذار وتنکب از بوست سایه دیوار ونه
اظهار مسکنت واوازه افتقار با کثرت ثروت ووفور یسار ونه تجافی از وصول
غبار زمین وتقفی بدامن استکبار در هنکام ترامی ابواب مباشران اوقاف با
وقوف بر عدم اتصاف باستیلای ادبار یاد و پیرار عن الصادق علیه السلام
لا تغتروا بصلوتهم ولا بصیامهم فان الرجل ربما لهج بالصلوة والصوم حتی لو ترکه
استوحش ولکن اختبروهم عند صدق الحدیث واداء الامانة وعنه علیه السلام لا
تنظروا الی طول رکوع الرجل وسجوده فان ذلک شیء اعتاده فلو ترکه استوحش

لذلک

لذلک ولکن انظروا الی صدق حدیثه واداء امانته **فصل** وازان جمله همت
کماشتن بر سلوک سبیل احسان در خدمتکاری پدر ومادر وجهد نمایان
بکار داشتن در خشنودی ورضاجویی ایشان هم بایصال نفع وهم برفع ضرر
که پدر ومادر را افریننده جهان ونکارنده جسم وجان وسبب حصول
نعمتهای بیکران کردانیده وبتوسط ایشان نطفه مستمان را بعد از
طی مراحل جنینی در قطع منازل جوانی چندان پرورش داده که بقبول
سعادت جاودان رسانیده نهار وهزار زینهار که دقیقه از دقایق
فروتنی وخاکساری نامرعی نکذاری وهیچکونه تقصیر ننمایی وچنان باشی
که اکر اقدام بر دشنام وضرب نمایند روی نکردانی بلکه مغتنم دانی ودر باداش
آن زبان بدعا کشایی در تفسیر قول کریم که در کریمه وقل لهما قولا کریما امر
بآن واقع کردیده ان تضرباک فقل لهما غفر الله لکما انا ثمرانا ام علیهم السلم
بنظر رسیده وهرکاه آکاه شوی که ایشان حاجتی یا مدعی دارند باید که سعی جمیل
در قضا وامضای آن مبذول داری پیش از آنکه اظهار کنند وبزبان آرند پس
پذیرای منت قبول باشی اکر موافق مامول بحصول پیوندد ومستحسن شمارند واز
خود رابیست تر از او از ایشان باید داشت در کفتار وکام خود را مقدم بر کام
ایشان نباید کذاشت بهنکام رفتار وچون بکاه نکاه خیره نکریستن بایشان
بی ادبی است همواره چشم فرو باید خوابانید وخیره خیره نشاید نکریست در حجر

که لا تملأ عینیك من النظر الیهما الا برحمة ورقة ولا ترفع صوتك فوق اصواتهما
ولا یدك فوق ایدیهما ولا تقدم قدامهما وابرهیم بن شعیب در حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم بعرض رسانید که پدرش را چندان ضعف پیری دریافته که
حرکت بر او دشوارست بحدی که حاجت بعد که دارد برای حاجتی که ناچار
آن حضرت فرمود که خود مباشر نقل او میباش اگر توانی وهمچنین بدست خود
لقمه بدهانش میکذار یعنی اگر او را محتاج بآن بیزدانی پس گفت این کونه خدمت
کاری پدر با چنین ناتوانی سپری است از برای تو فردا یعنی از سوکوار بهای
نشاۀ ثانی ودر روایت جابر جعفی مذکورست که مردی آنحضرت را خبر
داد که پدر ومادرش مخالف مذهب حقند در اعتقاد فرمود با ایشان
سبیل سلوك احسان سلوك دار چنان که با دوستداران ما ومراد
آنست که فساد اعتقاد ایشان را مانع حق گزاری وپاسداری مپندار **فصل**
وازان جمله اهتمام بدلجوئی اقارب وصلهٔ ارحام بتفقد حال وبذل مال وحسن
سلام وطیب کلام که نوازش واکرام نزدیك نسبان ناگزیر کرام است در شریعت
اسلام بمقتضای کریمهٔ واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام وعمدهٔ
فوائد وعوائد این خصلت والا منزلت آنست که نگاه دارنده از سلوك مسالك
عصیان ووقوع مهالك خذلانست و براجل مقرر روزی مقدر افزاید وسلطان
فیروزی وخزائن بهروزی کشاید ومحاسن اوصاف را در نظر اشراف آراید

ونیو فرخندگی بخشاید کاشنه در دیوانه امال را انمو اموال وتزکیه اعمال مالامال
کرداند وحساب دیرین را در روز بازپسین از دفاتر کرام کاتبین با سانی کذارند
وبالجمله آثار فواکه غیر مقطوعه وازهار اثمار غیر ممنوعه این خصلت مطبوعه
در اخبار مسنده وسر فوعه بسیار مذکورست ازان جمله این حدیث نبوی است
که در جامع کافی بروایت ابی ذر جندب بن جنادهٔ غفاری ازان حضرت ماثورست
حافتا الصراط یوم القیمة الرحم والامانة فاذا مرّ الوصول للرحم المؤدی للامانة
نفذ الی الجنة واذا مرّ الخائن للامانة القطوع للرحم لم ینفعهما معهما عمل ویکفا
به الصراط فی النار وازان جمله این روایتست که از حضرت صادق علیه السلم
در کتاب مذکور مسطورست ان صلة الرحم تزکی الاعمال وتنمی الاموال وتیسر
الحساب وتدفع البلوی وتزید فی الرزق وهم در کتاب مزبور از آن حضرت
ماثورست که ما نعلم شیا یزید فی العمر الا صلة الرحم حتی ان الرجل یکون اجله
ثلاثا وثلثین سنة فیکون وصولا للرحم فیزید الله فی عمره ثلثین سنة
فیجعلها ثلثا وثلثین سنة ویکون اجله ثلاثا وثلثین سنة فیکون قاطعا
للرحم فینقصه الله تعالی ثلثین سنة ویجعل الله اجله الی ثلث سنین
مضمون این روایات آنست که هیچ خصلتی از خصال را در تاخیر آجال با
صله خویشان نتوان سنجید وهیچ عملی از اعمال را در کوتاه کردن اعمار با بریدن
از ایشان برابر نتوان دید نیکوکاری با اولو الارحام سی سال اجل مقرر را زیاد
تواند کردانید وبدکاری با اقوام چندان از عمر مقدر کاهد که سی وسه سال

رابـه نال تواند رسانید   و از جملهٔ اخلاق ستوده مراقبت تواضع در تقلب
اطوار و تبدل اوطار و پاسبانی لین جانب و خفض جناح در تضاعیف گفتار
و تضاریف کردار باد است این کرامت سلوک سبیل سلامت نموده از وخامت
هر گونه سآمت و ملامت آسودن و در معاشرت آشنا و مکاشرت بیگانه قرین
مثابرت فروتنی و افتادگی بوده از خود کاستن و بر همگنان افزودن نقل حوایج
از بازار با سهولت حمل خدمتکار نموداری از تحلی باین گوهر گران مقدار و همچنین
همدستی اعوان و انصار در تحمل مؤنات سرانجام دادن مهمات کارگزار و اقدام
عاکفان حظیرهٔ عزت و اعتبار بر اجابت دعوت گمنامان دور از دیار نخوت
و استکبار و عیادت بیماران خارج حصار پرستاری و تیمار و امثال این از
آثار ایثار فرمان کردگار کرد زدایندهٔ غبار اغترار تواند بود از رخسار اختیار
و باید دانست که ملازمت خصلت تواضع در خورش و پوشش و آرام و خیز
و نشست و خاست از قدر و منزلت خردمندی که خود را از برای خشنودی خدای
عز و علا باین زیور آراسته و از رذیلهٔ تکبر پیراسته ذره وار نتواند کاست
بلکه خاکساری از وسایل اثبات سنابل رفعت منزلت و افزایش جاهست چنان
که روایت ما تواضع احد لله الا رفعه الله بدان گویاست و همچنین در آیات ان
فی السماء ملکین موکلین بالعباد فمن تواضع لله رفعاه و من تکبر وضعاه از اختفای
همین معنی پرده گشاست   آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد
قبا چون بهنگام افطار شربتی طلبید اوس بن خولی انصاری قدحی از شیر

که زبدهٔ آن را گرفته و با عسل آمیخته بودند حاضر گردانید آن حضرت چون نزدیک
لب گردانید و طعم آن را چشید تواضع گزیده رغبت از تناول آن کیبانید
پس همگنان را بگفتن این سخنان در حق گذاری تواضع و اقتصاد و پاسداری
سلوک سبیل رشاد آگهی بخشید شرابان یکتفی باحدهما من صاحبه لا اشربه
و لا احرمه و لکن اتواضع لله فانه من تواضع لله رفعه الله و من تکبر خفضه
الله و من اقتصد فی معیشته رزقه الله و من بذر حرمه الله و من اکثر ذکر
الموت احبه الله   و از آن جمله حیا که سرآمد خصال حمیدهٔ خجسته ارکان
بندگی پیداست چنان که از روایت الحیاء و الایمان مقرونان فی قرن فاذا
ذهب احدهما تبعه صاحبه هویداست   و از آن جمله خوش خویی و گشاده
رویی هم با کجروشان بیگانه و هم با صداقت منشان فرزانه و گستردن
بساط انبساط بر مسند خرمی و نشاط هنگام ورود آشنا و بیگانه خوش خویی
سبب آبادی دیار و باعث زیادتی اعمار است و ثواب آن مانند ثواب
روزه گیران شب زنده دارست   از دل دشمنان کینهٔ دیرینه زداید
و بر دوستی دوستداران بی کینه افزاید ایزد تعالی خوش خویان را ثواب
کسانی که در راه خشنودی او عز سلطانه مجاهده کرده باشند نوازد و
بمقتضای روایت ان الخلق الحسن یمیث الخطیئة کما تمیث الشمس الجلید
خوی خوش گناه را چنان میگدازد که آفتاب یخ را گدازد و از آن جمله

غبار بدکرداری کسانرا بصیقل نیکوکاری نزدودن و در برابر مساءت اساءت
ایشان سبیل اداء تا حسان پیمودن هیچ یک از خصال دیده وران خرد
پیوند را با این خصلت خجسته اثر برابر نتوان داشت چه با این خصلت مبارک
سیر در سلک ضمیر و جلب خیر منت بر خود و غیر توان گذاشت زنگار
عداوت و شحناء از مرائی صداقت و صفا نزداید و اقفال اغلال دلها
از خزائن اقبال آسایش دنیا و عقبی گشاید نفته رفته سالک سبیل مکاشحت
و بغضاء را حامل لوای ولاء کرده اند و بیابان کرده او دیده ستیزه و جدال تر
را بر منزل ستایش و نیایش رسانده ولا تستوی الحسنة ولا السیئة ادفع
بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم اشارت بحق
شناسی این نعیم است وما یلقیها الا الذین صبروا وما یلقیها الا ذو
حظ عظیم کشاف بنیان و واضع ارکان این خلق عظیم است نموداری
از تفخیم این نعیم مقیم است حدیث الا اخبرکم بخیر اخلاق الدنیا والآخرة
العفو عمن ظلمك وتصل من قطعك والاحسان الی من اساء الیك واعطاء
من حرمك تعبیر از ستایش همین خصلت خطیرست که بمعیار کسوف نمودار
کرده به در انظار اعتبار وانا فتکان صاحب دیده که بدقایق مضامین
گفتار رسیده اند و انحدایق الفاظ گهربار و لئالی بشارت و انذار شقایق
حدایق چیده و جامع هر چهار است روایت افضل الفضایل صلة الهاجر و

وایناس النافر والاخذ بید العاثر که در بعضی از کتب اخبار بنظر رسیده
واز آنجمله هموار و سازگاری که پاسبان خرد بس و دانسته از وقوع مهالك
درماندگی و سلوك مسالك دشواری و همچنین مداراة با مردمان بنیروی
تحلم و بردباری که نماینده مواطن آرمیدگی است و گشاینده خزاین آسودگی
واز آنجمله پنهان داشتن فقر و نهفتن احاد از دارنده و نادار که موجب
بهره یافتن بسیارست از خزاین احسان و دادار پروردگار عن الصادق علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا علی ان الله جعل الفقر امانة عند
خلقه فمن ستره اعطاه الله مثل اجر الصائم القائم ومن افشاه الی من یقدر
علی قضاء حاجته فلم یفعل فقد قتله اما انه ما قتله بسیف ولا رمح ولکن
قتله بما نکی من قلبه واز آنجمله کظم غیظ و تجرع خشم است ببستن زبان
انتصار و شکستن دست انتقام هنگام اضطراب نفوس تحمل از طغیان
طوفان عدوان و التطام امواج اختصام بر خود شکستن و فرو خوردن غیظ
با اقتدار انتصار و تمکن از ستیز بمقتضای حدیث من کظم غیظا ولو شاء
ان یمضیه امضاه ملأ الله قلبه یوم القیمة رضاه باعث خشنودی خدا
عز و علاست در روز رستاخیز با آنکه عازم جاده مکافات ذلیل گردد
و حاسم ماده مجازات عزیز در نظر وانا فتکان صاحب تمیز نزد همین نشاه
بازپسین بلکه در دنیا نیز تذکر روایت ما اعز الله بجهل قط ولا اذل

بحلم قطع زداینده غبار ندامت است از رخسار کرامت و تبصر درایت ما من عبد
کظم غیظا الا زاده الله عزا فی الدنیا والاخرة بیاینده چو کان کرامت
است از میدان سلامت و از آن جمله اهتمام داشتن باسایش بال و آرامش
خاطر هم کیشان و همت کماشتن بر رفع تباعد و تعاند هنگام تعاسر و تفاسد ایشان
تا کفان خطایر شعور داخل سرور و اصلاح امور نزدیک و دور از عمده
وسائل خشنودی آفریننده جهان وانموده اند و واقفان سرایر امور
منزلت صاحبان این خصلت را بالاتر از منازل سایر بندگان خجسته فرمان
نشان داده و بیاده از آن سوده اند از حضرت صادق علیه السلام
ماثورست که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که دوسترین
بندگان نزد خدای عز و جل کیست گفت انفع الناس للناس یعنی دوست
تر از آن کس که نفع بمردم رساند هیچ کس نیست و خبر من اصبح لا یهتم بامور المسلمین
فلیس منهم و من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم نیز از اخبار
نبوی است که هم از آنحضرت سلام الله علیهما مرویست و از آنجمله
محبت دوستداران خدا که عمده وسائل رستگاری و اقوم ارکان ایمان است
و از حدیث کل من لم یحب علی الدین و لم یبغض علی الدین فلا دین له مستفاد
چنانست که هر کس از این دو خصلت بی بهره باشد از زیور ایمان عریان است
هر کس بدوستی اهل طاعت تنیده و با اهل معصیت دشمنی ورزیده باشد

باید

باید که کان رستکاری با خود دارد و آن کس با نیکوکاران عداوت ورزیده و بمحبت
بدکرداران تنیده باید که خود را از رستکاری دور شمارد و امام محمد باقر علیه السلام
جابر بن یزید جعفی را آگاه کردانیده از این نکته نهفته و در تنبیه عامه بیدار
نظران خفته چنین کفته اذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا فانظر الی قلبک
فان کان یحب اهل طاعة الله و یبغض اهل معصیته ففیک خیر و الله یحبک و ان کان
یبغض اهل طاعة الله و یحب اهل معصیته فلیس فیک خیر و الله یبغضک و
المرء مع من احب و سلام بن مستنیر هم از آنحضرت روایت نموده که رسول
خدا صلی الله علیه و آله این دو گوهر گران بها را باین عبارت خجسته رواه
سوده ود المؤمن للمؤمن من اعظم شعب الایمان الا و من احب فی الله
و ابغض فی الله و اعطی فی الله و منع فی الله فهو من اصفیاء الله فرموده
و از جمله فضائل محبت فی الله آنست که کروهی که در راه بندگی خدای عز
و علا در دنیا با یکدیگر دوستدار بوده و طریق محبت پیموده اند روز قیامت
بر زمینی باشند از زبرجد سبز آبدار در سایه عرش پروردگار روهای
ایشان روشن تر و درخشنده تر از آفتاب تابان بر وجهی که رشک بر ایشان
برند برگزیدگان یزدان پس مردمان گویند که این گروه چه کسانند که بدین
منزلت رسیده اند بدیشان گفته شود که ایشان گروهی باشند که در راه
خدا با یکدیگر دوستی ورزیده اند و از آن جمله هنگامی که خدای جل جلاله

اولین و اخرین را فراهم آرد و مجتمع گرداند نداکنندهٔ برخیزد و ندای این المتحابون
فی الله بمسامع اهل محشر رساند پس این جماعت برخیزند و حساب ناکرده
اجازت دخول بهشت یابند و چون ملائکه سبب این کرامت از ایشان
پرسند کنا نحب فی الله و نبغض فی الله گفته بهشت شتابند پس ملائکه درجابه
گویند نعم اجر العاملین و بالجمله این محبت و کین اعظم شعب ایمان است
و اوثق عرای دین انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء و هو
اعلم بالمهتدین   اعظم دعائم جرایم بنیانی
و اقوم قوائم دعائم نفسانی دوستی دنیاست که سرامد جوالب ملکات
نکوهیده و عمدهٔ جواذب صفات ناسزاست بلکه همان است مشید
بنیان اصناف انجاس و موسس اساس اجناس انجاس و همانست ناشر
ریاح لواقح زلازل رذائل قلوب و کاسر جناح سوافع نواهی معاصی چون
در مشاعر و آیات فکان حقایق شناس دیده وران مراصد استبصار هر
گاه در تکاپوی مراحل جنبش و منازل قرار رذائل نهان و معاصی آشکار را
بنظر اعتبار آرند بعد از قضای وطر از تامل شایسته و امعان نظر یکیک را
مسبب از دوستداری و خواهشمندی این عجوزهٔ حیله گر شمارند لهذا
تواتر اخبار نموده اند اما اطهار قطع علاقهٔ قلوب و صرف طموح ابصار
را ازین سرای بدآغاز بی بنیاد ستوده و محبت لذات و شهوات

ناپایدار این فریبندهٔ غدرشعار را زیاده از گنجایش حوصلهٔ اظهار نکوهش نموده
گاه تذکیر من کانت الدنیا همه طال یوم القیمة شقاؤه و غمه پویندگان
بوادی اغترار را بنزهت سرای سعادت پایدار رسانیده و گاه تبصیر حرام
علی کل قلب متوله بالدنیا ان یسکنها التقوی جویندگان بوادی اعتبار را
انجام کار آگاه گردانیده و گاه عبارت فرخنده بشارت صلاح الاخرة رفض
الدنیا تشنه لبان مناهل فصل خطاب را بانصباب رحمت بحیات ساخته
و کامیاب حسن مآب ساخته و گاه اشارت خجسته آثار حب الدنیا
یفسد العقل و یصم القلب عن سماع الحکمة و یوجب الیم العقاب اسیران
مرتاب را از چراگاه غوایت و مراعی ارتیاب دور ساخته و بهدایت راه
صواب نواخته و گاه میزان امتحان و معیار اختبار کیف یدعی حب الله من
سکن قلبه حب الدنیا دانی و قاصی را در انهماک معاصی آزموده و گاه مصقل
تخویف و مجلاة انذار کذب من ادعی الایمان و هو مشعوف من الدنیا
بخدع الامانی و زور الملاهی کدورت دمائم و غبورت رذائل را از مرآی
ضمائر دانا و جاهل زدوده و گاه حسن الزهد من افضل الایمان و الرغبة
فی الدنیا یفسد الایقان بهدایت سبیل رشاد مستعدان قلادهٔ ارشاد را
روبراه منزل مراد ساخته و گاه ما ذئبان ضاریان فی غنم لیس لها راع
هذا فی اولها و هذا فی اخرها باسرع فیها من حب الدنیا و الشرف فی دین

المؤمن بسقایت سلسبیل ارشاد خجسته سیرتان پاکیزه نژاد روانو اخته کاه
تنغیر حب الدنیا راس کل خطیئة که در اطراف واکناف ممالک مروی و
مسموع دیده پرهیزکاران را از ابتلاء باین بلیه رهائی بخشیده وکاه
تحذیر حب الدنیا راس الفتن واصل المحن که درین مقام همانا بمسامع خواص
وعوام رسیده مشاعر وافهام جمهور انام را از تتبع سائر دلایل وتوسل بسا
وسائل بی نیاز دیده هریک ازین روایات صافی درایات بمیامن دلالت توفان
فنزاع تمتع ازین متاع را دربیمارستان اتعاظ وانتفاع شافی است وترصدان
استبصار مراصد نجا فی را باحکام تدارک وتلافی در تهذیب قلوب از فضایح
نمایان وقبایح خافی اکر عافی نباشد کافی است   از نشاء معاشر
راصدان مراصد زیان وسود بعد از اطلاع بر حقیقت زهد وتوابع آن
بروجهی پسندیده وتقریری محمود کماز کفتار دوم نمود پوشیده نخواهد بود
که مراد از محبت دنیا خواهشمندی چیزی چند ست زیاد از کفایت حیات
زندکانی که بسهولت واسانی بدون آن تعیش توان نمود وفقدان آن هیچ
کونه خلل وزیان نرساند بانتظام مراسم پرستاری معبود وبعبارت دیکر
اهتمام داشتن بتمتع از حصول فضول در عروج معارج ارادت ومصعود
مصاعد قصود دلبسته لذات دنیا پیوسته نکران زیان نابودی چندست
بکمان تحصیل سود در آلودن دست رغبت بجمع اسباب تفرقه بروجهی که

از

ازغوائل آن سلاسل وحبائل هیچ یک از وسایل نتوان آسوده ماند زنان خجسته
منظر حورپیکر وپسران فرخنده نژاد مددکستر وقناطیر مقنطره سیم وزر
واسبان برق سیر تکاور وانعام خوش خرام خجسته اثر چه حاصل آورد وچه بار
بر وزراعت خوش آینده بار دهد هریک ازین مزخرفات باطل ومزیفات بی
طایل را که در کشتکاه عبرت بنظاری پی مدد یابی در نظام پیکر عبادت وبی
اثر شماری در قوام کالبد پرستاری بلکه اکر بنیروی تیقظ وهوشیاری یک
کام ازین مقامات سوتر کذاری بیقین دانی وشک نیاری که دوستداری هر
یک ازین مهیجات تاشر وممرحات بطر واضع ارکان سوکواری است ورافع
بنیان زیانکاری القاب صدق وصواب بر نتایج ازدواج کذب وتلعاب
کذارد وجلوه سراب انقلاب موج آب حسن مآب بنظر تشنه لبان مرتاب
آرد دوردستان مناهل درایت را رایت غوایت درنظر افرازد وقدم
فرسودکان مسالک غباوت را بتکاپوی مهالک شقاوت اندازد ولهذا در
وصف طلب دنیا وارد ست آنچه وارد ست از مفاسد مذام مکر وتزویر
که در پاس داری قوت عبادت ناکزیر جمیع انام باشد از لباس وطعام
وما یجری ذلک مما لابد منه فی استبقاء النوع وحراسة النظام ان نیز بنیت
قضای حقوق عبادت نه بمجرد ادای وظائف شهوت وبر سبیل اجمال در طلب
نماند وی استیفای مراسم اهتمام وبالجمله باندازه کفایت وبلاغ از مر

حلال براي استغنا از قبول منت اکفا و امثال طلب دنيا نمودن و بوسيلهٔ
اکتساب مال بمباشرت حرف و اعمال اندوي اجمال بر آسايش حال و آرايش
مال افزودن و بعد از حصول ثروت و وسعت مکنت راغب بمعونت اقارب
و اجانب بودن پسنديده و محمود است بلکه از ممادح خلال و محامد خصال
معدود و دست تلاش بتدبير و تقدير امور معاش کشودن و در تقلب
احوال انخفاض و انتعاش بنيروي توکل بمدبر و مقدر کل جل شانه از اکثار
و اقلال فضول اثاث و مياثر و از ادبار و اقبال نوا اندد لخراش آسوده
شوه و ايا اقتحان سعود است چنان که از نگارش سوالف فصول کتاب
نقاب اختفاء و احتجاب کشوده باميد تسديد سالکان سبيل التحصيل و الله
يقول الحق وهو يهدي السبيل **فصل** از جملهٔ منشعبات حب دنيا حرص
داشتن در افزايش سيم و زر و جمع ساير اقسام مال و اهتمام بذخيره
انباشتن زياده از اندازهٔ کفايت مؤنت سال بعلت قلت بصيرت و
عدم اتکال بر عنايات ايزد بيهمال حريص بودن در جمع مال هم مورث وبال
عاقبت و نکال مآل است و هم منتج تباهي حال و پريشاني بال و لهذا در بعضي
اخبار الحرص ذل و مهانة لمن استشعره و درود يافته و در بعضي الحرص عناء
مؤبد و در بعضي حب المال يفسد المآل خواه کساني را که بحسب ثروت
مکنت نزديک باشند بسنم ذروهٔ افراط و خواه از زيردستاني که ساکن حضيض

تفريط

تفريط باشند يا ظاعن مناهج اوساط چه در اموال واسع الانتفاع بحب المال
و چه در اقتناي نفايسي که اختزان آن مهيج منافست اقران باشد و محرک منازعت
امثال و على التعادير رنجي است بي پايان و دردي است بي درمان و شقي
بيزوال باعث خرابي دين و اختلال يقين و فساد اعمال گرفتاران آمال
را کاسهٔ دريوزه لبريز سفال مذلت است و بجال انديشه ما لامال و خامت
زلزال در سراسر احوال هر چند مال بر سر مال آيد تشتت متاعات ذوات
الصمن حساد و اعادي بر تمادي خوض لجج مهلکات بوادي افزايد و نادر اتفاق
افتد که فريفتهٔ حرص بتقريب ترحيب مجال انباشتن مال و تهيئهٔ اسباب حصول
آمال از ارتکاب موجبات تحقير و تباب آسايد گاه در مجاملهٔ مکاثران
باميد جر منفعت و جلب سود سبيل مداهنه و مماشات بايدش پيمود در
امري از امور دينيه که بهيچ وجهي از وجوه مساهله و مسامحه در آن نشايد بود
و گاه در معاملهٔ معاشران ابواب مکاشحت و مخاصمت بر رخسار دوست و دود
و دشمن عنود بايدش کشود بتقريبات متناوبة الوقوع کار دخل يابد در بر آمدن
مقصود گاه زبان بطعن کسي از متقلدان قلادهٔ عدالت و سداد که هيچ گونه
مستحق ملامت نيست کشايد که از زوال او کاهد و بر مال خود افزايد و گاه ناکسي
را از متوسدان وسادهٔ فساد و افساد که لباس شامت پوشيده از ذيور کرامت
عاري است ستايد تا شايد بدان وسيله رذيلهٔ انعامي از ادرار لئام بدست آيد

در خبر است از رسول خدا صلی الله علیه و آله ان الدینار و الدرهم اهلکا
من کان قبلکم و هما مهلکاکم و از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که حال
حریص بر دنیا حال کرم پیله است چندانکه بر خود بیشتر می تند از رهائی دورتر
می افتد تا اینکه در آن تنگنا از غصه و اندوه بمیرد و مفاد این روایت مشهود
ارباب درایت است که مبتلای جمع مال را ما دام که بابن رذیله آلوده باشد
مانند کرم پیله بهیچ حیله آسودگی نپذیرد و بهیچ وسیله از کلالیب سلاسل و
اغلال راه خلاصی نگیرد و راه خلاصی بنگرا فانی است که شمرده شد بر سبیل
نمودار و دانستن اینکه اغترار بحرص و ادخار باز میدارد آنحضرت دل در
بندگی پروردگار و از آسایش دار القرار ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار
و از آن جمله حب جاه و منزلت در دلهاست و طلب ریاست بر اقران
و اکفاء که رافع قباد بل اباطیل شتی است و نازع سرابیل کرامت تقوی
حب جاه نیز خراب کننده اساس دین است و هادم بنیان ایمان مانند حب
مال بلکه مدار رواج دنیا در عروج معارج اصطیاد فساد معاش و معاد
نیست مگر بقوت این دو وبال همچنانکه فریقی از دنیا پرستان برای قضای
وطر از مشتهیات ذوات الخسران طلب تملک و اقتنای اعراض و اعیان کنند
فریقی از سرمستان شراب افتتان بمقتضای همزات شیطان علی التعیین
دل بتملک قلوب مردمان بندند تا بمقاصد ذوات الافنان رسند و همچنان

که مال بدون تشبث باذیال اعمال گوناگون و توسل باسباب و فنون بدست
نیاید و نظام نگیرد جاه بدون تسخیر قلوب کسانی که انقیاد و اطاعت از ایشان
در قضای حوائج و کشف کروب مطلوب باشد تحقق نیابد و سامان نپذیرد
با وجود اینکه فتنه و وبال حب جاه نسبت بحب مال در نظر شناسائی حقیقت
حال امریست واضح طلب جاه از طلب مال در مذاق دهنوردان بوادی کمال
بمراتب شتی الذست و اشهی بغرض این تقریب که حصول جاه راه ندامت و
ملامت بندد و ابواب سلامت و کرامت کشاید موجبات سوگواری و
شرمساری کاهد و ثمرات کامرانی و تن آسانی افزاید بوالهوسان و خرم
مکسانان روی طوع و رغبت بسوی خدمت و اطاعت کرایند خرده گیران
و تیره ضمیران دست تغلب از کشایش بربندند و زبان تعصب بستایش کشایند
مال بدون ارتکاب کلفت بجارت و ماسندان از دیاد نپذیرد و نیفزاید
و جاه بمجرد انتشار صیت و بلند شدن آوازه اوج گیرد و پرواز نماید کامیاب
منزلت و کمال بر مامول ثروت و مال تواند افزود و خزانه آمال هیچ قفلی
از اقفال حسن حال نتواند کشود صاحب جاه که بسیاری از اعوان و انصار
همراه دارد هرگاه همت بر فراهم آوردن مال گمارد آسان بدست آرد و صاحب
مال برای انجام مند خصال و عری از محامد خلال که هیچکس او را بچیزی برندارد
ناچار خود را از پناه جاه برکنار شمارد هر چند رنجها برد و گنجها بر سر گذارد

مال از تطرق آفت زوال و مخافت انتقال بناسازی معاشران و دو بناه بادی
مکاشران و دست انداز سلاطین و ترکتاز عمال همواره در عرضه نقصان
و اعتزال است و پیوسته پایمال نقلان و ارتحال علاوه جاه که روزبرون
در اختیال استکمال است باستنزال حمله عرش نقل مقال و وصف حال
و ستایش خصال و آرایش جمال و سال بال در احتیال استقبال است
باستعمال علّه قرش انجاح آمال و اصلاح احوال و دفع وبال و دفع نکال
سببی که تشبث بآن فرو رفتگان مهاوی حب جاه را از قعر این
چاه بسهولت رهاند و از تنگنای مغاوی طلب ریاست بفضای دلکشای
کم نامی و خمولت رساند جز این نیست که بنیروی کیاست و زیر و فراست
هر سوی از سوی اتکای متکای نفاست دوانند تا خود را در آن تکاپو
بپناه آرامگاه شناخت غوائل این رذیله جایگاه رسانند و بیقین دانند
کما اکر اسباب تحصیل جاه بارتکاب ریاء و خدعه و سایر انواع گناه فراهم
آید و بدعونات رشته امل بحصول مأمول نپیوندد هر آینه تلبیس ابلیس
که داه آن تدلیس نماید از غایت شناعت و نهایت فظاعت بر ریش سالک
آن سبیل و حاصل آن تحصیل خندد بفرمان متابعت هوی و متابعت
تن آسانی در چراگاه خودسری و نافرمانی با میدراحت بی بندی اقدام
اهتمام فرمودن معلوم که پایانش چیست و ثمرات وصول نعیم مقیم

غرفات

غرفات جنان را بموجبات حلول عذاب الیم درکات نیران مبدل نمودن
نمایان که کار کیست و اگر سلوک سبیل تحصیل نه چنان باشد بلکه فرا ایم مدن
جواذب شهرت و جوالب جاه از اجتلاب معصیت و ارتکاب گناه برکران
باشد از آن نیز همت بر حصول نتوان گماشت و بار احتمال بر نتوان
داشت که باعث کدورت عیش است و مورث مرارت زندگانی بلکه عمده
صوارف کمال است و سر آمد موانع سعادت دو جهانی با آنکه صورت اخیره
مجرد فرضی است نادر الحصول فرسنگها بر کنار از استقرار خطیره تقدیر
افهام و عقول و بر تقدیری که طالب شهرت گمان صحت نیت و استواری
بنیان عزیمت دارد باید که ترک خمول و طلب فضول را سبب اختلال احوال
نشأتین و علت زوال کامروائی دارین شمارد و شک نیارد که استمالت قلوب
دشمن کیشان دوست نما در اثنای مبتغای هوس و متمنای هوی رفته رفته
باز الت آلت نیک بختی عقبی کشاند و از ساحت راحتی که منظور نظر عزور
دور انداخته چندان که بهر وادی دوانند بر بعد مناهل جوی عاجل و شایع
سرور دنیا نرسانند دل سیاه حب جاه در اقتفای مرغوب اهوا و محبوب
قلوب بتحمل اخفای عیوب و ستر عیوب بانتحال اعیاء و لغوب نتواند اسود
با آنکه توافق آراء مریدان متخالف الدواعی و توالف اهوای مریدان متخاصم
الدعاوی امری است محال و هوسی است بی مجال که هیچ گونه صورت پذیر

نتواند بود بنابرین ریاست کزین حماقت آئین در رعایت ذات البین دست
تزویر و مین بجانب هر یک از فریقین کشاید از استجلاب اثر هنر و استرفاع
شر رضوان دیگر براید و مانند شوهر ضرتین بهر بالین که آساید ملامت
ندامت شین بر ندامت ملامت برنا فزاید هیهات هیهات ذهب ما ذهب
و فات ما فات این است کشاینده ابواب کلفت و نماینده اصناف آفات
و لهذا از طلب ریاست و خواهش منزلت نهی و کید و منع شدید مشتمل
بر انواع تاکید و تهدید از ائمه ارشاد و تسدید علیهم السلام مروی است
از آن جمله خبر معتبر ایاکم و هؤلاء الرؤساء الذین یترأسون فو الله ما
خفقت النعال خلف رجل الا هلک و اهلک در مقام توضیح مرام کافی
سند عزت و اعتبار بمکمن سوکواری استوار است و مخزن بیقراری با
پایدار اشارهٔ اصابع نمایش و اقتدار کلید کشایش انبار سرکردانی خار
شکنجه و انبار بیشمارش از کمان تحمل تخفیف و نقصان برکران و نصاب
تعذیب و عقاب بحساب از ذیاب تخیل تطفیف و تباب عریان افاعی
و عقارب ابا عد و عقارب که از جمیع نواحی و جوانب دهان ارادت
کشاده اند بلسع نواصی و لدغ ترائب ذوات سطوات و کند کزند کسترند
کژدم و مار ارادت نشاد و انواع حشاد نهر باد که از هر کنار کردن ناغرا
کشیده اند جمله بیکبار نیش نهش اظهار حسن ایتماد بکار برند مریدی

که عطیهٔ بضاعتش در صدق نصاعت از سایر جماعت بیش نماید و مطیهٔ استطاعتش
در طی مراحل حسن اطاعت و قطع منازل خلوص تباعت ساعت بساعت افزاید
اگر در گفتار و کردار خواهش ناهنجارش را یکبار بکنار گزاری و گفته یا
کرده اش را بچیزی بر نداشته ناگفته و ناکرده انگاری دشمنی از او قوی تر
نداری آماده باش ای فریفتهٔ حبائل اشتغال کران دلخراش در پاداش
چندانکه تواند آزار رساند بلکه در اصرار عداوت باعلان و اسرار ضراوت
اقتصار جائز نداند و سائر رهنوردان سبیل غباوت را در تحصیل و تکمیل
شقاوت پی سپر خود کرده اند و در اضمار و اظهار ایذاء و اضرار از حلاوت
طلاوت کیبا اند و اگر خدا نخواسته خواهش جاه و حب منزلت دنیا یکی
از بین بخردان تیره روان را بتلاحق وسائل و توافق اسباب کامیاب در درجهٔ
علیا و مرتبهٔ قصوی کرده اند اجتماع سفله و اتباع که در اتباع از متقلب
خداع از انتفاع با بصار و اسماع خود دوربند بتباهی مراسم اوامر و نواهی
الهی را بجائی رسانند که هیچ وضعی از اوضاع لازم الاتباع عقل متبع و شرع مطاع
نفوس و طباع هیچ رعاع را که پابند حبائل ضیاع و غرورند از انطباع نفوس
ذوات الخداع نرهانند هر چند آن دل سیاه وسیع الجاه ناگاه بر وقت
فطاعت و شناعت فساد و افساد افتد و عنان عزیمت بجانب هدایت
و ارشاد اسیمه سران مداخل شهرستان غوایت و رشاد کیاند و الله اعلم

فصل اکنون که معظم آفات و تبعات متابعت جاه گوش زد حکمت پذیران آگاه
گردید و در نظر روشن ضمیران صاحب دید بر وجهی پیراسته از مظنهٔ انکار
و جحود چهره نمود باید دانست که طریق فریقی از دوستان مشایخ توفیق
و تایید که از جادهٔ اقتصاد کشیده و تفریط گزیده اند طریقی است که مایل
آن نیز نشاید بود در حصول مقصود آنانکه در تکاپوی رونق کار پاس آب
روی اعتبار نمیدارند و در عامهٔ حرکات و سکنات پای عدم مبالات بهر
وادی خونخوار میگذارند و نمیدانند که همچنانکه قدری از مال که در قوام
کالبد جسمانی دخیل باشد ناگزیر زندگانی این سراچهٔ فانی است قدری از جاه
که از عوائق بنده فرمائی در پناه آن باسایش توان زیست ضروری است
بضعهٔ سعادت نشان تن را از تباهی و شین در پناه میدارد و حوزهٔ اطاعت
ثقلین را در مصادر و موارد بحدین نگاه میدارد جلب قلب خادمی دلپذیر
که در سراء و ضراء تفقد و تعهد احوال شدت و رخا نماید یا رفیقی روشن ضمیر
که در پرستاری باری صنفی از اصناف مددکاری و حق گزاری از او آید
یا معاملی خوش خمیر که در بیع و شری و ما یجری ذلک المجری پاس امانت دار
و حق دیانت بجا آرد یا فرمان روائی که گاه گاه از شرور متغلبان و فتنه انگیزان
نگاه دارد و همچنین باکی نیست اگر ناگاه بیش از قدر ضروری از جاه بدون
ارادت و طلب اتساع یابد در حق بعضی نغاقت اندیشان خمولت گزین

تلک

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض ولا فسادا
والعاقبة للمتقين لیکن طالب مقداری که نمودار شد باید که اقتضا
بر اندازهٔ اضطرار ناچار شمارد و در تدبیر تحصیل آن هیچ گونه حیله و
تزویر بکار ندارد و از ساحت اباحت قدم بیرون نگذارد و از جمله
آفات حب ریاست اضلال انام بتحریم حلال و تحلیل حرام و گمراه کردن عوام
بتغییر قواعد احکام و تبدیل شرایع اسلام کرداریکه از شارع نرسیده و
عبادت نباشد عبادت وانمودن و ستودن و از پیش خود رسمی که مستند
بکتاب و سنت نباشد بر رسوم شریعت افزودن و این حیله را وسیلهٔ
آرایش جاه و افزایش مال ساختن گوی نکال مال بچوگان غوایت و ضلال
از میدان اغواء و اضلال ربودن هیچ خصلتی از قبایح خصال خیره سران را
در میزان امتحان سبک و گران با تغییر مراسم ایمان نتوان سنجید و هیچ
یک از رذایل ذوات الافنان بدگهران را هنگام ترقب مراصد طغیان
در استجلاب هوان جاودان مانند آن نتوان دید لهذا ارتکاب اغتیاب
بدعت اندیشان مرتاب بلکه اظهار تبری از ایشان و اکثار سباب در
عداد فرایض اعیان و متمم ازدیاد کرامت جاودانست تا آنکه غیبت همگنان
و فاش کردن عیوب مردمان چنانکه در گفتار سیم از باب دوم کتاب بمسامع
اصحاب رسید بمثابهٔ خوردن گوشت مرده کانست و بالجمله شیوهٔ بدعت

کیشانرا اشنع شعب از بندگی خدا و از فرمان بری پیغمبر و امام نشان داده اند
و شناعت اطاعت و فظاعت تباعت ایشانرا خرابی دین و ویرانی اسلام نام
نهاده اند بلکه هر کس بجانب بدعتی رود بدون آنکه فرمانا و برد تواند گفت
که در شکست اسلام سعی نموده و بخرابی دین شتافته چنانکه پرتو بیان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعبارت من مشی الی صاحب بدعة فقد سعی فی هدم
الاسلام بران تافته و روایت وافی هدایت کل بدعة ضلالة و کل ضلالة
سبیلها الی النار که از جملهٔ روایات شایع الاشتهار است در اظهار وخامت
این کار زدایندهٔ غبار اغترار از مرائی ضمایر ارباب اعتبار است و از خصائص
بدعت نسبت بسایر فنون معصیت آنست که اصحاب بدعة هرگز توبه
نکنند و بازگشت ننمایند و چندان زنگ محبت آن با دلهاشان سرشته
گردد که بصیقل ندامت نتوانند زدود هر چند جهد بلیغ بکار فرمایند و
شاهد صدق این دعوی است حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله
مروی است ابی الله لصاحب البدعة بالتوبة قیل یا رسول الله و کیف ذلک
قال انه قد اشرب قلبه حبها و بر تقدیری که صاحب بدعت توفیق
پشیمانی و انابت یابد و بازگشت تواند نشاید که آن توبه را شایستهٔ قبول
درگاه الهی داند تا کسانی را که گمراه کرده باشد آگاه نکند و یکیک را از آن
گمراهی برنگرداند بلکه بمجرد این نیز امیدوار حصول استجابت و قبول آن نتوان

نتواند بود و هنوز از استیجاب عذاب و استحقاق عقاب نتواند آسود مگر
فریقی را که گمراهی گمراه شدگان فریب او و بواسطه و بدون واسطه در بوادی
غوایت انداخته هدایت نماید و طریق هدایت جز آن نیست که از روی
انصاف نزدیک یکان یکان اعتراف باعتساف خود آورده سیاهی تباهی
بصیقل عذرخواهی بزداید و از التباس ضلالت در آن حالت بیشتر تواند
گردید که نشان و مکان همگان را نتواند شناخت و بصحبت همگان نتواند
رسید که اگر پیش از تحقق شرایط حصول کرامت ندامت در نهاد متحمل
این وخامت بعضی از فریفتگان نابکار در راه سفری دور و دراز دیار ازبرای
یا عیار پیش گیرد یا بعضی را بعد از آثار اغترار و رسوخ عقیدهٔ باطل در دل
ناگهان اجل بی زنهار در رسد و میرد صفحهٔ تباه کاری بنگارش ارقام
ندامت و شرمساری بهیچ تدبیر اثر نقوش کامکاری و امیدواری پذیرد
و نیز گاه باشد که گفتار نخستین آن منحوس بدعت طراز در دلهای منکوس
مریدان دین باز چندان تاثیر نماید که بگفتار اخیر آن مشیر فتنه تخییر و
تغییر بل بکیر هیچ نذیر اصلاح پذیر نباشد و غشاوت عمایات از ابصار
غوایت بتبصیر هدایت نزداید و لهذا راهنمایان بجوالب کرامت و سوالب
هوان ترغیب و تاکید در تانیب و تثریب ابتداع اندیشان فرموده اند
و ترهیب شدید از مداهنه و مماشات با اختراع کیشان نموده اند تا

آنکه دور کردان مراحل رشد و سداد طمع در فساد و افساد نتوانند و تشنه
لبان مناهل ارتیاد را انجادهٔ استقامت و اقتصاد نکیبانند چگونه چنین
نباشد و حال آنکه هرگاه زمرهٔ دانشوران که پاسبانان مراسم شریعت و
خارسان معالم دینند هنگام شیوع بدع ستمکر از فتنه انگیزان ضلالت
گستر در کریزگاه اعراض نظر و اغماض بصر نشینند باندک فرصتی قواعد
ملت زهرا و شعائر شرع انور را زیر و زبر کشته تا بینایان مصادر عیب
و هنر بینند سر بیعمراد و فریفتگان حبالهٔ فنا د و افنا در اطراف و نوی
و اکناف بلاد پا از جادهٔ اطاعت و انقیاد بیرون نهاده و در چراگاه نفار
و شرار افتاده و در و سا و اذناب ادناب غوایت و ارتیاب در هر باب
دست و زبان بخلاف صدق و صواب کشاده باراده نیل جاه و رفاه
زیاده   در خبر است از حضرت صادق علیه السلم که در زمان پیشین
مردی بود در تحصیل دنیای ادام چندانکه در مراصد حلال هر سو شتافتی
دستی بدان نیافتی و هر چند در مسالک حرام دویدی بجائی نرسیدی
پس در آن هنگام شیطان فرصت اغوا یافت و بجانب آن بیچاره شتافت
و گفت ای ناکام چندانکه رخش اهتمام بسوی تحصیل حلال و حرام تاختی
بسودی نرسیدی و کاری نساختی اکنون بیا تا دلالتکنم ترا بر کاری
که دنیا بدون تعب طلب بسوی تو آید و روز بروز افزاید و بدان وسیله

جمعی

جمعی دست ارادت باطاعت کشایند و فریقی پای بکار بود در راه تباعت فرسایند
دنیا طلب چون نوید مال و جاه زیاده شنید اجابت نموده بامیدواری
وفای وعدهٔ آن مرید ار سید شیطان گفت تدبیر جز آن نیست که بدعتی
در دین سازی و مردمان را دنبال آن اندازی پس آیینی تازه نمودار کرده
مردمان را بمتابعت آن از طریق حق کیباسید بیخردان چون آیین تازه
دیدند بدان کرویدند آن نابکار کامروای مال و جاه کردید و بمنتهای تمنا
رسید بعد از چندی که بفکر افتاد و تدبر نمود از آن کردار ناهنجار بغایت
سوکوار کردید و پشیمان بود پس با خود گفت دیدی که چه کردم و چه ساختم
آیینی در دین اختراع نمودم و مردمان را از پی آن انداختم چارهٔ جز آن نمی
بینم و تدبیری جز آن نمیدانم که بسوی یکان یکان روم و همکان را از آن راه
باطل بر کردانم پس بملاقات یکیک از مریدان که باجابت او کرویده بودند
شتافت و چندانکه مبالغه در اظهار فساد اعتقاد سابق بکار برد و اثر
رجوع از باطل بجانب حق در هیچ یک نیافت میگفت که آیین پیشین اختراع
کردهٔ من بود بنیروی هوای و نافرمانی میکفتند حاشا بلکه حقی است
لازم الاذعان از مراسم ایمانی و تو اکنون از دین خود برکشته و حیرانی
و آنچه میکوئی میکوئی بکران دوی حیرت زدگی و نادانی پس چون اصرار
ایشان را در امتناع از قبول حق از مود زنجیری بر کردن خود نهاد و سر

از ابنیه محکم نمود و بر خود لازم ساخت که تا خدای تعالی توبهٔ او را زبود
قبول نمایا باید زنجیر از کردن نگشاید و از وثاق آن نیا ساید پس از چنا
خداوند مجید وحی بیکی از پیغمبران آن زمان رسید که بآن نافرمان بگو
که بعزت و جلال من سوگند که اگر چندان مرا خوانی که در پیکرت پیوسته
نماند بندی به بند و گسسته گردد هر پیوندی از پیوندها اینه انابت ترا
اجابت نکنم و نپذیرم و سوزش تا درین پوزش بچیزی نگیرم تا آن کس را
که بر بدعت و اختراع تو مرده باشد بر نگردانی یعنی باجار با بیکه دل بر
خدا بدی بندی و در صفا بجا و دانی مانی   و از جملهٔ موجبات
عقوبت و موروثات نکال ریا نمودن در فنی از فنون عبادت چه در مزاولت
علوم و چه در مباشرت اعمال و این رذیلهٔ ذات الاذیال که از جنود کفر
معدود شده گاه منشعب از حب جاه میباشد و گاه مسبب از حب مال
کریمهٔ فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادة ربه احدا
ترغیب باخلاص عمل و ترهیب از آلایش ریاست و قرادگاه عبادت ریا
الوده از حدیث ان الملک لیصعد بعمل العبد مبتهجا به فاذا صعد بحسنا
یقول الله تعالی اجعلوها فی سجین انه لیس ایای اراد بها هویداست
و حضرت صادق علیه السلام عباد بن کثیر بصری را که از صنادید مخالفان
ریا آیین بوده و با ظهور تقشف هموار خود را بوفور تقشف می ستوده

ازبتاهی کردار مرائیان نزبان انکار باین عبارت خجسته آثار دستگاهی داده
و چنین نموده ویلک یا عباد ایاک و الریاء فانه من عمل لغیر الله وکله
الله الی من عمل له و هم از آنحضرت روایتست که کل ریاء شرک انه من عمل للناس
کان ثوابه علی الناس و من عمل لله کان ثوابه علی الله خاک مذلت و صغار بر سر
ریا پیشه نابکار که داوری روز بازپاداش کردارش را بهستمندی چند و اگذارد که هیچ
یک از ایشان در جلب راحت و سلب آزار از برای خود چه جای اغیار یک ذره
و اراختیار ندارد و بالجمله این معنی در تضاعیف اخبار و آثار بسیار است که عملی
که مجرد از پیرایهٔ اخلاص باشد خدای عز و جل از آن بیزار است و از جملهٔ غوایل و نفثه
این زلل و فریبندهٔ این دغل کساد دلایل است بر فساد اعتقاد و کمال خبل قطع نظر
از استیجاب رد عمل تبدیل ثواب بحساب مستقبل بطلب جاه و منزلت مستعجل در
نظر گرفتن چشمان نهادن امل و اجتناب از مقت گرفتاران حبایل لیت و لعل به
اجتلاب وسائل مقت خدای عز و جل در خبرست که من اظهر للناس ما یحب الله
و بارز الله بما کرهه لقی الله تعالی و هو ماقت له هرگاه تدلیس در بیع و شری
و سایر معاملات دنیا حرام باشد بوجهی که بهیچ حیله اقدام بر آن نشاید نمود
تلبیس در معاملهٔ داور قهار بتخالف نهان و آشکار معلوم که بکجا خواهد کشید
و پایان آن چه خواهد بود با آنکه قلیلی از اعمال اخلاص کیشان زیاده از اراده
ایشان بروز میکند و بسیاری از اعمال ریا اندیشان نکوهیده و

پریشان بنظر بینندکان می‌اید در خبرست از حضرت صادق علیه السلام من اراد الله تعالی
بالقلیل من عمله اظهر الله له اکثر مما اراد ومن اراد الناس بالکثیر من عمله فی تعب
من بدنه وسهر من لیله ابی الله تعالی الا ان یقلله فی عین من سمعه **فصل**
وازجمله امهات رذائل پیروی خواهش دل واتباع هوی وبرکندن تمتع از
مشتهیات دنیا بر اندوختن توشهٔ عقبی بملازمت تقوی اختیار وابشاد این ایات
بیعد دکار رادعی است شدید القوی اما الاثر این رذیلهٔ کبری فاما من طغی و
اثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن
الهوی فان الجنة هی الماوی ودر خبرست که نفس را با خواهش نفس در چیزی چند
که سبب هلاک او باشد از کفتار وکردار وباز کذاشتن نفس با انچه میلش بسوی
انست دردی است که درمانش باز داشتن او از انست ودر خبر دیکرست که از
خواهشهای خود بر حذر باشید همچنان که از دشمنان خود حذر میکنید بر نیست
چیزی که دشمن تر باشد برای مردمان از پیروی هوی ودرویدهٔ زبانهای ایشان
یعنی انچه هرزات شیطان باعث باشد بر کفتن ان از سخنان پریشان واز روایت
افضل الناس من جاهد هواه مستفاد چنان است که جهاد کننده با ناپسندیده
خواهشهای ناهنجار در تضاعیف اخبار بسیارست بلکه بمقتضای خبر افضل الجهاد
مجاهدة المرء نفسه فضیلت ان بیش از فضیلت کارزار کفارست **فصل** وازجمله
منشعبات اتباع هوی ارزوی بسیار ماندن در دنیا نه بقصد تکثیر باقیات صالحات

از

ازبرای اسایش عقبی بلکه بر نیت طموح بصر واجالهٔ نظر در فضای مطارح کوناکون
شهوات بتری ولذات شتی تطویل امل رفته رفته بتسویل کسل ونسیان اجل
کراید ونسیان اجل اهسته اهسته بر دواعی تعطیل عمل بایست ولعل افزاید
فساد عمل بتقریب تبعید اجل در بعضی اخبار بعبارت الامل یفسد العمل ویفنی
الاجل وارد کردیده ودر خبر دیکر بعبارت قلل الامال تخلص لك الاعمال نظر
رسیده شکی درین نیست که تطویل امل عمدهٔ علل تقصیر عمل است ومعظم اسباب
خرابی دین وهمانا نظر بهمین است روایت الامل سلطان الشیاطین علی قلوب
الغافلین وهمچنین ایاك وطول الامل فکم من مغرور افتتن بطول امله فافسد
عمله وقطع اجله فلا امله ادرك ولا ما فاته استدرك فریفتهٔ اکاذیب مواعید
امل که بتصویب رقیب عتید کسل تعدیل اندیشه وتهذیب عمل با مغرور خطل
ومخدوع خلل مانده وقتی با خود افتد واکاه کردد که وفای وعدهٔ اجل با تقضای
مدت مهلت نکذارد که با زاحت علل وتدارك زلل پردازد حاصل مقال انکه حبال
امال ملاك حبائل هلاك قبائل وسائل زینبندکی حالست وعقال مطایای قوافل
سلوك سبیل فرخندکی مال واین رشتهٔ تابدار پر شنار بود وتاد شملهٔ نکال
جاودان ووبال پر زوالست وکشادن اغلال سلاسل امال تحصیل کمال در مدت
امهال اجال وکشف حال قبائح باطنه وفضائح ظاهرهٔ این دو خصلت
حدیثی که روایت شده از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وعلی عترته الطیبة

الطاهرة اني اخاف عليكم اثنتين اتباع الهوى وطول الامل اما اتباع الهوى فانه
يصد عن الحق واما طول الامل فانه ينسى الاخرة   واز جملهٔ امهات مهلکات
عجب وخودبینی اعنی اتصاف بصفات کمال را از خود دانستن وبان خوشحال
وفرخ بال بودن ودر مکارم اخلاق واعمال که هر یك نعمتی است از نعمتهای
عزیز المنال نفس خود را ستودن واز افت زوال ومخافت ارتحال غفلت ورزیدن
واز توفیق وافضال ایزد بیهمال تجاهل وتغافل نمودن هیچ فنی از فنون عبادات
پروردگار چه مکارم نهانی وچه محاسن اشکار با استعقاب اعجاب یك ذره
وار بکار نیاید واستجلاب حسن ثواب را نشاید بلکه بر استیجاب عقاب
افزاید هر چند بزیور اخلاص واخبات اراسته جلوه نماید واز شوائب ریا
وسایر افات ومفسدات پیراسته بنظر اید وبعد از قضای حق تامل در مدلول
روایت ان المدل لا یصعد من عمله شیء وتتبع در مقتضای حدیث من دخله
العجب هلك چنان مینماید که هر گاه ارباب اعجاب اعلی از اعمال ابدال وا
الاید باتی از ابواب قبول واقبال بر خود اما الهیچ یك از مکارم اخلاق و
محاسن خصال نکشاید واز جملهٔ افات این خصلت نسیان عصیان واصرار
داشتن بر صغایر وکبائر گناهان بعلت سهل انگاشتن وسبك پنداشتن
ان وترك تدارك تقصیرات وتلافی مافات از طاعات ذوات الاوقات
بتوهم قبول درگاه یزدان وگمان غفران وایمن بودن از انتقام ایمان الهی

بعد از استدراج احسان وننگ داشتن از قبول پند اندوزان از تعلم موجبات   واستنکافه
کرامت ومنجیات هوان در تحصیل سعادت جاودان واستکبار بر اکفا واقران
بلکه اکثر افراد افزیدگان اورده اند که حضرت موسی علی نبینا واله وعلیه السلام
از ابلیس پرسید کدام گناه است که هر گاه از فرزند ادم سر زند تو براو ظفر یابی
وغالب گردی گفت هنگامی براو دست یابم واو را چنان که خواهم بسوی خود
مایل گردانم که خودبینی کند وعجب بکار دارد پس طاعت خود را بسیار شمارد
ومعصیتی که کند سهل وحقیر انگارد واز حضرت صادق علیه السلام روایت است
که دو کس داخل مسجد شدند یکی عابد ودیگری فاسق بود وچون از مسجد بیرون
امدند ان فاسق صدیق بود وان عابد در شمار فاسقان معدود برای انکه عابد را
در ان هنگام اعجاب وادلال چنان از خود ربوده که اثار سعادت یکباره از رخسار
سعادت زدوده وان فاسق را سوگواری ندامت عصیان چنان مددکاری کرده است
ایمان نمود که دل با نابت بست وزبان باستغفار گشود تا از وخامت کفران وطغیان
اسود   علاج این مرض انست که خواجهٔ معجب نظر در حقارت نفس خود کند
که اغازش نطفهٔ ایست مستقذر وپایانش جیفه ایست مستنکر ومیان این وان
انبانی مالا لعذره وخبائث دیگر وبیادارد شدائد کاندرون کاروهموم
همومناکوا دراکه در تصاریف اطوار وتضاعیف وطار وبید کزارد بوجهی
که اقتدار بر صرف هیچیك از انها ندارد هر چند خود را دانا وتوانا پندارد و

بعد از تذکر این مراتب نیکو تدبیر صایب نماید بطاعات و عبادتی که از و زاید
و اجرة المثل یکیک را بمعیار اعتبار بسنجد بطریقی که باید تا شاید که از اختطاف
بوادی اعتساف اندک اندک دور گردد و نزدیک بعضی از اطراف جادهٔ انصاف
اید هرگاه اجیری که تمام روز زحمت کشد و خود را در مخاطرهٔ مهالك باد و
گل و غیر ذلك لا بد یا سراسر شب پاسبانی کند و یک چشم زدن از تکاپوی
بیمین و یسار هیچگونه قرار نگیرد و بنا شاید بیش از نده و سر فلوسی که نیاید بدستش
نیاید آن معجب نابکار که از خزاین احسان وادار او برد بار سرمایهٔ اختیار
و اقتدار یافته در مجازات ساعتی از عمل معیوب که اغشته باشد بالوان آفات
و اقسام عیوب نشاید که چشم توقع بنعمتی دیگر از نعمتهای بیشمار گشاید و حال
آنکه مسالك جنبش و مواطن قرار آن سرمست شراب نخوت و اغترار را چندان
الوان نعمت پنهان و اشکار فرا گرفته و شرمسار دارد که در سلك مدت زندگانی
هر چند حمد بلیغ بکار فرماید از عهدهٔ حق گزاری یکی از هزار بیرون نیاید
مع هذا اگر بندهٔ وار دهر از موافقت اعجاب و اغترار طریق بندگی پیماید باز
هر ذرهٔ از کردار که بخشش نیرزد در نشاهٔ پایدار از لذتهای گوناگون و نعمتهای
غیر ممنون که ابد الآباد پاینده چندان ثواب دارد که بحساب در نیاید و اگر محرک
سلسلهٔ اعجاب و خود پسندی نه عملی از اعمال جسمانی بلکه کمالی از کمالات پنهانی است
پوشیده نخواهد بود که مغرور شدن بان نیز از کمال حماقت و غایت نادانی است

چ

چه کمال فرخنده مآلی که در نشاهٔ عقبی بکار آید نشاید که با این خصلت ذات الکمال
الفت گیرد و نیاید ما شد علی بفضایل نفسانی و تصحیح عقاید ایمانی و فنون
علوم یا بیان موصوف مآثر جاودانی و کمال دنیوی و همانی که پاداود هل ننبئکم
بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا
باشد از تسویلات شیطانی است و بمقتضای فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة
وزنا هیچگونه شایستهٔ تعویل نتواند بود و نیست با آنکه تا خواجه چشم برهم بندد
فانی است و علی التقدیرین چون عواقب امور از نظر نزدیک و دور مستور است
مغرور بزینت حال نشستن و دست تشبث از امید و بیم مال گسستن مذکر و
من لم یجعل الله له نورا فما له من نور است اما اعجاب بشرافت قبایل و انساب
یا بکثرت اتباع و شوکت اذناب یا بوسعت مکنت و فراوانی مال چون معلوم است
که عاقبت آن چیست و پایانش چون همانا ابتلای افتان امثال آن نتواند شد
مگر گرفتار سلاسل جنون فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا
فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون   و از جملهٔ ذمایم اوصاف
و رذایل اخلاق است تکبر داشتن و خود را در صفات کمال بزرگ دانستن و عظیم
پنداشتن پس بنا بران گمان گماشته در مردمان بچشم حقارت نگریستن و
ممکنات از نظر عجب خوار و سبک مقدار انگاشتن مبتلا باین رذیله نکرا مستوجب
خشم آفریدگار است و همواره در انظار آفریدگان ذلیل و خوار و کشتن آرا متکبر

بارود وكذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار و از حضرت صادق عليه السلام
روايت كه الكبر رداء الله فمن نازع الله شيئا اكبه الله في النار و اين مرض
چون پرده نشين اختفا و استتار است در نهاد بسياري از فريفتگان حبائل
افتتان و گرفتاران سلاسل اغترار بايدكه نمودارى از دلائل استقرارش پديدار
شود تا ديده وران مراصد اعتبار را مددكار اجالهٔ نظر باشد در اثنا الرمز و
هنگام ارادهٔ معالجه واختبار مانند ترفع در مجالس و تقدم در طرق و اختيال
در رفتار و ننگ داشتن از قبول نصيحت و پذيرفتن موعظه و تحمل آزار
و استنكاف از تقدير امور معيشت و دستيارى خدمتگزاران در قضاى اوطار
و نقل حوائج از بازار و بخل و ضنيت در مبادرت بسلام هنگام ملاقات
صغار و كبار و خشمگين گرديدن بر بيچاره كه ابتدا بسلام نكند بعلت عروض
مانعي از موانع و سنوح عذرى از اعذار و اهتمام بعدم اصابت خصمى كه منازع
با او اتفاق افتد بيماد در مشاهد حضار و بعد از ظهور مصيب بودن مخاصمان
اصرار داشتن بر جحود و انكار و اعراض نمودن از تناول طعام زبون و لباس
دون با قصور ثروت و ظهور اعسار و بالجمله مجالى و مظاهر اقلال و اكثار
استكبار بسيار است كه نمودار است در انظار راصدان مراصد استبصار ليكن
بعضي از آن آثار باعتبار دلالت بر استقرار و عدم استقرار اختلاف مى يابد
بحسب اختلاف اوصاف مردمان در مراتب و اقدار و چون عمدهٔ اسباب

رسوخ تكبر در نفوس تيره دلان سرتاب رذيلهٔ خودپسندي است و مخيله العجاب
و هيچ مرضى از امراض علاج پذير نتواند شد مگر بقطع علل و قلع اسباب پويندگان
جادهٔ صواب را بعد از تذكر مرغبات نيو و تواضع رجوع بتفصيل فصل سابق
بايد نمود در اين باب و ما يذكر الا اولوا الالباب   و از آن جمله هنگام
ظهور اسور مستنكره هاتك حرمت ملت زهرا باشد و ناقض سنت شرع انور
بر نهاد مداهنه غنودن و بر بستر مسامحه آسودن و با گردنكشان خيره سر و نا
متدينان بلكه هر طريق مكاشره و مماشات پيمودن نه دل با نكار و نكير منكر بستن
و نه زبان بتعيير و تغير بغير گشودن و از اقتباس انوار لولا ينهاهم الربانيون
والاحبار عن قولهم الاثم و اكلهم السحت لبئس ما كانوا يصنعون غافل و ذاهل
بودن مداهنه و مساهله در نكير و انكار فساق و بداغاز و فجار نابكار بجايى
رساند كه داور برد بار پى گناه و گناه كار را يكبار مشمول عقوبت بى زنهار كردانند
و نموداري از آثار شقوت اشرار بمذاق اخبار اخيار چشانند و بمقتضاى اين
فقرات كه در اثناى بعضي روايات از حضرت امام محمد باقر عليه السلام ثابت
الورود است در بيان عقوبات سكوت و ثبات هنگام شيوع منكرات بر
هيچ يك نبخشايد و از هيچ يك نگذرند هنالك يتم غضب الله عليهم فيعمهم بعقابه
فيهلك الابرار في دار الفجار والصغار في دار الكبار و از جملهٔ آثارى كه زداينده
اظلال آثار فتور و غبايندهٔ اوزار اعذار غرور است اين حكايت كه در ذيل همين روايت

عبرت افزای خداوندان تنبه وشعورست از جانب خدای عز وجل بحضرت شعیب
پیغمبر وحی رسید که من صد هزار نفر را از قوم تو معذب خواهم کرد اینچهل هزار
از اشرار بدکردار و شصت هزار از نیکان خجسته اطوار شعیب گفت ای پروردگار
سبب عذاب بدکرداران هویداست اما عذاب کردن نیکان را چه سبب تواند
داشت وحی است خدای عز شانه وحی فرستاد که با اهل معاصی مداهنه نمایند و هنگام
غضب من خشمگین نگردند و بغضب نیایند و از امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست که ایزد تعالی دو فرشته را بسوی اهل بلدی فرستاد که آن بلد را نگون
سار گردانند و ساکنانش را بهلاک رسانند چون فرشتگان بآن مکان رسیدند
مردی را خدا خوان و زاری کنان دیدند پس یکی از فرشتگان بآن دیگر گفت که
آیا این مرد تضرع کننده را نمی بینی یعنی با اینکه برای رعایت او دست از اهلاک
سائر جماعت کشیم و دامن از ویران کردن در چینی گفت این مرد را دیدیم و در نظر
من نیز نمود لیکن بمجرد این پندار دست از کار نشاید کشید و فرمان بردار پروردگار
باید بود جواب داد که پس باک دست باهلاک خلق کثیر نگشایم تا دیگر بار بسوی
پروردگار بازگشت نمائیم پس هنگام بازگشت بسوی ایزد بهمال آنچه دیده بود
از صورت حال آن خجسته ابتهال باز نمود خطاب رسید که تعلل از فرمان نشاید
ورزید و فریفته عبادت آن بی سعادت نشاید گردید چنان مردی است که هرگز
از برای رضای من رنگ رویش تیره و خسته و تغیر نگردیده و مراد آنست که

هر که نه در راه خشنودی خدای عز و علا غضبناک و خشم آلوده شده هر چند سرکشی
و عصیان از گناهکاران دیده   و از جمله امهات مهلکات که هادم ارکان
استواری است و مخرب بنیان بردباری غضب نمودن و عازم انتقام بودن هنگام
التطام امواج بیقراری و طغیان طوفان سوگواری گشودن زبان ستیزه و نا
همواری خازن خزائن مذلت و خواری است و کاشف دفائن کم خردی و زیان
کاری و همچنین بستن دست تحمل و بردباری فاتح ابواب اسباب انقلابست
و دافع احکام الامر نگون ساری بشنیدن گفتاری ناگوار یا دیدن کرداری ناهنجار
از دل آزاری ناپسند پسنداری پی از او و قرار در آتش طلب انتقام و تعب انتصار
نشاید سوخت بلکه بمدد کاری تحمل و دستیاری سازگاری از تشبه بکلب عقور و سبع
ضاری استنکاف و استکبار داشته باکرامت وقار و شهامت اصطبار چشم امید
واری با انتظار انتصار داور بردبار باید دوخت در توریة موسی علی نبینا و آله و
علیه السلام مزبورست بنابر روایتی که در جامع کافی از حضرت صادق علیه السلام
ماثورست یا ابن آدم اذکرنی حین تغضب اذکرک عند غضبی ولا امحقک فیمن امحق
و اذا ظلمت بمظلمة فارض بانتصاری لک فان انتصاری لک خیر من انتصارک
لنفسک بمقتضای این خبر و سائر اخبار خانواده بشارت و انذار هنگامی که بغضب
در آئی غضب پروردگار را بیاد آر و در یاد داشت آن آگاهی خود را از هلاک و تباهی
نگاه دار و هر گاه آزاری بتو رسد از ظلم اندیشان ستمکار انتصار ستم قهار را

کارکرا ترا از انصار خود شمار وبدانکه طغیان غضب طعم ایمان را تباه وفاسد می
کرداند همچنانکه سرکه عسل را از حالت وحلاوتی که دارد میکرداند ولهذا الغضب
یفسد الایمان کما یفسد الخل العسل از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است
ونظر بروایت الغضب مفتاح کل شر آفات وشرور این خصلت ذات الشرور
همواره منظور مدارک مسالک ارباب استقامت فطرت ونصب العین مشاعر
معاشر اصحاب سلامت عقول است مانند مبادرت زبان بدشنام وفحش وخنا
بالطل وجسارت سائر جوارح بر موجبات خسارت عاجل وآجل واستقرار
آثار کفتار قبایح شمار در بواطن شونده وقائل واستمرار اصرار کردار فضایح
نکار در نهاد فاعل وقابل الی غیر ذلک مما لا یجدی بطائل بل ربما یجر الی اثارة
الفتن واشاعة الاحن بین الشعوب والقبائل روی عن الباقر علیه السلام
انه کان یقول ای شیء اشد من الغضب ان الرجل یغضب فیقتل النفس التی
حرم الله ویقذف المحصنة وعنه علیه السلام ان الرجل لیغضب فما یرضی ابدا
حتی یدخل النار فایما رجل غضب علی قوم وهو قائم فلیجلس من فوره ذلک فانه
سیذهب عنه رجز الشیطان وایما رجل غضب علی ذی رحم فلیدن منه فلیمسه
فان الرحم اذا مست سکنت   اکنون از مناظر بصائر حکمت پذیران سعود
پوشیده نخواهد بود که آنچه مود ارشاد از آفات متراکم الورود این خصلت
متضادم الجنود کاشف حال نکال غضبی است که سبب باشد از نکاره دنیوی

که

که تحمل آن هیچکونه خلل نرساند بادای وظایف پرستاری معبود اما بهنگام
صدور هتک حرمت شریعت از خیره سران مطرود بود ودر موارد تعدی وتجاوز
حدود غضبناک کردیدن ودر طلب انتقام رنج کشیدن چنانکه قبل ازین نموده
امری است بغایت پسندیده ومحمود ودر عداد موجبات کرامت دار الخلود معدود
که تثاقل وتغافل از آن نتوان نمود بهیچ جهتی از جهات مثاوب العدود ارادت
ومقصود بلکه همت بر انکار آن کار باید کماشت واصرار بر انتقام از فجار تا بیکار باید
داشت بقدر مجهود لیکن قبل از تحقق شرائط معتبره در نکیر ومنکر بر وجه مقرر
شرع انور بطریق معهود اقدام واهتمام در تشیب وفرا نعوادی وصول بمنزل مقصود
نشاید فرمود ومادام که بتحریک زبان تغییر مقصود از تغییر وتنفیر صورت
پذیر شود دست ارادت بضرب چوب ولطم خدود نشاید کشود ودر صورتی
که از مفاسد کشودن دست وزبان ایمن نتوان بود وانارت فتنه آن بنا بر
رعایت تقیه نتوان آسود بانکار قلبی اقتصار کزیده اندوهکین وخشمناک
در کنج خمول نابید غنود وهمواره منتهز فرصت تغییر ومترصد باحسن تحذیر
باید بود وبعد از ظهور وجوب تجلد غضب بر فسقه وفجار ولزوم تقلد نصب
وانار در نکیر وانکار وثبوت حرمت ثبات وقرار بهنکام خلع عذار ناستدن دستان
بد آغاز از ربقه اتعاظ وانزجار باید دانست که هرکاه اهتمام دانشوران دین
پرور در تغییر منکر یاوه وبی اثر ماند وپند خردمندان ناارجمند پیوند

بکرویشان ناپسند از نافرمانی آفریننده ببت و بلند نکلانند و فائده نرسانند روا نباشد
کدانان با ایشان معاشرت و مکاشرت نمایند بلکه باید طریق مجانبت و منافرت
بپیمایند آمیزش سرکشتکان بوادی خودسری و عوالی نازع لباس فرخندکی
است و دافع اساس پشیمانی و اشنائی بیگانگان ایادی بندکی و خجسته فرمانی
سوزنندهٔ بال و پر آسایش دو جهانی است و فروزندهٔ آتش خشم ربانی در بعضی
از روایات نبوی که مشتمل است بر قصهٔ بنی اسرائیل مذکور شده که نهاهم علماؤهم
عن المعاصی فلم ینتهوا فجالسوهم فی مجالسهم وواکلوهم وشاربوهم فضرب الله
قلوب بعضهم ببعض ولعنهم علی لسان داود وعیسی بن مریم   وازجمله اصول
ذمایم و امهات رذائل حسد بردن بر ارباب نعم و اصحاب فضائل بکشایش
ابواب کرم بر رخسار پذیرندکان نعم اندوهکین و پژمان بودن و آرزوی
زوال آن از همکنان داشتن وانچه را دانای اشکار و نهان بمقتضای بسی از
مصالح ذوات الافنان از نعمتهای فانی و جاودان به بندکان ارزانی داشته
بیموقع و بیجا پنداشتن خواجهٔ حسود پندارند که مجرد دارندی بجای او خدای
جل و تعالی شانه نعمتهای خود را از شایستکان باز نمیکیرد و برنمیکرداند
بلکه باعتبار نکوساری و سوکواری دشمنان نعمتی دیکر بر نعمتهای بیکران می افزاید
و سود مکافات دار الخلود در دیوان محسود بیمانند کراهت قضای آفریننده
جهان و ساخط بودن بر آسایش آفریدکان حاسد را در آتش مذلت و هوان می

سوزاند

سوزاند و محسود را بدون تحریک جوارح و ارکان بثواب غیبت و شماتت و عداوت
و سایر صنوف عصیان که از حاسدان تیره روان با و صدور می یابد میرساند
و بالجمله خواستن زوال نعمت محسود از نکال حسرت حسود نقیری نتواند کاست
و کاستن زلال افضال از سجال اقبال براستیهال قبول نوال قطمیری نتواند افزود
نه دست عقاید مکامن تلچشمان مواساحان وجود قلائد عوائد زیان و سود
بر جید صدور و ورود تواند بست و نه ناخن تدابیر و قصود بیهوده کربان بودی
نقاب عشرود اغلال و قیود بود و نبود از معاقد اطلاق و صدود تواند کشود
بنابرین ثمرهٔ این شجرهٔ ملعونه جز همین کاستن حسنات و افزایش سیئات قطع
نظر از مقاسات شدائد نصب و مکابدهٔ مکائد تعب ولهذا در بعضی اخبار آمده
که الحسود کثیر الحسرات متضاعف السیئات و در بعضی الحسد داس العیوب و در
بعضی الحسد یاکل الایمان کما تاکل النار الحطب اکنون که بمصقل تذکار نموداری از
اخبار حقائق نکار زنکار وقاحت پندار حسود از مرائی اعتبار خفته و بسیار زدوده
و از شناعت تباعت حسد این مقدار نمود که نقصان نعمت محسود از خزائن احسان
بخشاینده و دود پیرایش آلایش ضغائن زبان و آرایش پایش مکامن سود حسود
نتواند بود باید دانست که هرگاه بوالهوسی نعمتی از نعمتهای الهی بر کسی ببیند و مانند
آن بی سعی تیقظ و اکامی از برای خود خواهد بدون اراده اینکه از آن کس زوال
بپذیرد یا کاهد هیچگونه مستوجب ملامت و مستحق تامت نیست چه رشك بردن

بر حصول کمال و منافست در قبول نوال چنان که از آیت وفي ذلك فليتنافس المتنافسون
و از روایات ان المؤمن يغبط ولا يحسد والمنافق يحسد ولا يغبط مستفاد میشود
عمده دلایل و ایا فکی با قوم و قوائم خود پروری است بشرطی که حصول آنچه طلب
آن سلسله جنبان دواعی رشك شده متصف باشد بصفت اباحت یا رجحان
چه حکم اغتباط و تنافس اختلاف دارد بحسب امور متنافس فیها در جلب سود و سلب
زیان وازجمله رذائل اخلاق و ذمائم اوصاف عصبیت نمودن و حمیت
ورزیدن و از جاده حق گذاری و انصاف متنکب بودن و انحراف گزیدن در
خبرست که هر کس در دلش باندازه دانه از خردل عصبیت باشد ایزد تعالی روز
قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور خواهد گردانید و در خبر دیگر آمده که
هر کس تعصب ورزد یا از برای او تعصب ورزند پس تحقیق که ربقه ایمان را
از گردن خود انداخته یعنی در امور دنیوی باطل که تعصب در آن نشاید ورزید
و از آن جمله بدخوئی و ناسازگاری که از اسباب فساد ایمانست و از علل اخلال
عمل در خبر آمده که ان سوء الخلق يفسد الايمان كما يفسد الخل العسل وفي خبر
اخر اوحى الله تعالى الى بعض انبيائه الخلق السيء يفسد العمل كما يفسد الخل العسل
و از آن جمله تندخوئی و ناهمواری که نازع لباس ربوبیت باری و هادم اساس بردباری
در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که اگر خرق و خلقی بودی که بنظر
آمدی و نمودی هیچ آفریده اقبح از آن نبودی و از آن جمله بیحیائی و عوانی که از

علامات شرك شیطانست بعلتی که گفته شود انی در خبر آمده که ان الله تعالی
حرم الجنة على كل فحاش بذي قليل الحياء لا يبالي ما قال ولا ما قيل له فانك ان
فتشته لم تجده الا لغية او شرك شيطان و از آن جمله اضمار عداوت با اهل ایمان
و اعتیاد بسفه و سباب مردمان و قدح در اعراض و انساب مسلمانان و لعن بر
کسانی که مستوجب لعن نباشند بمجرد ارتیاب و گمان و تجسس عیوب و عثرات
همکیشان و اذاعت اسرار لازم الکتمان ایشان و شماتت نمودن با مصیبت زدگان
و دل ریشان در خبرست که هر کس شماتت کند بمصیبتی که با اهل ایمان رسد
از دنیا بیرون نرود تا اینکه بهمان مصیبت مبتلا گردد و از آن جمله عزم داشتن
بر ترك نصیحت و مهربانی در معامله دوستان دینی و برادران ایمانی از روی
ایثار فراغ بال و تن آسانی و از آن جمله اندیشه فتنه انگیزی فیما بین اقامی و
ادانی بحرکات اشکار و خدا نعم نهانی و اتباع خطرات شیطانی در تکاپوی فلوات
هفوات بدگمانی در خبرست که ضع امر اخيك على احسنه حتى ياتيك ما يقلبك
منه ولا تظنن بكلمة خرجت من اخيك سوءا وانت تجد لها في الخير محملا اعمال و اقوال
پاکان را تا توان بر محامل ستوده که مشروع و معقول باشد محمول باید داشت و کاری
ناهنجار را که اول بار از گفتار و کردار ایشان نمودار شود بر یک کنار باید گذاشت
و از آن جمله افتخار بمناقب و ماثر اغیار که اقبح اصناف حماقتست و اشنع انواع
اغترار آباء و اجداد من چنین و چنان بوده اند و در مکارم و فضائل کوی مسابقت

از ابنای آن زمان ربوده اند بر تقدیر صحت نسب و صدق حسب پدر
بچه کار فرزند عاری از زیور هنر آید بلکه رذائل اولاد و احفاد فضائل شعوب
و قبائل آباء و اجداد را بغبار صغار و کرد شنار آلاید عجبا للمختال الفخور وانما
خلق من نطفة ثم یعود جیفة وهو فیما بین ذلک لا یدری ما یصنع به که در بعضی
اخبار وعید یافته اکر زنکار افتخار از صفایح ضمایر خیره سران نابکار نزداید
حدیث انت عاشرهم فی النار که پیغمبر اخبار سرور انبیای رسالت کزار در عتاب
یکی از پیغمبران بداغ انبران تافته هنکامی که در مقام افتخار بشد کارنده طبقه از
آبای خود شتافته از این لای شر باک نمایی چنان که شاید و از آن جمله بغی و اخیا
بر اقران و امثال و تعدی از حد اعتدال در انتحال صفتی از صفات کمال که بمقتضای
حدیث ان اعجل الشر عقوبة البغی عقوبت آن اسرع است نسبت بعقوبت سائر
موجبات نکال در کتاب علل الشرایع والاحکام روایتست از حضرت صادق
علیه السلام که آب زمزم سفیدتر از شیر و شیرین تر از شهد بود بر روی زمین جاری
بود پس بعلت آنکه بر سائر آبهای دنیا بغی ایزد تعالی آن را از بلندی به پستی
انداخت و چشمه از صبر که از عذوبتی که داشت کیاند بسوی آن جاری
ساخت و در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده که ناقه رسول خدا صلی الله
علیه واله بهنکام مسابقت با اسامة بن زید باز پس ماند و مغلوب کردید
و سبب مغلوب شدن آن نبود که بر ناقه اسامه بغی نمود چون خود را مرکوب آن

سرور

سرور دید پس آن حضرت صلی الله علیه واله این معنی نهفته را فاش کردانید
بذلت کشیدن و خواری دیدن بغی کنندکان را باین عبارت همکنان شنوانید
وحق علی الله عز وجل ان لا یبغی علی شیء الا اذله الله تعالی ولو ان جبلا
بغی علیه جبل لهدّ الله الباغی منهما **فصل** و از آن جمله استنکاف و استکبار
از فرمان برداری پدر و مادر داشتن و رعایت حق کزاری و خدمتکاری ایشان
را سهل انکاشتن و نیکو نکذاشتن در خبرست که روز قیامت یک پرده از
پردهای بهشت کشایند و بکشایش آن پرده بوی بهشت از پانصد ساله راه
بهر کس رسد و بسوی هر جان داری که باشد آید مکر یک صنف از اصناف مردمان
که از نعیم استشمام آن شمیم محروم مانند و آن صنف آن کسانند که عقوق ورزند
و پدر یا مادر را از خود برنجانند و در حدیث دیکر وارد است که هر که بخشم
آلوده در مادر و پدر نکرد که با و از ایشان ستمی رسیده باشد هیچ نمازی از نمازهائی
او بدرجه قبول نرسد آورده اند که حضرت سجاد را علیه السلام بر پسری نظر
افتاد که بهنکام رفتار بذراع پدر تکیه داده بود پس آن حضرت از کردار آن
نابکار چندان خشمکین کردید که تا بود با او سخن نکفت و بسوی او التفات
ننمود و از آن جمله پیوند از نزدیکان بریدن و ایشان را از خود آزردن
و رنجانیدن قطع رحم قاطع اسباب فرخندکی و فیروزی است و فاتح ابواب
سرکشتکی و تیره روزی و مانع ارکان بیقراری عدل سوزی است و رافع

٩

بنیان سوکواری وغم اتنعنیان روزی بمقدر واجل مقرر محروم ماندو تباد
پیوسته مادر رایکسر برانداند کوتاهی اعماریک نوباوه ازین شاخسار فتنه بار
درمذاق امتحان واختبار وانبات سنابل تفرق کلمه وشق عصا یکی حاصل نو
رس این کشت زارست درانظار دیده وران مرصد اعتبار روی ان امیر
المؤمنین علیه السلم قال فی خطبة له اعوذ بالله من الذنوب التی تعجل الفناء
فقام الیه عبدالله بن الکواء الیشکری فقال یا امیر المؤمنین او یکون ذنوب
تعجل الفناء فقال نعم وتلك قطیعة الرحم ان اهل البیت لیجتمعون ویتواسون
وهم فجرة فیرزقهم الله جل وعز وان اهل البیت لیتفرقون ویقطع بعضهم بعضا
فیحرمهم الله وهم اتقیاء هرکاه احاد قبیله ازین رذیله دوری جویندی
بنیروی خردمندی وفرزانکی طریق توافق ویکانکی پویندی هر اینه روزی فراوان
یابندی با وفور وجود زیان کاری واکر همدستی یکدیکر را بچیزی نشمارندی از
روی بیخردی وتدابر راه تعاند وتشاجر سپارندی سبلی از خوید امید نچینند
باظهور پرهیزکاری وطاعت کذاری فصل وازانجمله جزع وبیقراری
بهنکام سنوح حادث ناکوار ونزول مصایب دهر نکار که عمده اسباب احباط
ثواب بیحسابی است که بانعام صبرکنندکان مقرر شده از خزاین احسان
پروردکار با انکه رفع اصوات ولطم خدود وشق جیوب ومانند ان از
حرکات ناهنجار که نماینده اسرار بیخردی است ونماینده اثار اصطبار هیچ

کونه تاثیر نتواند داشت در تغییر وتبدیل جریان قضیه واقدار که بانی قرار
جزع وپافشاری صبر همواره استوارست وبریك قرار درخبرست که الجنة محفوفة
بالمکاره والصبر فمن صبر علی المکاره فی الدنیا دخل الجنة وجهنم محفوفة باللذات
والشهوات فمن اعطی نفسه لذتها وشهوتها دخل النار وازانجمله جبن وتهور
بهنکام مجاهده اعادی ومبارزت کفار درمعرکه کارزار که در کمین اضاعت
زیور شجاعت نشسته ودر برابر دلاوری جهاد سردار اقتضا دایستاده اند زمیز
وبسیار ترسناکی یك بدانکه با وجود بیدلی دل برفرار کذارد وبانك از غار ندارد
چنین هزار دل اورنا مدار را کریزاند وبیباکی بکانه تا نجایك سوار کیاوری مکار
را از یمین ویسار بنظر نیارد بلکه نصرت وخذلان اعوان وانصار را یکسان شمارد
درمبادرت اخطار ومخاطرت کارزار چه مذبذب پافشاری اصطبار رساند
وازانجمله تکاسل وتثاقل در ادای وظایف عبادت بیعدد که از روی غفلت
واغترار که نمودار یست از اسایش دار الغرور بر ارایش دار القرار بعلت قلت
بصیرت وعدم رسوخ قدم صدق در قبول حصول سعادت پایدار واشارت
بشارت این جسارت که در نهاد بسیاری از مردمان دفین است کریمه واذا
قاموا الی الصلوة قاموا کسالی است که در بیان احوال مذبذبین ومنافقین
است وازانجمله تغافل وتجاهل از طاعت ونهان نکارنده جسم ودارنده
جان برای خشنودی مردمان وهمچنین مخالفت اشکار وعیان باظهار طاعت

واضمار عصیان و ازین قبیل است تخالف ظاهر و باطن در سایر مسالک و مواطن
که ذائع الشیوع است درمیان ابنای روزگار در معاشرت و مکاشرت ابرار
و فجار با ابدای محبت و اخفای عداوت در گفتار و کردار در خبر است از حضرت
صادق علیه السلام من لقی المسلمین بوجهین و لسانین جاء یوم القیمة وله لسانان
من نار **فصل** و از آن جمله ابقای ذنوب قلوب و معاصی جسمانی که باعث تراکم
ظلمات حسرات نکرانی است در صفحات مرائی موجبات سعادت جاودانی
و از آن جمله افشای جرایم بدنی و رذائل نفسانی که هادم اساس خداپرستی است
و نازع لباس بنده فرمانی و از آن جمله اعتیاد بانقیاد دواعی فساد و افتنام
و استناد بسناد لجاج و عناد مانند ارتیاد جوالب خصومت و لداد و اعتقاد
جواذب عداوت او باثر و اوغاد سخنی که باعث شق عصا و اثارت بغضا و
شحنا باشد گفتن و حقی از حقوق لازم الاظهار را پنهان داشتن و نهفتن
و شکستن عهود و خلف موعود و تعدی از سایر حدود که در سراء و ضراء
و شدت و رخاء اجتناب از ارتکاب آن باید نمود و از آن جمله با بعضی از
برادران دینی زیاده از سه روز در مقام خشم و نشوز بودن و از لذت الفت
و وداد روتافتن طریق کلفت و عناد پیمودن بی ضرورتی که بمقتضای
ضرورتی فی الجمله مخالفت و کدورتی رخ نماید که چهره یگانگی را غبار بیگانگی
الابد هراینه باید پیش از تطاول مدت اعتناف صیقل انصاف کدورت

انحراف

انحراف از آینه ائتلاف بزداید در خبر است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله که ایما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلثا لا یصطلحان الا کانا خارجین من الاسلام
ولم یکن بینهما ولایة فایهما سبق الی کلام صاحبه کان السابق الی الجنة یوم الحساب
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفته لا یفترق رجلان علی الهجران الا
استوجب احدهما البراءة واللعنة وربما استوجب ذلک کلاهما و از آن جمله
کینه وری با کسانی که ناگهانی خلاف مرجو امال و متوقع امانی از ایشان صدور
یافته باشد و بظهور رسیده یا در تکاپوی جبلی مهربانی دانسته یا ندانسته
روا از جاده جانفشانی گردانیده باشند و یا از متابعت حسن اطاعت کشیده
حقد ورزیدن دشمنی است عنود که نار شر خطر و شرر ضرر آن ایمن نشاید بود
چنان در نهاد حقود آتشی پی همود از حطب غضب افروزد که از کشتزار
ایام و قرار هر سنبلی که نمودار شود بی زنهار بسوزد و مع ذلک پیغامات بسیار از
ذمائم و مهالک ذخیره نماید و انواعی از قبیل غیبت و شماتت و اهانت و
تفویت حقوق لازم الاداء مانند نصیحت و دعا و رذائل نکوهیده اند و لهذا در
بعضی اخبار آمده که الحقود معذب النفس متضاعف الهم و در بعضی الحقد من طبائع
الاشرار و در بعضی الحقد نار کامنة لا یطفیها الا موت او ظفر **فصل** و از آن
جمله با مسلمانان در مقام مکر و خدیعه و غدر بودن و همچنین در معاملات
مردمان تدلیس و تلبیس کردن و سبیل غش پیمودن که این خصال استغارب الشنائع

با وجود اینکه افظع فنون ننگ و اشنع شعب عار است افروزندهٔ آتش دوزخهاست
چنانکه از روایت لولا ان المکر والخدیعة فی النار لکنت امکر الناس و از
حدیث الا ان الغدر والفجور والخیانة فی النار نمودار است و از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که هر کس در قضای حاجت برادری از برادران دینی سعی
نماید بی رعایت خیرخواهی او را بنظر نیاید و در آن کار کوشش نکند چنانکه
باید مانند کسی باشد که با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله خیانت ورزد
و خدای سبحانه و تعالی خصم او گردد و از آن جمله ترک اعانت و مددکاری اهل
ایمان و باک نداشتن از سلوک سبیل بی پروائی و خذلان در خبر است که هر کس
در مددکاری مسلمانی بخل ورزد و معونت او دریغ دارد و در قیام بحاجت
او چنانکه باید لوازم اهتمام بجا نیارد هر آینه بمددکاری کسی شتابد که
بسبب آن گناه کار گردد و هیچ گونه مزدی از آن نیابد و از آن جمله ایذای بشر
ظلم و ستمکاری که مخرب بنیان صلاح و سداد است و مؤسس اساس فتنه
و فساد و همچنین جفا اندیشی و دل آزاری که مذکر ارم ذات العمادست و
مجدد شیم فرعون ذی الاوتاد حدیث اتقوا الظلم فانه ظلمات یوم القیمة از
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشهور است و در تفسیر کریمهٔ ان ربک
لبالمرصاد از حضرت صادق علیه السلام قنطرة علی الصراط لا یجوزها احد
بمظلمة ماثور است و هم از آن حضرت روایت شده که من روع مؤمنا بسلطان

لیصیبه

لیصیبه منه مکروه فلم یصبه فهو فی النار ومن روع مؤمنا بسلطان لیصیبه
منه مکروه فاصابه فهو مع فرعون وآل فرعون فی النار و از آن جمله تحقیر
دوستان خدای تعالی و اهانت ایشان و جرأت نمودن بر آزار جگر کاوی و دل
ریشان در حدیث قدسی وارد است من اهان لی ولیا فقد ارصد لمحاربتی و
انا اسرع شیء الی نصرة اولیائی و از حضرت صادق علیه السلام منقول است من
حقر مؤمنا مسکینا او غیر مسکین لم یزل الله تعالی له حاقرا ماقتا حتی یرجع
عن محقرته ایاه **فصل** و از جمله رذائل خصال اسراف و تبذیر در تصاریف
مصارف وجوب انفاق مال و همچنین بخل و تقتیر بیرون از حصون حراست
کرامت اعتدال که این دو خصلت از خصال ذوات الشکال دست شرار سواء
بخیل و سداد سخاوت جواد را از سراوت بست و کشاد بستهٔ و بایراد مهالک
فساد و افساد در کمین عداوت اقتصاد نشسته اند از یمین و شمال اسفار
صباح ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما
محسورا ندای نهنه خنادس هواجس تفریط و افراط است از ضمایر پویای مسالک
استنفار و ارتیاد و اشراق انوار والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا
وکان بین ذلک قواما نمایندهٔ مهالک ارتفاع و انحطاط از خواق اوساط است
برای جویای اتکای ارائک اقتصاد از ورای شبائک انقیاد آورده اند که رسول
خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که هیچ کس چیزی از او طلب نمی نمود مگر اینکه

دست نوازش بپاداوان می کشید پس نزد پسر خود را باسترفاد بخدمت آن حضرت
فرستاد وکفت اکر کوید که چیزی نزد من نیست پیراهنی را که در بر داشتی باشد
طلب باید نمود پس صاحب مقام محمود پیراهنی را که در بر داشت بآن پسر داد
چون چیزی دیگر از متاع دنیا در آن سرکار باقی نمانده بود این است آنچه
در سبب نزول آیت تحسین از ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین ماثور است
ودر بعضی از روایات معتبره سبب نزول بکیفیات دیگر مذکور است وکیفکان
دارنده وفا دار را در فراز و نشیب دنیا دو اعتبار اختیار میانه روی در
اقتصاد و دار نا کزیر و نا چار است چه بخل و زیادت فراخ دستی دارندهرا از
نصاحت خود بر کزیدن موروث حیا زت ابا تحار و پیرامون اسراف کردیدن
ثمره اتباع اثمار تعسیر و خسارت است چنانکه از روایت ایاک والبخل فان البخیل
یمقته القریب وینفر منه الغریب فنا رهشا رو مقت اغیار اشکار است وازآت
واتوا حقه یوم حصاده ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین در وقتی اندیار خشنودی
پرورده کار موادریت وانا صاف اسراف آن است که چشم از صیانت جانب
صیانت پوشیده در هنکام استعمال استعمال نمایند و در آن هنکام بهر چه
رسد لا یند و تخم خرما و مانند آن را که کاه و بیکاه بکار کسان آید بسر راه
انداختند و تباه نمایند خوش چنان باهنکام اخراج حصاد و جداد زیاد از
اندازه مقرر بدهند به هر دو دست نوازش کنند بلکه باید طریق اعتدال و اقتصاد

سلوک داشته دسته دسته و قبضه قبضه برو فق قانون معتاد جدا کنند و
بیکدست دهند و بیش از آنکه بسه کس داده باشند دست از دادن نکشند
فی روایة البزنطی عن ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن قول الله تعالی واتوا
حقه یوم حصاده ولا تسرفوا فقال کان ابی علیه السلم یقول من الاسراف فی
الحصاد والجداد ان یتصدق الرجل بکفیه جمیعا وکان ابی اذا حضر شیا من هذا
فرای احدا من غلمانه یتصدق بکفیه صاح به اعط بید واحدة القبضة بعد
القبضة والضغث بعد الضغث من السنبل **فصل** واز آنجمله طمع احسان
وادرار از کرفتاران سلاسل مسکنت وافتقار در تطور اطوار جنبش و
قرار و انتها سوای نوازش بتقلیب قلوب وابصار در تفنن اوطار ایراد
و اصدار روزکار را از روی غفلت و اعتزار رنجی است بی زینت باید دا حتی
نا پدید ذی الهوی در فی تخل پیرو نار حصار شمار کفت و شنید غنی و فقیر
با تنچنان ذلیل و اسیر کرده اند که بکوشش دلیل اندیشه و تدبیر راه رهائی
از تغییر تسخیر آن نتوانند دید بلی رهانده روشناسان نادی شکو و سپاس
است از تکاپوی بوادی وسواس این خناس روایت رایت الخیر کله فی قطع
الطمع عما فی ایدی الناس که هم زداینده اوساوس این بلاء است از ساحت
راحت خرد پروران حق شناس و هم کشاینده ابجاس عیون ایاس از انا ساری

دور درون اذکیاء و اذکیاس از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند چیست که
ایمان را در دل بنده ثابت و استوار دارد گفت ورع چیست که ایمان را
از دل بنده بیرون آرد و برقرار نگذارد گفت طمع حقیقت گزینان خجسته
شمائل و باریک بینان برکات عالی و حرکات اسافل نشاید که در تشبث
اسباب و توسل وسائل دیده امید جز بعنایت لطف عمیم و عدل شامل
کشایند یا در کشایش اغلال شدائد و سلاسل زلازل دست خواهش
ارایش عاجل و اسایش آجل جز با فزایش نیایش بارگاه عظمت و جلال دارنده
جان و نگارنده دل فرسایند اسیر طمع چندانکه سراسیمه پای هلع در
بوادی جزع فرساید بهیچ وسیله و هیچ تدبیر روی ازادی نتواند دید
و ذلیل این خار خار هرچند که در اکرد نشیب و فراز ادام و قرار بر ایاز
گلشن ابادی گل شادی نتواند چید لهذا تشنه لبان منهل فیض اقدس
که از جداول رعایت هر چیز و حمایت هر کس برخاسته در آرامگاه الیس
الله بکاف عبده نشسته اند بسقایت عنایت و من یتوکل علی الله فهو
حسبه پیوسته اند و تیره دلان کج سرشت که با میدعصول مبتغی و نیل ملتمس
از عروه وثقای توکل رشته تبتل گسسته حبل ارادت کفایت مهمات
هوی در هر نفس بتوسل حشیشی نادرست و تفضل خسیسی ناکس بسته اند

بالالایش چندین دنس از ازاحت ملمات یک هوس نرسته اند چندانکه پای
تکاپو در راه تحصیل نصیب اوکس و تکمیل حظ اخس خسته اند گاه قبایح کردار
بد اغازی را از متوسدان وساده تحکم و متقلدان قلاده ستمکاری که کسوت
مردم ازاری پوشیده و از حلیه حق گذاری و استواری عاری است ستانند
که بدون تحریک مفتاح سؤال قفلی از اقفال بیت المال گشوده کاسه دریوزه
امانی و امال را مالامال از زلال اقبال نمایند و گاه از راه تعصب عصابه
نزادی و سوگواری با کمال توغل در اضمار ثروت و اظهار رواداری بعابد
غافلان حظائر عزلت و بختیاری مشاهد واقفان سرائر خیر اندیشی و مدد
کاری شتابند که بعوائد اکرام پیغام انیان از موائد انعام مستدام اثان
بهره مند بوده بسودی از مکاسب شبهه و حرام رسند و بمرور ایام کام یابند
افمن زین له سوء عمله فراه حسنا فان الله یضل من یشاء فلا تذهب نفسک
علیهم حسرات ان الله علیم بما یصنعون **فصل** و از ان جمله از تقدیر
و تمجید عظمت پروردگار غافل بودن در مراصد جنبش و موارد قرار و نقوش
نوازش مقلب قلوب و ابصار از لوح ستایش و نیایش زدودن در تطور
اطوار اقبال و ادبار و از ان جمله تغافل و تجاهل نمودن از تدبر در مظاهر
و مجالی مثناو بالوعود تفکر که بسیاری از عوالی الی ان ب جبیل نموداد
بیدار شد در سوابق فصول گفتار تالیفی گشاینده ابواب هدایت و استبصار

بر رخسار ارباب درایت و استعداد و تصنیفی زداینده غبار اغترار از ضمائر
بصائر خاکساران کوه اعتبار و از آن جمله مغرور مصائد و مکائد خطرات
ذوات الغرور و همزات ذوات الشرور بودن چه در تجاویف عقائد ناهنجار
و چه در تصاریف وساوس فتنه بار و چه در تضاعیف دواعی کفتار و کردار
که اغترار بزخارف متوهمات سوانح رهزنکاه عمده صوارف سلوک طریق حقانیت
پایدار است در انظار متفطنان شوارع امتحان و اخبار روی عن النبی
صلی الله علیه و اله انه قال حبذا نوم الاکیاس و فطرهم کیف یغبنون سهر
الحمقی و اجتهادهم و لمثقال ذرة من صاحب تقوی و یقین افضل من ملاء
الارض من المغترین سفینه انتظام احوال تهذیب اخلاق و تصویب اعمال
کما هی از التطام امواج نکال این خصلت ذات الوبال در دریای وساوس
فواسد امانی و لجج هواجس کواذب آمال نکون سار محنت انقلاب و کرفتار
نقمت تباهی و تضییع و تغییر تخیلات کونا کون و تسویلات متشعبه الفنون
این رذیله نکوهیده تا ثیر بتغییر بسیار اوامر و تسییر بسیر نواهی کاسر جناح
فلاح فرمانبرداری و آکاهی است و ناشر جناح زیان کاری و کمراهی
تغییر مجال طرازی تحویلها تش حامی اصار نکرانی و پریشانی است با نجاح مقاصد
خیره سری و عواقب و تصویر نقش پردازی تحقیقات ش ماحی آثار یقین
سفیدی و سیاهی از الواح فکرت خداداد و اشباح فطرت الهی است

حقیقت اغترار آن است که بتدلیس نفس و تلبیس شیطان باطلی از اباطیل
ذوات الافنان را بدون حجت و برهان حق پندارند پس از روی اطمینان و
استقرار بنای عقیده و کردار را در تقلب اطوار و تجدد اوطار بر استقامت آن
پندار نا استوار کذارند اما مثال اغترار بفواسد اعتقاد پندار ابلیس لعین
که بکفتار خلقتنی من نار و خلقته من طین از اطاعت فرمان جهان آفرین سر
کشی و امتناع نمود و کمان یکی از آن دو برادر که در محاوره برادر دیکر بقریب
و ما اظن الساعة قائمة و لئن رددت الی ربی لاجدن خیرا منها منقلبا
سبیل انکار و جحود پیمود و همچنین فساد اعتقاد سائر بدکهران کفر نژاد و
خیره سران تیره نهاد در انکار حقیقت حشر خلایق و تحقق معاد که کاه سستی
بنیاد اجتهاد و یقولون فی انفسهم لولا یعذبنا الله بما نقول و کاه نادرستی
قیاس لدادهؤلاء من الله علیهم من بیننا و یقولون لو کان خیرا ما سبقونا الیه
یکان یکان را بمصیر الهاد و فساد و اما امثله اغترار به پندارهای ناهنجار
که ابنای روزکار را علی اختلافهم فی الاقدار بر فواسد کردار و کواسد کفتار
وا دارد همانا از آن رسواتر مینماید که امو نکار خامه در تنکنای این نامه بعد از
نکوهش بسیاری از بدایع شائع الاشتهار از ارباب اغترار که بتقریب تناسب
سخنان کوش زد پذیرندکان شده باشد دیکر بار بر لوح اظهار نکارد ینادونهم
الم نکن معکم قالوا بلی و لکنکم فتنتم انفسکم و تربصتم و ارتبتم و غرتکم الامانی

حتى جاء امر الله وغركم بالله الغرور اعاذنا الله واخواننا المؤمنين من صرعة التفحم
في ورطات الغرور وانقذنا من سقطة التهجم على موجبات الشرور فان في قبضته
ازمة المأمول والمحذور وعن قدرته مصادر الامور الله ولي الذين امنوا يخرجهم
من الظلمات الى النور انجاز كتاب يقول مؤلفه الفقير الى الله في الاخرة والاولى عبده
محمد المدعو علم الهدى ابن محسن بن مرتضى جعله الله من المتقربين اليه زلفى
واذ قد نجز ما وعدنا ايراده في هذا الكتاب تبصرة للابرار وتذكرة لاولى الالباب
فلنختم الكلام حامدين لمسبب الاسباب وملهم الحق والصواب في كل باب مصلين
على خاتم الانبياء وعترته الاصفياء الذين اتاهم الله مفاتيح الحكمة وفصل
الخطاب مستقيلين من الذنوب التي قد واجهتنا اوجه الانتقام والخطايا
التي قد لاحظتنا اعين الاصطلام مستغفرين من الاقوال التي لا توافقها
الاعمال ومن الاعمال التي تغيرت بها الاحوال اللهم فامنن علي بالفرج
وتطول علي بسهولة المخرج وادللني براءفتك على سمت المنهج وازلفني بقدرتك
عن الطريق الاعوج واحمل كشفا الضر عني على مطايا الاعجال واصرف
عني ضيق العلائق بسعة الافضال فان كسري لا يجبره الا لطفك وحنانك
وفقري لا يغنيه الا عطفك واحسانك وروعي لا يسكنها الا امانك و
ذلتي لا يعزها الا سلطانك فلا تكلني الى غير الوثوق بتركك طرفة عين
ولا تسلبني ما انعمت به علي من التمسك بحبل الثقلين واجعل ذلك عصمة

تعصم

تعصم نفسي عن الجنوح الى ما سواك وسلوة تسلي قلبي عن الاخلاد الى ما يلهي
عن طاعتك ورضاك وقد وقع الفراغ من تسويده كاتبه العبد الوضيع محمد
المدعو ببديع في شهر جمادي الاولى سنة ست ١١١٦
عشر ومائة بعد الالف من الهجرة
النبوية عليه الصلوة
والتحية
م

از محمد الابرار